

## International Workers Day

# 1 MAY

Workers of the world, Unite!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)  
Worker-communist Party Hekmatist  
hekmatist.com

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی) به مناسبت روز جهانی کارگر در جلسه‌ای همراه با جمعی

از فعالین کارگری از کشورهای گوناگون به استقبال این روز می‌رود

صفحه ۲۹

## بیست و یکسال پس از کنفرانس برلین



گفتگو رادیو نینا با آذر مدرسی

فواد عبداللهی: بیست و یکسال پیش در چنین روزهایی کنفرانسی از جانب دولت آلمان و جمهوری اسلامی در برلین تدارک دیده شد تحت عنوان "ایران بعد از انتخابات" که با اعتراضات وسیع مخالفان جمهوری اسلامی عملاً برگزار نشد و به شکست کشیده شد. این کنفرانس قصد داشت زمینه سفر خاتمی به آلمان و بهبود مناسبات دو کشور را فراهم کند. اما به هدف خود نرسید.

هفتم تا نهم آوریل ۲۰۰۰ شهر برلین به صحنه دیگری از جنگ کمونیستها و آزادیخواهان با جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود. دولت آلمان با حمایت آشکار خود از خاتمی به موسسه فرهنگی هانریش بل ماموریت داد تا از جمهوری اسلامی اعاده حیثیت کند و کنفرانس را بر این اساس در برلین ترتیب دادند.

نگاه دوباره به اهمیت شکست این کنفرانس و تأثیرات آن در فضای سیاسی-اجتماعی ایران در بیست سال پیش را با آذر مدرسی، دبیر کمیته مرکزی حزب، در میان خواهیم گذاشت.

آذر مدرسی شما آتموقع دبیر تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران بودید. لطف کنید قبل از وارد شدن به جزئیات کنفرانس برلین، برای بینندگان رادیو یک تصویری از اوضاع سیاسی ایران در بیست و یکسال پیش را که دولت اصلاحات خاتمی سرکار آمد، بدهید. در آندوره ایران در چه شرایط و اوضاع سیاسی بود؟

آذر مدرسی: کنفرانس برلین همانطور که شما گفتید سال ۲۰۰۰ میلادی یعنی سال ۱۳۷۹ شمسی در برلین برگزار شد. یکسال از انتخاب خاتمی و پیروزی دو خرداد و جنبش "اصلاحات"، اصلاح پذیری جمهوری اسلامی، میگذشت. در این سال مجلس شورای اسلامی (مجلس ششم) به تسخیر "اصلاح طلبان" در آمد و به این ترتیب قوه مجریه و قوه مقننه در دست "اصلاح طلبان" بود. اصلاح پذیری جمهوری اسلامی از بالا و لیبرالیزه شدن جمهوری اسلامی مسئله ای بود که دو خرداد ای ها یا "اصلاح طلبان" در دستور خود گذاشته بودند و خاتمی بعنوان نماینده و قهرمان این جنبش به قدرت رسیده بود. در آندوره

## اول مه دیگر و طبقه کارگر آگاه تر!

مظفر محمدی

از زمان اولین مبارزات بزرگ کارگران در امریکا برای تصویب قانون ۸ ساعت کار در روز، در اواخر قرن نوزدهم حدود ۱۵۰ سال می‌گذرد. با قدرت گیری جنبش سوسیالیستی در کشورهای صنعتی در اوایل قرن بیستم، اول مه به عنوان روز جهانی کارگر اعلام شد. مارکس محدود شدن ساعت کار و جنبش تعاونی ها را دو پیروزی طبقه کارگر اروپا در آن زمان در مقابل سرمایه داران نامید.

صفحه ۴

## ریشه های کهنه گرایی ناسیونالیسم کرد

محمد فتاحی

تعصبات ناموسی، تقدس لباس کردی، تقدس ارزشها، سبیل ها و سنن آبا و اجدادی، و تقدیس کولتور و یا فرهنگ کهنه کرد از کجا می آید؟

ناموس پرستی پدیده ای قدیمی تر از ناسیونالیسم کرد، قدیمی تر از اسلام، و حتی قدیمی تر از ادیان موجود و متعلق به دوران جهالت بشر است. در کردستان، در عرصه دشمنی با زن، ناسیونالیسم کرد شانه به شانه اسلام سیاسی ایستاده است. نه فقط این بلکه ارج و قطب شرف و ناموس مرد در این جنبش، بالاتر از موقعیت این پدیده در اسلام است. علت چیست؟

صفحه ۵

## نیاز جنبش راست و خانه تکانه حمید تقوایی

خالد حاج محمدی

صفحه ۷

### در این شماره می خوانید:

- اول مه تنها روز اعتراض به جمهوری اسلامی و... / مصاحبه مصطفی اسد پور با کورش مدرسی (صفحه ۱۳) دربارہ تبلیغ و تهیه کمونیستی / منصور حکمت (صفحه ۱۵)
- "نه مخملی" آقای پهلوی: در حاشیه... / گفتگوی رادیو نینا با ثریا شهابی (صفحه ۲۰)
- کمپین "نه مخملی" به جمهوری اسلامی / گفتگو رادیو نینا با آذر مدرسی (صفحه ۲۲)
- اول مه روز جشن و امید به دنیای عاری از بردگی مزدی (صفحه ۲۴)
- اول مه، روز اعلام همبستگی کارگران یا آکسیون سیاسی / بختیار پیرخضری (صفحه ۲۵)
- به پیشواز اول مه روز همبستگی بین المللی طبقه کارگر / مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی (صفحه ۲۶)

### اطلاعیه های حزب

- گسترش اعتراضات و عمیقتر شدن بحران حاکمیت (صفحه ۲۷)
- طبقه کارگر و قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین (صفحه ۲۸)
- ارزیابی از حزب کمونیست کارگری / مصوب پلنوم ۴۹ کمیته مرکزی ... (صفحه ۲۸)

## کمونیست را

بخوانید، کمونیست

را بدست کارگران

و فعالین کارگری

پرسا کنید.

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

**بیست و یکسال پس از…**

اصلاح طلبان موجی از "اصلاح پذیر بودن" جمهوری اسلامی، از اینکه اسلام و مدنیت، اسلام و حقوق انسانی بویژه حقوق زن، با شادی، سعادت، حرمت و …. مردم آشتی پذیر است، راه افتاده بود. میگفتند کافی است جناح "لیبرال" و "معتدل" و "اصلاح طلب" قدرت را در دست داشته باشد، راه انداخته بودند.

این موج فقط محدود به لایه های حکومت و جناح های درون حکومتی نمیشد، این موج بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی را در خارج کشور با خود برد. در ایندوره ما شاهد همراهی طیف وسیعی از اپوزیسیون (چپ و راست) با جنبش دو خرداد و اصلاح طلب بودیم. در آندروه خیلی ها اصلاح طلب شدند، خیلی ها طرفدار "جامعه مدنی" و "گفتگوی تمدنها"، شعار های آندوره خاتمی، شدند. خیلی از نیروها و شخصیت‌های اپوزیسیون مانند دوره رفسنجانی علام کردند که باید فتیله ضدیت با جمهوری اسلامی را پائین کشید. ما به حق اسم این طیف را "اپوزیسیون پرو رژیم" گذاشتیم. اپوزیسیونی که طرفداری و حمایت از حاکمیت در دستور کارشان بود. ایندوره شاهد جدالی سیاسی جدی چه در جامعه و چه انعکاس آن در میان نیروهای سیاسی بودیم. کنفرانس برلین بر متن این اوضاع و مهتر از آن بر متن سربلند کردن جنبش سرنگونی و شروع شکست پروژه "اصلاحات" بود.

قبل از کنفرانس برلین و قبل از پیروزی "اصلاح طلبان" در مجلس ششم، ما ۱۸ تیر ۷۸ را داریم. وقایع دانشگاه، حمله و سرکوب وحشیانه دانشجویان و شش روز جدال رودرروی دانشجویان و نیروهای سرکوب دولت اصلاحات را داشتیم. دانشجویانی که به سانسور دولت اصلاحات خاتمی، کسی که قرار بود فضای سیاسی را باز کند و نوید میداد که در جمهوری اسلامی میشود "فضای سیاسی باز" داشت به شرطی که قدرت دست ما (اصلاح طلبان) باشد، اعتراض کردند و با سرکوب وحشیانه همین دولت اصلاحات روبرو شدند. ما به حق اسم این جنبش را جنبش توده ای برای سرنگونی نام گذاشتیم.

در نتیجه فضای جامعه به شدت ملتهب بود و برخلاف تصویری که اصلاح طلبان میدادند، دوره ریختن آخرین توهمها به "اصلاح طلبان" در اعماق جامعه بود. تقابها با "اصلاح طلبان" بعنوان بخشی از حاکمیت شروع شده بود. دول غربی به اصلاح طلبان و کنار گذاشته شدن "هاردکور"های رژیم سمپاتی داشتند و از حمایت میکردند. در همین دوره خاتمی با کبکبه و دبدبه به نیویورک رفت و در سازمان ملل "گفتگوی تمدنها" و آمادگی جمهوری اسلامی برای "گفتگو" با غرب را طرح کرد. بر متن این اوضاع دولت آلمان تصمیم گرفت راه مشروعیت دادن به جمهوری اسلامی "لیبرال" شده و "اصلاح" شده را فراهم کند. یوشکار فیشر، از حزب سبز، وزیر امور خارجه آلمان به ایران سفری کرد و در این سفر تدارک برگزاری کنفرانسی برای عملی کردن "گفتگوی تمدنها"، بعنوان نشان دادن باز بودن فضای سیاسی ایران تحت حاکمیت اصلاح طلبان و مشروعیت دادن به جمهوری اسلامی و در عین حال فراهم کردن فضای سیاسی، هم در میان ایرانیان و هم در میان مردم آلمان، برای سفر خاتمی به آلمان بود.

فراموش نکنیم تا قبل از به قدرت رسیدن اصلاح طلبان، دول غربی بر متن کشمکش خود با جمهوری اسلامی، دامنآ آنرا بدلیل اختناق و اعدام و نقض حقوق بشر محکوم میکردند و آنرا تحت فشار قرار میدادند. با به قدرت رسیدن خاتمی و پس از آن انتخابات مجلس ششم، غرب فتیله این فشار را پائین کشید و دولت آلمان به همراه اصلاح طلبان درون حاکمیت و اپوزیسیون طرفدار آن تلاش مشترکی را برای برگزاری این کنفرانس و فراهم کردن فضا شروع کردند.

کنفرانس برلین بر متن اوضاع پرتلاطم در ایران، پس از به میدان آمدن جنبش توده ای برای سرنگونی کل حاکمیت و سرکوب خونین آن توسط دولت اصلاحات، بر متن پولاریزه شدن فضای سیاسی جامعه و نیروهای سیاسی برگزار شد.

**فواد عبداللهی:** بر متن پولاریزاسیونی که شما اشاره کردید، کنفرانس برلین چه هدفی را تعقیب میکرد؟ جمهوری اسلامی و دولت آلمان در خارج کشور دنبال چه هدفی بودند؟

آثر مدرسی: هدف این بود که به دنیا بگویند جمهوری اسلامی لیبرالیزه شده، قابل اصلاح، آنهم از بالا است. هدف این بود که بگویند حاکمیت ظرفیت اینرا دارد از درون اصلاح شود، با جامعه و مردم آشتی کند و "اصلاح طلبان" ظرفیت و توان اینکار را دارند. این پروژه مشترک اصلاح طلبان و دولتهای غربی و در اینمورد مشخص پروژه مشترک جمهوری اسلامی، دولت آلمان و اپوزیسیون پرو رژیم بود.

این کنفرانس را خیلی زیرکانه تدارک دیده بودند. البته بعد از اعتراض نیروهای سیاسی چپ و کمونیست به این کنفرانس، شکل

عریان دولتی بودن آنرا کنار گذاشتند. در این کنفرانس چند نفر از عاملین سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی را، مانند گنجی و جلالی پور، یک نماینده مجلس، یک معمم را در کنار تعدادی از شخصیت‌های فرهنگی، ادبی و اجتماعی مانند فریبرز رئیس دانا، محمود دولت آبادی، مهرانگیز کار، شهلا لاهیجی را به کنفرانس آورده بودند تا تصویری بدهند که این ترکیب طیفهای مختلف مردم از مردم "مسلمان" و زنان "محببه"، تا زنانی که علیه قوانین اسلامی و حجاب اجباری هستند و جوانان و دانشجویان چپ و مردم معترض را نمایندگی میکنند و حضور جانبانی چون گنجی و جلالی پور، بعنوان نمایندگان جناح اصلاحات، را هم زیر اعتبار دیگران مخفی کنند. قرار بود این ویتزین "زیبا" و متنوع ممکن بودن "گفتگوی تمدنها" و "جامعه مدنی" را به نمایش بگذارد. قرار بود حضور این افراد در کنفرانس شاهدهی بر فضای سیاسی "باز" در ایران باشد.

بروشور اولیه کنفرانس با عکس خاتمی منتشر شد. قرار اولیه برنامه این بود که سفیر ایران در آلمان و یکی از مقامات دولتی آلمان کنفرانس را افتتاح کنند. زمانیکه این برنامه با اعتراض وسیع نیروهای سیاسی و فعالین و شخصیت‌های سیاسی روبرو شد، ناچار شدند بروشور اولیه را جمع کردند و بروشوری بدون عکس خاتمی و نشانی از جمهوری اسلامی و صرفا با عکس سخنرانان منتشر کردند، سخنرانی مقامات رسمی آلمان و ایران را حذف کردند و اعلام کردند این کنفرانس اساسا کنفرانسی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای آشنایی فرهنگها با هم است. به این امید که واقعیت را میتوانند پشت این ویتزین "شیک" پنهان کنند و اعتراضات را خاموش کنند، ظاهر را تعدیل کردند. تلاش کردند کنفرانس با کمترین دردسر برگزار شود که خوب خوشیختانه موفق نشدند و این کنفرانس با اعتراض وسیعی در خارج کشور و در مرکز آن در برلین و محل کنفرانس روبرو شد و کنفرانس را به شکست کشاند.

**فواد عبداللهی:** سیاست حزب کمونیست کارگری ایران در آندوره در برخورد به کنفرانس چه بود؟

آذر مدرسی: ما به محض اینکه مطلع شدیم این کنفرانس یک کنفرانس و پروژه دولتی است، صورت مسئله تغییر کرد. این کنفرانس دیگر کنفرانسی فرهنگی، مستقل نبود که هر نیرویی میتوانست از شرکت کنندگان و یحثایشان انتقاد داشته باشد. صورت مسئله تقابل ما با یک پروژه مشترک دو دولت بود و اینکه چه باید کرد.

ما روشن گفتیم اگر هدف کنفرانس مشروعیت دادن به جمهوری اسلامی است، که بود، باید به شکست کشیده شود. این کنفرانس باید در اهداف خود و در تصویری که میخواهد از جمهوری اسلامی و جامعه ایران بدهد، شکست بخورد. به همین دلیل تصمیم گرفتیم یک کنفرانس آلترناتیو برگزار کنیم. کنفرانسی با ترکیبی از شخصیت‌های فرهنگی، ادبی، هنری، اجتماعی و سیاسی، فعالین حقوق زن، زندانیان سیاسی، مشابه با ترکیب کنفرانس "ایران بعد از انتخابات"، برگزار کنیم و صدای واقعی مردم معترض و آزادیخواه ایران را از زبان این سخنرانان بشنویم. اعلام کردیم که اگر کسی میخواهد بداند ایران چه خبر است و جامعه ایران در چه حالی است، باید در این کنفرانس شرکت کند، نه کنفرانس دولتی در سالن و زیر پوشش وسیع نیروهای امنیتی دولت آلمان.

به شکست کشاندن آن کنفرانس در اهداف خود و نشان دادن تصویر واقعی از جامعه ایران هدف ما بود. سیاست ما این بود که نشان دهیم ما کمونیستها نمایندگان اعتراض وسیع و توده ای علیه کل حاکمیت، نماینده "نه" به جمهوری اسلامی که سالها بود مردم معترض آنرا فریاد میزدند و در ۱۸ تیر ۷۸ رسما و علنا جمهوری اسلامی را به جنگ طلبید، هستیم.

این سیاست ما بود و به همین دلیل "کنفرانس آلترناتیو" را سازمان و فرخوان دادیم. نیروی جدی و زیادی را برای اینکار بسیج کردیم. اشتیاق برای حضور در این کنفرانس به شدت بالا بود، این کنفرانس صرفا کنفرانسی سازمانی و صرفا با نیروی سازمانی ما نبود. معترضین زیادی هم جهت با حزب کمونیست کارگری وقت، از شهرهای مختلف آلمان در آن کنفرانس شرکت کردند و اعلام کردند که "کنفرانس آلترناتیو" کنفرانس واقعی ما متعرضین، کنفرانس واقعی میلیونها انسان معترض در ایران علیه جمهوری اسلامی است.

اتفاقاتی که در دو روز اول کنفرانس در سالن افتاد، توجه و تمرکز را از کنفرانس آلترناتیو به درجه زیادی به اعتراض در سالن و دخالت در آن تغییر داد. حضور ما در کنفرانس و اعتراض به آن وجه دیگری از تلاش ما برای به شکست کشاندن آن شد. حضور فعال ما بخصوص در روز دوم و حضور قوی تر ما در اعتراضات سالن نقش جدی در فشار به برگزارکنندگان داشت. اعتراض در درون سالن ما و سایر معترضین به دو دلیل، یکی روز قبل پلیس

## کمونیست ۲۵۲

به دستور برگزارکننده کنفرانس به یکی از فعالین سیاسی زن، شادی امین، که تقاضای یک دقیقه سکوت به یاد قربانیان جنایت جمهوری اسلامی کرده بود، حمله کرده بود و تلاش کرده بودند او را از سالن بیرون کنند، هرچند موفق به اینکار نشدند و معترضین توانستند یک دقیقه سکوت به یاد قربانیان جنایات جمهوری اسلامی را به برگزار کنندگان تحمیل کردند، اما عملا کنفرانس را به خشونت کشاندند و فضا را متشنج کردند. دوم بدلیل حضور اکبر گنجی و جلالی پور در پانل و به درجه کمتری حضور اشکوری که معمم بود فضای سالن متشنج شد. طبیعی بود جمعیت معترض از حضور دو نفر از کسانیکه دستشان به خون مردم آغشته بود و در سالن شاکی خصوصی داشتند و کسی که صرف لباس او نماد اسلام و حاکمیت قرون وسطایی اسلام در ایران بود، به خشم آمدند و شاکیان زیادی علیه گنجی و جلالی پور پشت تریبون و در سالن اعاده جرم کردند و فضای سالن به همین علت به شدت هیجان انگیز، متشنج، معترض و پر تنش بود. در نتیجه حضور ما و همه معترضین عملا کنفرانس درون سالن را هم به عرصه و صحنه ای از محاکمه جمهوری اسلامی، اعاده جرم علیه مهره های آنان تبدیل شد. ما همزمان که "کنفرانس آلترناتیو" را در خارج سالن برگزار میکردیم، عده ای آگاهانه به درون سالن رفتند برای اینکه بتوانند اعتراضات درون سالن را کانالیزه بکنند و آنرا به اهرم فشاری واقعی علیه جمهوری اسلامی و دولت آلمان تبدیل کنند. همانطور که گفتم خوشیختانه موفق شدیم.

ابعاد شکست این کنفرانس در نتیجه اعتراض ما را باید از زبان خامنه ای شنید که همان وقت گفته بود "کنفرانسی که قرار بود با آن چهره مشروع جمهوری اسلامی را به جهان نشان بدهید، به صحنه دادگاهی علیه جمهوری اسلامی تبدیل شد و این بزرگترین خیانتی بود که "اصلاح طلبان" و شرکت کنندگان به جمهوری اسلامی کردند". واقعا هم همینطور بود این کنفرانس چه در سالن و در سخنرانی ها و اعتراضات پرشور معترضین و مخالفین جمهوری اسلامی و چه در "کنفرانس آلترناتیو" به صحنه محاکمه جمهوری اسلامی و افشا جنایات آن تبدیل شد و از این نظر سیاست ما در به شکست کشیدن این کنفرانس پیش رفت و تلاش ما به هدف خود رسید.

**فواد عبداللهی:** ظاهرا زمانیکه برگزار کنندگان فهمیدند که حزب کمونیست کارگری با جمعیت وسیعی از آزادیخواهان آلترناتیو این کنفرانس شده و نیروی عظیمی را حول خود بسیج کرده اند، از شما برای مذاکره دعوت کردند که در پانل کنفرانس شرکت کنید. لطف کنید مسئله را بیشتر توضیح بدهید.

**آثر مدرسی:** همانطور که شما اشاره کردید فشار درون و بیرون سالن برای برگزار کنندگان غیر قابل کنترل و غیر قابل تحمل و ادامه کنفرانس غیر ممکن شده بود. برگزار کنندگان تلاش کردند قبل از ما با بخش دیگری از اپوزیسیون، که مستقل از ما تجمعی در خارج سالن سازمان داده بودند و در سالن هم حضور داشتند، وارد مذاکره شوند و دو نفر از نمایندگان آنها در سالن پشت تریبون رفتند و اعلام کردند که برگزار کنندگان اجازه استفاده از تریبون را در هر میحثی داده اند و از شرکت کنندگان خواستند که این عقب نشینی را ببینند و با استفاده اپوزیسیون از تریبون موافقت کنند. بطور واقعی فضا متشنج تر از این بود که به این خواسته جواب مثبت داده شود. برگزار کنندگان وقتی دیدند که نیروی اصلی و جدی حزب کمونیست کارگری است، علیرغم تمایل و میل خود از ما تقاضای مذاکره کردند.

من و دو نفر از رفقای کمیته آلمان، رفقا بهرام مدرسی که همزمان دبیر تشکیلات برلین بودند، و ایرج فرجاد در هیئت مذاکره حزب بودیم و از طرف مقابل بهمن نیرومند، از سازمان دهندگان کنفرانس و مجری فارسی زبان کنفرانس، خانم لاهیجی و اگر اشتباه نکنم آقای رئیس دانا هیئت مذاکره بودند. آنها پیشنهاد کردند که در هر بحثی دو نفر از اپوزیسیون، یک نفر نماینده حزب کمونیست کارگری و یک نفر نماینده سایر جریانات، در پانل بعنوان سخنران صحبت کنند. ما همانجا اعلام کردیم که شرط حضور ما در این پانل، بیرون کردن دو نفر از سخنرانان که بخشی از دستگاه سرکوب بودند، است. این دو نفر اکبر گنجی عضو بالای سپاه پاسداران و در سرکوب مردم دست داشته و محمد رضا جلالی پور، که در دوره حمله جمهوری اسلامی به کردستان و اعدام دهها نفر از مردم و فعالین سیاسی در شهر مهاباد فرماندار این شهر بوده و اتفاقا مدتی قبل از کنفرانس از این اعدامها بعنوان مقابله با ضد انقلاب دفاع کرده بود و آنرا اقدامی لازم برای دفاع از "انقلاب اسلامی" عنوان کرده بود، بودند. بهرحال شرط حضور ما در پانل عدم حضور این دو نفر بود. همانجا اعلام کردیم ما با کسانیکه صرفا از دو خرداد طرفداری میکنند، با مدافعین "اصلاح پذیری" جمهوری اسلامی، بحث سیاسی میکنیم و مشکلی نداریم. اما این دو نفر پرونده سیاهی در سرکوب مردم دارند و شاکیان خصوصی آنها در سالن نشسته اند. این پیشنهاد با مخالفت طرف مقابل روبرو شد و بعد از مشورت با هم پیشنهاد

<sup>[1]</sup>

استفاده از تریبون و نه حضور در پانل و در کنار سخنران و اینکه ما (یک نماینده از حزب و یک نماینده از سایر نیروها) میتوانیم در بخش اظهار نظر به اندازه هر سخنران صحبت کنیم را به ما دادند، که ما هم در مشورت با هم و با رفقای دیگری از رهبری حزب این پیشنهاد را قبول کردیم. همانجا من به بهمن نیرومند اعلام کردم پیش شرط عملی شدن این توافق و پیشنهاد، موافقت جمعیت معترض در سالن است. در صورت موافقت آنها ما حاضر به عملی کردن آن میشویم. علاوه بر این طرف مقابل از ما خواست که معترضین را دعوت به سکوت کنیم و از آنها بخواهیم شعار ندهند و به قول خودشان "شلوغ" نکنند. همانجا ما اعلام کردیم ما به هیچ عنوان چنین تقاضایی از معترضین نخواهیم کرد و علاوه بر آن کسی جواب چنین درخواستی را هم نخواهد داد. گفتیم طبیعی است سالن سخنرانی آن دو نفر، گنجی و جلایی پور، را تحمل نکنند. بهرحال آنها تلاششان این بود که ما پیام آور سکوت و آرامش در سالن باشیم که ما قبول نکردیم و گفتیم ما بخشی از اعتراض به حضور این دو نفر هستیم، اما به امکان استفاده از تریبون برای اعلام ادعاینامه مردم آزادیخواه در ایران علیه جمهوری اسلامی نه نگفتیم.

بر این مبنا توافق کردیم که من جزئیات مذاکره، شروط ما و توافق خود را به اطلاع شرکت کنندگان برسانیم و نظر آنها را بخواهیم و در صورت موافقت آنها، کنفرانس ادامه پیدا کند. زمانیکه من پیشنهاد را طرح کردم بخشی از جمعیت موافق بود و بخش بیشتری مخالف و در نهایت با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" اعلام کردند که حتی حاضر نیستند این درجه از عقب نشینی را از طرف برگزار کنندگان قبول کنند. ما همانجا اعلام کردیم که بنا به خواست معترضین این پیشنهاد و توافق عملی نخواهد شد و کنفرانس مشروعی ندارد و ما به اعتراض خودمان در سالن ادامه خواهیم داد. پس از اعلام این مسئله عملاً کنفرانس تعطیل شد و برگزار کنندگان اعلام کردند که ادامه کنفرانس به فرادا موکول میشود.

**فواد عبداللہی:** تاثیر شکست این کنفرانس بر احزاب اپوزیسیون چه بود؟ چون در اسنادی که من دیده ام همزمان با حملات هیستریک هر دو جناح حکومت اسلامی، جریاناتی مثل سازمان راه کارگر و توده ای-اکثریتی ها که در آن کنفرانس هم شرکت داشتند، شروع به حمله به حزب کمونیست کارگری کردند و در کنار جناح دو خرداد و اصلاح طلبان حکومتی ایستادند. داستان چیست؟ اینها ظاهراً به خودشان میگفتند اپوزیسیون!

آذر مدرسی: حملات هیستریکی علیه ما از طرف جمهوری اسلامی شد که من کوتاه با آن اشاره میکنم. ابتدا اصولگرایان حملات را شروع کردند و تلاش کردند از این "افتضاح سیاسی" استفاده جناحی کنند، بخشهای کوچکی از اعتراضات درون سالن را از تلویزیون پخش کردند و اعلام کردند اصلاح طلبان باعث بی آبرویی جمهوری اسلامی شده اند و جناح رقیب و شرکت کنندگان در کنفرانس را متهم به همکاری با حزب کمونیست کارگری کردند که بعد از مدتی اصلاح طلبان سعی کردند از

همین تاکتیک علیه جناح رقیب استفاده کنند و پخش آن چند دقیقه از کنفرانس در تلویزیون را حاکی از رابطه اصولگرایان با "ضدانقلاب"، یعنی حزب کمونیست کارگری، دانستند. همزمان هر دو جناح حمله هماهنگی را علیه ما سازمان دادند و اینکه این حزب یک نیروی "مشکوک"، اینکه اینها از اسرائیل یا امریکا پول میگیرند و .... را علیه نیرویی که در اندوره به اعتراف همگان بزرگترین و رادیکالترین حزب اپوزیسیون و یک نیروی کمونیست و رادیکال بود، راه انداختند. تاکید میکنم در اندوره چون امروز حزب کمونیست کارگری پدیده دیگری است که کمترین ربطی به آن تاریخ و آن سیاستهای رادیکال ندارد.

هر دو جناح حملات حقیرانه و پرونده سازی های پوچی را علیه این حزب راه انداختند و اصلاح طلبان برون حکومتی، مانند راه کارگر و اکثریت و حزب توده و جمهوریخواهان و مجموعه ای از این اپوزیسیون پرو رژیم، که در روزهای کنفرانس و در درون سالن با ما به جدل پرداختند و زیر پوشش دفاع از "آزادی بیان" ما را به اغتشاش متهم میکردند و اینکه ما اجازه نمیدهیم آنها به پروژه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی از زبان گنجی و جلایی پور گوش بدهند و هورا بکشند را نشان "چماقداری" ما اعلام میکردند، با آن همراه شدند.

بعد از کنفرانس اتفاقات جدی تری رخ داد که کمتر کسی به آن میپردازد. تا جائیکه به اپوزیسیون برمیگردد، این اپوزیسیون پرو رژیم، این اصلاح طلبان و دو خردادی های برون حکومتی، همگام با اصلاح طلبان درون حکومتی و رئیس جمهور منتخبشان خاتمی دست به حمله به ما کردند و پا به پای هم به ما گفتند مانند اصولگرایان "چماقدار" اید (این حملات هنوز هم ادامه دارد)، گفتند شما کنفرانسی فرهنگی را به اغتشاش کشیدید، شما تحمل "آزادی بیان" مخالف سیاسی خود را ندارید و حملاتی از این دست. متأسفانه بخشی از شخصیتهایی که در ایران به نام چپ شناخته شده اند، مانند آقای رئیس دانا، هم تبلیغات اینکه اینها اصلاً اسرائیلی هستند و از اسرائیل پول میگیرند و مشکوک اند را شروع کردند. این جبهه متنوع از دو جناح حاکمیت، اپوزیسیون پرو رژیم و تعدادی از شخصیتهای سیاسی در ایران دست به حملاتی هیستریک و پرونده سازیهای کثیفی علیه ما زدند.

به این ترتیب پس از کنفرانس برلین فضایی قطبی در نیروهای سیاسی بوجود آمد و عملاً دو قطب عمیقتر از قبل در مقابل هم قرار گرفتند و حزب کمونیست کارگری وقت در راس و نیروی اصلی قطب آزادیخواهی بود و به همین دلیل نوک تیز حملات قرار گرفت. این حملات هم بدلیل برخورد صریح و روشن ما و قدرت و اعتبار و اتوریته این حزب در اندوره و هم بدلیل روند و سیر اوضاع و تشدید مبارزه علیه کلیت جمهوری اسلامی و شکست پروژه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی، حقانیت آن اعتراض و تمام کسانی که در آن کنفرانس معترض بودند و به کلیت جمهوری اسلامی "نه" گفتند، را نشان داد و ثابت کرد.

امروز بعید میدانم اگر آن نوشته ها، آن حملات هیستریک، آن پرونده سازی های حقیرانه علیه حزب کمونیست کارگری وقت و شخصیتهای آن را در مقابل نویسندگان و سازمانهایشان بگذارید کسی حاضر باشد مسئولیت آنها را قبول کند و امروز بسیار

راحت در کنار ما کمونیستهای معترض به کنفرانس برلین، پرچم سرنگونی جمهوری اسلامی و "نه به جمهوری اسلامی" را در دست میگیرند. این نیروها جبر تاریخ و ادارشان کرد رنگ عوض کنند و فکر نمیکنم حاضر باشند مسئولیت یک خط از آن حملات به ما و کمونیستها و تک تک معترضین و دفاع از اصلاحات را به عهده بگیرند. برعکس تلاش میکنند این بخش از تاریخ و کارنامه سیاه خود را به سادگی زیر فرش کنند.

**فواد عبداللہی:** اجازه بدهید سوال آخر را طرح کنم. فکر میکنید اعتراض در کنفرانس برلین تا چه حد مربوط به اوضاع امروز در ایران است. ایرانی که دیمه ۹۶ و آبان ۹۸ را پشت سر گذاشته و با عبور از اصلاح طلب و اصولگرا، امروز با پرچم معیشت و رفاه و امنیت به میدان آمده اند و جمهوری اسلامی را به چالش کشیده اند. کمونیستها و فاتحین کنفرانس برلین چگونه آن واقعه را به شرایط امروز مرتبط میکنند؟

**آذر مدرسی:** انعکاس اعتراضی که ما بیست و یکسال پیش در برلین علیه مشروعیت دادن به جمهوری اسلامی و علیه "اصلاح پذیر بودن" جمهوری اسلامی سازمان دادیم، انعکاس اعتراضی که ما کمونیستها و همه آزادیخواهان دیگر در درون و بیرون سالن علیه جمهوری اسلامی پیش بردیم را در دیمه ۹۶ میبینیم. کنفرانس برلین ادامه ۱۸ تیر سال ۷۸ بود و باید آنرا به دیمه ۹۶ وصل کرد. دیمه ۹۶ اعلام کرد مخالفین کنفرانس برلین حق داشتند! فاتحین کنفرانس برلین که همان روزها اعلام کردند "مردم ایران جمهوری اسلامی را نمیخواهند" و شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی" را سر دادند، حق داشتند! مردم به حق آنها را نمایندگانشان اعتراض خود میدانند. به نظر من کنفرانس برلین مستقیماً به دیمه ۹۶ وصل است. مستقیماً به شعار "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا" وصل است. به نظر من هم دیروز و هم امروز مردم به کمونیستهایی که در کنفرانس برلین اعتراض کردند، حقایق را گفتند، با عکسهای مارکس و پلاکاردهای "زنده باد سوسیالیسم" و شعارهای خود و همه شور و حرارات و هیجان آمیخته به نفرت از جمهوری اسلامی این توطئه مشترک را به شکست کشاندند، به چشم احترام نگاه میکنند. کمونیستهایی که بیست و یکسال پیش حقایقی که مردم زیر فشار خفقان و استبداد نمیتوانست اعلام کند، و یا بخشی از مردم به بهبود در جارجوب متوهم بودند، نیرویی هستند که بعنوان پیشروان و پیشتازان جامعه، حقایق را میبینند، حقایق را میگویند و سر سازشی با هیچ بخشی از بورژوازی تحت هر عنوانی ندارند.

اگر کنفرانس برلین و دیمه ۹۶ را در کنار هم بگذارید و قدرت اجتماعی سوسیالیستها که امروز مهر خود را به اعتراضات زده اند را ببینید، متوجه میشوید که این کمونیسم از کنفرانس برلین مهر خود را بر تحولات و اعتراضات توده ای زده و آینده ایران مهر این نوع از کمونیسم و طبقه کارگر را بر خود خواهد داشت.

۸ آوریل ۲۰۲۱

## مکتملیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللہی پنجشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

## کمونیست ماهانه: به سردبیری خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

## نشریه نینا: نشریه دفتر کردستان حزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

verya.naksh@gmail.com

## از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatistsociety.com

شماره ۷۳ **علیه بیکاری** ۱۴ فروردین ۱۴۰۰

www.a-bikari.com

## طرح

## "جوانی جمعیت" ..

## علیه زنان، علیه کارگر

کاهش مداوم رشد جمعیت ایران در دو دهه اخیر و بلاخره نزول آن تا یک درصد برای سال گذشته تحرک گسترده ای را در کردیورهای حکومتی بدنبال داشت. در اوج این چاره جویی در آخرین روزهای باقیمانده از سال 1399 طرح جامع موسوم به "جوانی جمعیت" به تصویب مجلس رسید.

صفحه ۲

**در تدارک روز جهانی کارگر**

صفحه ۳

**چه باید کرد؟**

صفحه ۴

**آنچه یک کارگر بیکار باید بداند**

صفحه ۶

**"مرغ"، "صف" و بخت معیشت در جمهوری اسلامی!**

**اول مه دیگرو ...**

در مورد اهمیت اول مه بسیار گفته شده و می شود. فکر نکنم در دنیا هیچ تک کارگری باشد که اول مه را نشناسد. اما در مورد این که اول مه چه باید کرد و چه باید گفت فکر نمی کنم همه ی کارگران یک کشور و حتی همه ی کمونیست های یک یا هر کشوری نظر واحدی داشته باشند. برای مثال:

در بخش هایی از جهان که آزادی نسبی وجود دارد، طبقه کارگر چه در اتحادیه ها و چه پشت سر احزاب خود که اساسا احزاب سوسیال دمکرات یا چپ هستند میتینگ ها و راه پیمایی های با شکوهی برپا می شود. اما این ابراز وجود قدرتمند بلحاظ تعداد شرکت کنندگان، اما در محتوا و اهداف، منفعت تام و کمال طبقه کارگر را نمایندگی نمی کند. در این بخش از جهان، فعالین کارگری و نمایندگان احزاب کارگری، در سخنرانی هایشان از همه چیز حرف می زنند بجز یک چیز و آن اعتراض طبقه کارگر به دنیای وارونه ای است که مارکس می گوید باید برقاعده اش نشانده شود. باید قدرت و ثروت از اقلیت مفتخور سرمایه داری به اکثریت کارکن و تولید کننده جامعه واگذار گردد.

در نتیجه در این بخش جهان با وجود آزادی تجمع و میتینگ و تظاهرات، اما سنت های غیر کارگری و غیر کمونیستی احزاب به نام کارگر و سوسیال دمکرات و اتحادیه های وابسته به آن ها، طبقه کارگر را از ابرازوجود مستقل و قدرتمند توده ای محروم کرده است. چپ های جامعه و دوستدار کارگر عکس های مارکس را در دست دارند، اما حرف های او و ادعائمه ی او علیه نظام بردگی مزدی را بازگو نمی کنند.

در ایران هم اشکال گوناگون برگزاری های اول مه وجود داشته و دارد.

قبل از هر چیز تشکل های دولتی خانه کارگر و شوراهای اسلامی کارگران را حتی به خیابان می کشانند و به کارگر سرزیرب و حرف شنو کارفرما، جایزه می دهند. این که دولت سرمایه داران بیاید و روز کارگر را برگزار کند، پرچم سفید دست کارگران بدهد، آشتی ملی و آشتی کارگر و سرمایه دار را تبلیغ و ترویج کند، کارگر را به تسلیم و رضا و کار بیشتر و شکوفایی اقتصاد سرمایه داری تشویق کند، چرندیات اقتصاد مقاومتی و جهش اقتصادی را به خورد کارگران بدهد...، تا دولت و سیستم سیاسی و نظامی اش سر پا بماند، این شکل اول مه دولتی توهین به شعور طبقه کارگر، کسر شان کارگر و کاملا مردود است.

همچنین اول مه در ایران قانونا تعطیل است اما کارفرمایان از آن تبعیت نکرده و کارگران را از ابراز وجود طبقاتیش محروم می کنند. فرصت ادعائمه ی کارگران علیه نظام بردگی را به کارگران نمی دهند و اعتماد به خود به معنای یک طبقه ی واحد جهانی را از کارگران می گیرند.

با وجود این از نظر من سرکوب و یا فشار کارفرما به تنهایی مانع بزرگداشت اول مه از جانب میلیون ها کارگر و خانواده هایشان نیست. مانع اصلی تر این است که طبقه کارگر ایران بخصوص در مراکز صنعتی بزرگ مانند نفت، پتروشیمی ها، معادن، ماشین سازی ها، بخش خدمات و غیره هنوز نتوانسته است اول مه را به فرصتی تبدیل کند که در آن به عنوان گردانی از لشکر طبقه کارگر جهان ابراز وجود کند. در غیاب سنت کارگری و حضور گسترده و سراسری طبقه کارگر در اول مه و اعتراض به نظام بردگی مزدی و استثمار طبقه کارگر توسط اقلیت سرمایه داران و دولت شان، انواع سنت های غیر کارگری و یا تلاش هایی اینجا و آنجا برای پر کردن این خلا خود را نشان می دهد.

برای مثال، تجمع دوستداران کارگران در گوشه ای خارج از محل های کار و محلات کارگری در حاشیه شهرها، در گل گشت ها و یا آکسیون های چند ده نفره به نیابت از کارگر، جای تجمعات و میتینگ ها و حضور قدرتمند توده های کارگر در محل های کار و محلات کارگری را می گیرند. اینجور اقدامات که با ناآمدگی کارگران و یا مانع سرکوب توجیه می شود، به خودی خود ایرادی ندارد، اما باید پذیرفت که نمی تواند نشان قدرت طبقه کارگر باشد و یا کارگران بخاطر آن احساس قدرت و اعتماد به نفس کنند. اینجور کارها در اول مه در حاشیه ی قدرت و اتوریته و جنبش کارگری واقعی است. درک این حقیقت نباید برای کارگران کمونیست و رهبران کارگری کار سختی باشد.

در حالی که در ایران طبقه کارگر حزب سیاسی کمونیستی علنی خود به معنای اینکه توده کارگران و فعالینش آنرا بدست گرفته باشند به ظرف اتحاد خود تبدیل کرده باشند، را ندارد، لذا امر به میدان آوردن توده های کارگر و خانواده هایشان در اول مه بر عهده ی کارگران کمونیست و محافل و شبکه های کارگری است.

*در پاسخ به این شریط :*

**اولا**، طبقه کارگر ایران باید یک بار و برای همیشه اعلام کند که اول مه، کار تعطیل است. اگر بورژوازی قانون اش را پذیرفته

پس باید در عمل هم کارفرماها به آن گردن بگذارند. بنا بر این روز کارگر کار تعطیل است و این اولین گام در بزرگداشت اول مه است. کارگران به هیچوجه نباید زیر بار فشار کارفرما تسلیم شده و سر کار بروند.

**دوما**، کارگران حق دارند هر طوری که صلاح بدانند از راه پیمایی تا میتینگ های چند صد و چند هزار نفره با خانواده هایشان در خیابان، در پارک ها و یا محلات کارگری، مراسم های روز کارگر را برگزار کنند.

**سوما**، در هر تجمع کارگری علاوه بر سرودهای کارگری، سرود انترناسیونال و آژیتاسیون های ضد سرمایه داری، بیانیه مشترک و سراسری کارگران کشور که از قیل توسط شبکه ها و محافل و تشکل های مستقل کارگری تهیه و تنظیم شده قرائت شود.

این واقعیت را باید پذیرفت که اگر کارگران همت کنند و آگاهانه سراغ اول مه بروند و تجمعات وسیع برگزار کنند، دست کارفرما و دولت و نظامیان بسته است. این ها وقتی جرات دخالت به خود می دهند که حضور کارگران اندک باشد.

نهایتا، اول مه روزی باشد که فردایش هر تک کارگری بعنوان عضوی از طبقه کارگر جهانی احساس قدرت و اعتماد به نفس کند.

بورژوازی با تمام قدرت تلاش می کند کارگر را بعنوان مزدبگیر، کارپذیر در مقابل آفرینندگان کار تعریف کند. کارگر را مستضعف و بدبخت بیچاره و دست به دامن کارفرما و سرمایه دار نشان دهد. کارگر را موجودی دست و پا ترک خورده و کم توقع و تسلیم و راضی به رضای خدا می نامند. مبلغین مذهبی سرمایه داران خوشبختی انسان را به آخرت محول می کنند. این تعریف و نگاه به طبقه کارگر، تحریف و لاپوشانی موقعیت حیاتی اش در چرخاندن چرخ های جامعه است. اول مه بر این گونه تعریف از جایگاه و موقعیت طبقه کارگر خط بطلان می کشد.

جامعه بدون کار کارگر مرده است. پول و طلا و بانک های سرمایه داران بدون کار و تولید بر گرده کارگر، ورق پاره هایی بیشتر نیستند. از نگاه طبقه کارگر و اول مه او، کارفرماها و سرمایه داران اند که باید از موقعیت مفتخوری و استثمار کارگر شرم کنند وسر خجالت پایین بیندازند. کل نظام سرمایه از کارفرما تا هیات دولت و نمایندگان مجلس و قضات و نظامیان انگل ها و زالوهایی بیش نیستند. همه شان را اگر مرخص کنی و به خانه بفرستی آب از آب جامعه تکان نمی خورد. اما اگر یک روز چرخ کارخانه نچرخد، درب تونل های معادن بسته شود، نانوایی ها تنور روشن نکنند، کارکنان خدمات شهری کار نکنند، کارگران حمل و نقل دست از کار بکشند، زندگی جامعه می ایستد. نانی از تنور در نمی آید، آشغال و تقاله های سفره سنگین ورنگین بورژواها تا بیخ گوششان می رسد. بنا به همین واقعیت های بی برو برگرد، شرافت، حرمت و انسانیت هر تک کارگری بر خیل وسیعی از کارفرمایان و دولتمردان و نظامیان برتری دارد.

#### پیام اول مه

مبلغین و آژیتاتورهای طبقه کارگر در اول مه هر چه از موقعیت نابسامان طبقه کارگر بگویند، از دستمزد کم و ساعت کار طولانی بگویند، که حتما خواهند گفت، اما هنوز پیام اول مه را نرسانده اند. اول مه یک پیام اصلی دارد و آن این است که : طبقه کارگر طبقه ای جهانی است. یک منفعت واحد و یک هدف و آرمان و خواست واحد و مشترک دارد. آن هم لغو کار مزدی است. بردگی مزدی کارگر امروز چیزی کم تر از دوران برده داری نیست. برده داری مدرن است. هنوز جامعه طبقاتی است و اقلیت مفتخور بر اکثریت جامعه حکم می راند. بین طبقه کارگر که اکثریت است و طبقه سرمایه دار که اقلیت است فاصله ای به عمق یک دره است.

در دنیای مدرن امروز و در خیلی از کشورهای جهان از چین تا برزیل و از شمال تا جنوب کره زمین، با اندکی تفاوت سرمایه دار و کارفرما نیروی کار کارگر را می خرنند، مبلغ ناچیزی از محصول کارش را به عنوان دستمزد که همان نان روزانه است به او می دهند و هر وقت خواستند بیکارش می کنند و اگر اعتراض کرد به گوله می بندند.

قیام بردگان، کمون پاریس، انقلابات اروپا، انقلاب اکتبر و...، تاریخ و الگوهای رهایی طبقه کارگر از بردگی مزدی است. طبقه کارگر و کمونیسم اش در مقاطعی از تاریخ آرنانش را متحقق می کند. کارگر بجای کار برای کارفرما و سرمایه دار، خود صاحب جامعه و صاحب قدرت می شود. برابری انسان ها را اعلام و آزادی های اجتماعی و برابری زن و مرد را به قانون جامعه تبدیل ودر زندگی انسان از اقتصاد و سیاست و فرهنگ و هنر و اخلاقیات، تغییرات اساسی و شکوفایی عظیم بوجود می آورد. بورژوازی شکست کمون پاریس را جشن گرفت و ژنرالهایشان

## کمونیست ۲۵۳

گفتند: «حالا برای مدتی از شر سوسیالیسم خلاص شدیم!»

اول مه برای طبقه کارگر جهان، گرامیداشت یک خاطره نیست. پیغمبری از آسمان به زمین نمی آید یا به آسمان برنمیگردد. طبقه کار در اول مه به جامعه جهانی اعلام می کند که بشر شایسته است سرنوشتش را به دست بگیرد. طبقه کارگر به هیچ خدا و پیغمبر و ملت و قوم و زبان و نژادی بدهکار نیست. طبقه کارگر با گسستن زنجیرهای اسارت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، جامعه بشری را با خودش نجات می دهد.

اول مه روز تاکید و تکرار پیام مارکس است که می گوید: "دنیا وارونه است و باید بر قاعده اش نشانده شود." بجای این که اقلیتی مفتخور سکان جامعه و زندگی بشر را در دستان خود نگه دارد، اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان و تولید کنندگان، قدرت و ثروت را در اختیار می گیرند و همگان به یکسان از دارایی و نعمات جامعه برخوردار هستند. مالکیت خصوصی و تصرف خاک و مسکن و معادن و نان سفره مردم توسط اقلیت مفتخور، جایش را به مالکیت کل انسان های جامعه بر همه نعماتش می دهد. کار فروشی نیست. نان فروشی نیست. ملک ومال خصوصی نیست. همه چیز اجتماعی است و همه به یک اندازه سهم دارند...

طبقه کارگر جهان اول مه با این مضمون، با این هدف و با این پیام ابراز وجود می کند. پیام طبقه کارگر خوشبختی کل جامعه است. پیام طبقه کارگر به طبقه بورژوا و صاحبان ثروت و قدرت این است که نظم شما را نمی پذیریم. قدرت و ثروت باید اجتماعی بشود و شما هر تک بورژوا بعنوان یک شهروند از داراییهای جامعه سهم دارید. هر بورژوا فردی است با حقوق برابر با هر انسان زن و مرد دیگر جامعه. در جامعه مورد نظر طبقه کارگر، نظام کاخ نشینی بورژوازی و بهره برداری و انباشت سود و سرمایه از دسترنج و خون کارگر، به پایان می رسد و صاحبان سرمایه و کارخانه و زمین و مسکن و آموزش و بهداشت و فرهنگ، به شهروندان متساوی الحقوق جامعه، تبدیل می شوند. نه کم تر و نه بیشتر!

اول مه اگر کارگران خواهان بازگرداندن رفقای اخراجیشان، دستمزد بیشتر، ساعت کم تر کار و... باشند، اما کنه اعتراض طبقه کارگر در این روز لغو سیستم و نظامی است که سرنوشت کارگر را به دست کارفرما و سرمایه دار و دولت سپرده است. اگر توان بالفعل کارگران امروز محدود به مطالبات رفاهی و آزادیهای سیاسی است و زورش همینقدر است، اما از توان بالقوه ی تغییر اجتماعی و حذف نظام کار مزدی برخوردار است.

بورژوازی طی بیش از یک صده بارش را بسته است. بجز مقاطعی در تاریخ، بورژوازی به معنای یک طبقه واحد جهانی تمام قدرت و ثروت را تصرف کرده است. ارتش و پلیس و زندان هایش را ساخته، پلیس مخفی اش را با پیشرفته ترین تکنیک و تجربه برای خفه کردن صدای آزادی خواهی و برابری طلبی سازمان داده است. احزاب و پارلمان و دستگاه قضایش را درست کرده، مذاهب و ادیان و خدایان و مساجد و کلیساهایش برای تقدیس و دفاع از سرمایه و تحمیق بشر بخدمت گرفته. و افزون بر این ها اتحادهای بین المللی سیاسی و نظامی مثل سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، ناتو و... را سازمان داده و بمب های اتمی اش را بعنوان تهدیدی بر سر جامعه بشری ساخته و نگه داشته است.

بورژوازی، طبقه کارگرهر کشور را بعنوان جزئی از ملت آن کشور با احترام به ملیت و پرچم و مرز و دولت معرفی می کند. برای طبقه سرمایه دار، کارگر جزو یک ملت واحد کشوری است با مرزهای معین تا هر وقت خواست مسلح شان کند و از مرزها و مالکیت مقدس و از قدرتش دفاع کنند. ملیت، مذهب، قومیت، نژاد و وطن، ابزار بورژوازی برای فریب توده های کارگر و زحمتکش است. اما این مفاهیم مقدس بورژوایی، برای طبقه کارگر پوچ و بی معنی است.

#### طبقه کارگر به وضعیت خودش آگاه است

طبقه کارگر جهانی در بخشی از جهان دستاوردهایی داشته و دارد. اما در اکثر کشورهای سرمایه داری از چین و هند تا امریکای لاتین و آسیا و آفریقا، کشمکش میان بورژوازی و پرولتاریا یکی برای مکیدن خون کارگر و دیگری برای زندگی بهتر مدام و روزمره در جریان است.

طبقه کارگر ایران هم به شرایط کار و زندگیش آگاه است. در این جا تازه، کارگری که کار می کند مزدش زیر خط فقر است و به موقع پرداخت نمی شود تا چه رسد به نزدیک ده میلیون کارگر بیکار و فصلی و دستفروش و کولبر و غیره. طبقه ای که مسکن مناسب ندارد، بهداشت و درمان پولی است و کارگر جماعت بضاعتش را ندارد، بازنشسته ها کم ترین حقوق را دارند، زنان اگر کار کنند مزد ناچیز تر از مرد کارگر می گیرند و اگر درخانه بمانند، کودکان را که کارگران آتی هستند بی اجر و مزد

**اول مه دیگرو ...**

ترو خشک و بزرگ می کنند. جامعه ای که کودکانش بجای تحصیل کار می کنند.

طبقه کارگر ایران در شرایطی است که مالیات ها افزایش یافته، هزینه های سوخت و بنزین اتموبیل و هزینه ی برق و اب و گاز منازل چند برابر شده است. نیاز مندیهای اولیه ی خوراک و پوشاک که به شکل سرسام آوری مدام گران و گران تر شده اند و کارگران زحمتکشان را به فقر شدید غذایی دچار کرده است.

میزان مرگ و میر حوادث کار. داربست های ساختمان سازی، مواد شیمیایی شرکت‌های پتروشیمی، ناامنی سلامتی کارگران معادن، فرسودگی و پیری زودرس دختران و زنان کارگر قالبیاف، زنان تن فروش بدون حمایت بهداشتی، کارتن خوابان، گورخوابان، پشت بام خوابان، معتادان، دزدانی که بخاطر قطعه نانی برای نمردن در زندانند، در حالیکه قاچاقچیان مواد مخدر صاحبان زر و زور و اسلحه ی سپاه هستند...

این است وضعیت طبقه ی ما که در نتیجه اش بیماری و مرگ و میر و فقر مطلق و گرسنگی بدنبال خود آورده است. سلامتی عمومی یعنی سلامتی تودهٔ مردم کشور و این توده‌ها بعید است از سلامتی برخوردار شوند مگر اینکه حتی در پایه‌ای‌ترین سطح حداقل بضاعت را داشته باشند. این چیزی نیست جز تقلا برای بقا !

اگر به وضعیت مردم در بحران کرونا نگاه کنیم می بینیم که در حالی که دولت پول هایش را می شمارد مردم مردگانشان را و این مصیبت پایانی ندارد. سلامتی وقتی کالا می شود یعنی دیگر طبقات فرودست جامعه به آن دسترسی ندارند. همانطوریکه آموزش کالا شده است و از دسترس فقرا خارج گشته است.

به مزد و حقوق بگیران می گویند باید مدت زمان بیشتری کار کنید و طولانی مدت تر استنثار شوید. در نتیجه سن بازنشستگی تان بیشتر شود.

تحت چنین وضعیتی از سلامت له و لورده شده، اخلاق فاسد شده، و روح و روان منهدم شده ی مردم، افزایش سرسام‌آور ثروت و قدرت، تماماً به طبقات دارا منحصراست. همه جا توده‌های عظیم طبقه کارگر و فرودستان در حال نزول به اعماق پایین‌تری هستند، در همان حال و با همان سرعت، بالادستان مثل خفاشان از راه مکیدن خون، از جمله خون کودکان، در حال صعود به مدارج بالاتر اجتماعی.

اول مه برای طبقه کارگر یعنی اعتراض به این شرایط برده وار، به این فقر مطلق و ذلتی که طبقه سرمایه دار و دولتشان به کارگران و زحمتکشان تحمیل کرده اند.

طبقه کارگر در اول مه می آید و می گوید اگر امروز زورم نمی رسد که نظامت را برچینم اما، ادعا و تصمیم و اراده اش را دارم. و این اراده را در هر مبارزه ی اقتصادی و سیاسی ولو بر سر معوقه ها و یا برای افزایش دستمزد ...، نشان می دهم. طرح و تکرار این ادعا و نشان دادن قدرت و اراده و تصمیم طبقه کارگر جهان به تغییر این شرایط نابرابر جامعه، لرزه بر اندام قدرت و ثروت و زور سرمایه داران می اندازد.

**کارگران!**

رهایی کارگران مستلزم همگامی و هماهنگی رفیقانه صفوف طبقه کارگر است! جوامع بشری در اعتراض به نابرابری های گوناگون مثل نابرابری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در حال انفجار است و غیرقابل قبول. همه چیز بشریت را به خروج از سرمایه داری فرامی خواند. این یک تخیل و تحلیل و روشنفکرانه نیست بلکه اعتراض جنبشهای اجتماعی و بحران سلامتی در دوران جهانی شدن امروز بشر است.

ما در ایران با یک حکومت از هم گسیخته و به خطر افتاده در بالا؛ یک سپاه فاسد و دزد، ارتش مایوس؛ عدم اطمینان و ترس در میان صاحبان سرمایه و ملک؛ خشم و نارضایتی عمیق در بین توده ها؛ پرولتاریایی که به لحاظ کمی نیرومندتر از هر زمان دیگری است و در آتش اعتراضات آبدیده شده است...، روبرویم. همهٔ این ها، تأیید می کنند که طبقه ی ما می تواند از این شرایط فلاکتبار عبور کند، پشت کارفرماها را به دیوار بکوبد، یقه دولت را بچسبد و مطالبات حداکثری خود را بدست آورد. در جریان این مبارزات آبدیده شود، متحد تر گردد و سازمان های توده ای و حزب سیاسی خود را برای یکسره کردن کار جمهوری اسلامی بنیان بگذارد. خوشبختی و رهایی طبقه کارگر و مردم زحمتکش

در بهشت موعود نیست. همین امروز و در دستان همین نسل کارگرانی است که خود را برای شرکت در انقلاب آتی آماده می کند. مطالبات فوری امروز مردم را نمی توان به تغییرنظام موکول کرد، برعکس مبارزه برای این مطالبات است که تغییرات بنیادی تر و از جمله تغییر نظام را به دنبال خود خواهد آورد.

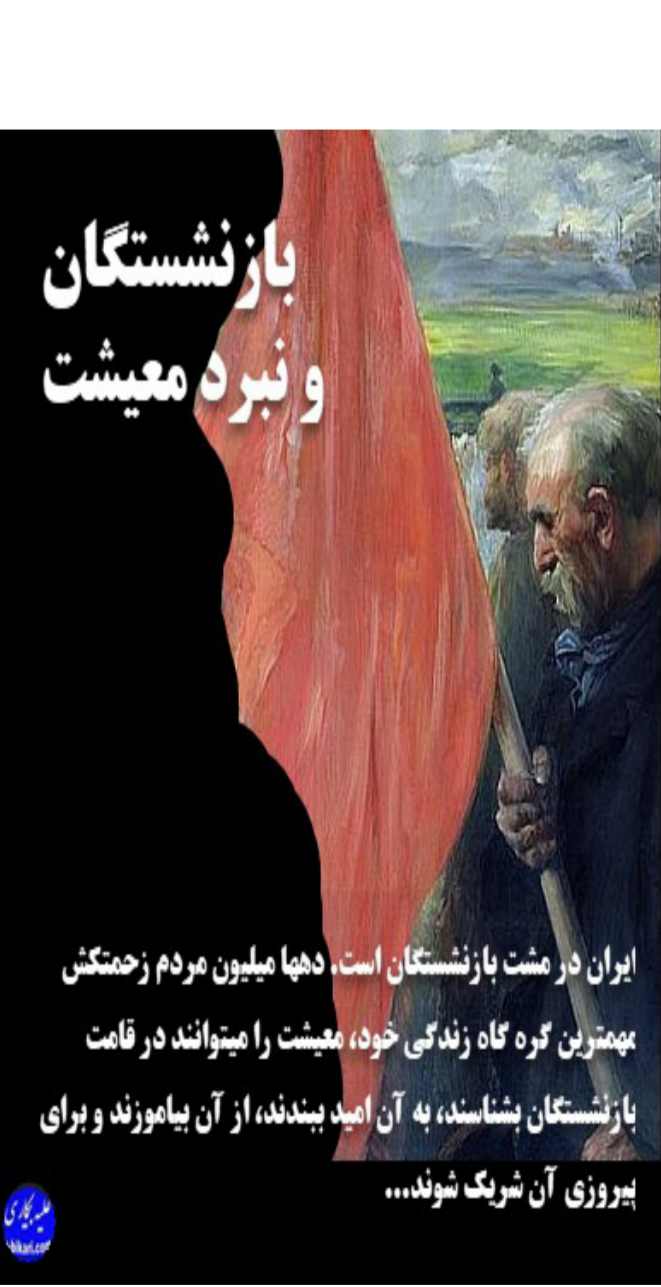
اول مه به ما می گوید که باید به مارکس، درس های کمون و درس های انقلاب اکتیر برگردیم. از شکست انقلاب های با خرافات میهن پرستانه و توهمات مشترک ملی دوران اخیر بیاموزیم. اکنون در جامعه ایران فوریت دارد که بگوییم: بیایید اقلام ضروری زندگی را از چنگ بازار درآوریم. بیایید به روشی متفاوت آن‌ها را تأمین و عرضه کنیم. این کار را می‌توان با آموزش، با خدمات درمانی، و با مسکن هم کرد. این منطبق بر ایده‌ی مارکس است که می گوید: «فقط زمانی می‌توانیم در قلمروی آزادی گام نهیم که تمام ضروریات اساسی را که برای یک زندگی درخور نیاز داریم واقعاً تأمین کرده باشیم.»

آزادی های سیاسی در جهان امروز بدون برابری در قلمرو اقتصاد به دست نمی آیند. جامعه را برای سرپا نگاهداشتن و حفظ کار مزدی سازمان داده اند. در چنین جامعه ای نمی شود کار مزدی داشت ولی ارتش و زندان و دادگاه نداشته باشد.

جامعه‌ی سوسیالیستی هم به دنبال همین ایده از آزادی است. بر اساس این ایده، امور جامعه باید به طور جمعی اداره و حل و فصل شوند. طبقه کارگر ایران دارد به این سطح از آگاهی قدم می‌گذارد و این را مبارزات کارگری این دوره بخصوص در میان بخش پیشرو طبقه و در شعار «نان، کار، آزادی، اداره شورایی» نشان داده است. کارگران آگاهند به این که جهان می تواند و باید جور دیگری باشد. کارگران در محیط اجتماعی و محیط خانوادگی شان ریشه مذهب و تبعیض جنسی را بزنند و باورهای قدیمی و خرافی و سنن ملی و مذهبی را نقد و طرد کنند.

باید امیدوار بود که طبقه کارگر ایران در اول مه امسال قدرتمند و یکپارچه و سراسری به استقبال اول مه برود و ضمن تاکید بر مطالبات فوری معیشتی، ادعانامه اش را علیه نظام بردگی مزدی سرمایه داران اعلام کند!

**۲۱ فروردین ۱۴۰۰ (دهم آوریل ۲۰۲۱)**



**ریشه های کهنه گرایی ...**

لباس کردی به عنوان پوشش دوران عشایر و قبایل و طوایف چرا جایگاه مقدسی در باورهای این جنبش دارد؟ آداب و رسوم آبا و اجدادی چرا جایگاه ویژه ای دارد؟ چرا زبان کردی تقدیس شده و به هویت تبدیل میشود؟

چرا حضور عناصر فرهنگ فئودالی و عشایری در جنبش ناسیونالیستی و مناسبات احزاب سیاسی آن پر رنگ است؟ چرا احزاب سیاسی این جنبش به هر درجه کردتر اند، کهنه‌گرا ترند؟ و بالاخره چرا هیچ اثری از عناصر جامعه مدرن در این جنبش قابل روئیت نیست؟

حقیقتاً آرمان واقعی این جنبش چیست؟

برای یافتن پاسخ باید به گذشته این جنبش و مقطع تولد آن در سیاست برگشت و روی مقاطع تاریخی آن خم شد.

**نقش اولیه ناسیونالیسم در تاریخ بشر**

اولین دوره به قدرت رسیدن جنبش ناسیونالیستی در تاریخ، در جریان انقلاب کبیر فرانسه در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی است. انقلاب کبیر فرانسه مقطع تولد جامعه سرمایه داری و شروع دوران مدرن تاریخ است. مقاومت نظام کهن زیر سطله اشراف و کلیسا در برابر طلوع نوین انقلاب بورژوایی، نتیجه اش طغیان ها، جنگ ها و کشمکش های وسیع اجتماعی در تاریخ این کشور است. در انتهای آن دوره نسبتاً طولانی، نه فقط اشرافیت و کلیسا از قدرت سیاسی پائین کشده شد، بلکه فرهنگ و سنن و آداب و رسوم و کولتور و فرهنگ دوران کهن از عرصه جامعه جaro شدند. انقلاب فرانسه انقلابی در تمام عرصه های زندگی بود. بورژوازی فرانسه در متن این تاریخ جامعه را وارد یک دوران تماماً متفاوت و مدرن کرد. جدایی کامل مذهب از دولت و قطع دست مذهب از دخالت در زندگی خصوصی شهروندان، آزادی از تمام قیدوبندهای جامعه کهن، حقوق شهروندی برابر برای همه و... محصولات به قدرت رسیدن بورژوازی و جنبش ناسیونالیستی در پایان آن دوره های پرتلاطم سیاسی است.

رشد مناسبات سرمایه داری در دل جوامع کهن در دنیای غرب به دنبال انقلاب فرانسه، صرفنظر از شکل آن تحولات، کم و بیش جامعه را به همین سو برد. در یک نگاه به جوامع غربی، درجه انقلابی گری در این جوامع برای تغییرات اساسی، در مقطع فعلی، رابطه مستقیمی با درجه انقلابی گری آن جوامع در آن دوران های تاریخی قرون قبلی دارد. به هر درجه آن انقلابات با شدت و حدت بیشتری جوامع کهن را متحول کرده اند و به همان درجه که توده های وسیع مردم در آنها نقش ایفا کرده اند، به همان درجه هم امروز پیشتاز ترین های جوامع غربی در عرصه تحولات سیاسی اند. تاریخ فرانسه و فضای سیاسی آن در دوران امروز، گواه همین ادعاست. برعکس، در تمام جوامع غربی که در مقطع رشد جوامع بورژوایی، تحولات سیاسی همراه با سازش با نظم کهنه بوده و عناصر و سمبل های دوران کهن را در همه عرصه ها جaro نکرده است، آثار آن غیرانقلابی گری در آن جوامع قابل مشاهده اند.

**ناسیونالیسم در شرق جهان**

در شرق جهان، به دلایل متعدد، تغییرات اجتماعی نه در پروسه انقلابات قدرتمند بورژوایی، بلکه در یک پروسه تاریخی اولا بسیار دیرتر از غرب، و ثانياً تغییراتی تماماً از بالا و در متن یک سازش تاریخی جنبش های بورژوایی با دنیای کهن ماقبل سرمایه داری بوده است. به همین دلیل، سنن و آداب و رسوم کهنه دوران ماقبل سرمایه داری، کولتور و آداب و رسوم کهنه تاریخی، هنوز در آن جوامع مزاحم زندگی جوامع انسانی اند. به همین دلیل، عناصر فرهنگی عهد عتیقی مزاحم در زندگی جوامع کرد زبان، تقریباً و کم و زیاد همان عناصر فرهنگی اند که در بقیه مناطق بخش شرقی جهان قابل مشاهده اند. ناموس پرستی و غیرت مردانه و تقدس پوشش عهد کهن و زبان و کولتور قدیمی عرب و عجم در این بخش جهان، به درجات بسیار، همان اند. نتیجتاً ناسیونالیسم کرد در تقدیس فرهنگ کهنه و عهد عتیقی، ابدا تنها نیست.

با همه اینها ناسیونالیسم کرد جزو آن دسته است که بیش از همه هویت خود را به این عناصر کهنه دوران ماقبل سرمایه داری گره زده است. برای درک علل این مسئله ناچاریم بر شرایط شکل گیری ناسیونالیسم کرد متمرکزتر شویم.

←

# کارگران جهان متحد شوید

**ریشه های کهنه گرایی ...**

**شکل گیری ناسیونالیسم کرد در ایران**

ایران تنها کشور در شرق جهان است که شاهد یک انقلاب توده ای برای در هم شکستن نظم کهنه فنودالی و ورود به دوران نوین جامعه بشری است. منظور همان انقلاب مشروطه است که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست رخ میدهد. شکل گیری احزاب سیاسی در ایران و تولد جنبش متنوع سیاسی طبقاتی دوران مدرن، محصول این دوره از تاریخ سیاسی اجتماعی ایران است. از آنجا که آن تحول یک انقلاب در قلب کلان شهرهای کشور بود، و از آنجا که مناطق کردنشین دارای شهرهای کوچکتری بودند، از تحولات مهم انقلاب مشروطه و شکل گیری تحرکات و جنبش های اجتماعی بهره کمتری برد. به همین دلیل اگر خودآگاهی بورژوایی و ایدئولوژی مدرن و انقلابی آن دوره یعنی ناسیونالیسم ایرانی در این دوره به شکوفایی میرسد، تأثیرات این تحول سیاسی بعدها در مناطقی مانند کردستان مشاهده میشود. به همین دلیل عناصر روبنایی دوران فنودالی به نسبت های بیشتری بر تن جامعه باقی میماند.

به دنبال سرکوب و نهایتاً شکست و ناموفق ماندن انقلاب مشروطه در رسیدن به آرمان های خود، دوران شکل گیری واقعی ناسیونالیسم ایرانی و شکل گرفتن ایران مدرن مربوط به دوران رضا شاه پهلوی در یک پروسه از بالا و متکی به زور و سرکوب نظامی است. در این پروسه اولین کار او گسترش کنترل دولت مرکزی بر تمام مناطق کشور است. در متن این کار او در کردستان، رئیس عشیره شکاک، اسماعیل آقا سموک با حمایت نیروهای بقیه عشایر منطقه، با نیروهای دولت مرکزی به مقاومت می پردازد و به عنوان حاکم و صاحب اختیار مناطق کردنشین در منطقه آذربایجان غربی امروز قد علم میکند. دستگاه ایدئولوژیک بورژوایی به عنوان ابزاری در شکل دهی به ملت و کشور، برای شخصیت هایی مانند اسماعیل سموک که با بعضی از فرماندهان کشور خویشاوندی و رابطه نزدیک داشته است، پدیده ای نا آشنا نبوده و آنرا بکار گرفته و خود را حاکم آن مناطق اعلام کرده است. بخشی از مردان متعلق به عشیره اسماعیل آقای "شکاک" قبلا از دوران قاجار جزو فرماندهان نیروهای نظامی و از این طریق بخشی از مردان مهم کشوری بوده اند. لذا اگر کردستان از تحولات سیاسی ایران آن دوره ها نسبتاً به دور ماند، اما سران عشایر شکاک در جریان وقایع کشور و منجمله از شکل گیری کشور و اعمال قدرت طبقه تازه متولد بورژوا و چندوچون شکل دادن به ملت بوده اند. همین آگاهی به آنها کمک می کند که آنها هم از دوره ضعف حکومت مرکزی استفاده کرده و در مقابل نیروهای رضاشاه به عنوان صاحب کردستان ظاهر می شوند. نطفه های ایدئولوژی ناسیونالییسم کرد در ایران محصول همین دوره است. اگر این دوره مقطع تولد ایران مدرن به عنوان یک جامعه بورژوایی است، مقاومت اینها در شکل عشایر مقتدر محلی در مقابل آن پروسه تاریخی، با تکیه بر انگشت گذاشتن بر تفاوت های قومی و عشیرتی در تقابل شکل گیری مناسبات سیاسی اقتصادی و فرهنگی دوران مدرنیزاسیون در ایران است. تولد جنبش "کرداپتی" به عنوان مدعی قدرت در چنین حال و هوایی شکل میگیرد و از همان ابتدا مهر فرهنگ قومی و عشیرتی را بر خود دارد.

چند سال بعد از شکست اسماعیل آقا سموک، حضور نیروهای انگلستان و شوروی در اواخر جنگ جهانی دوم و اشغال مناطق جنوبی توسط انگلستان و شمال و شمال غربی توسط شوروی است. استالین رئیس جمهور وقت شوروی در آن دوره از حضور نیروهای ارتش سرخ برای سازماندهی حاکمیت های خودمختار استفاده میکند. هدف اصلی استالین گرفتن امتیازات نفت شمال است که طبق برآورد آنها سرشار از منابع نفتی بوده است. از این زاویه، نقش این حاکمیت ها در آذربایجان و کردستان چیزی جر یک مترسک برای زیر فشار گذاشتن دولت ایران نبوده است. در غیر اینصورت، حاکمان شوروی نمی توانسته اند تصور کنند که سازماندهی یک کشور مستقل با اتکا به چند شهر بسیار کم جمعیت در یک منطقه بسیار محدود جغرافیایی، ممکن است. نتیجتاً جمهوری مهاباد از روز اول به عنوان یک عامل فشار به دولت ایران توسط شوروی سر هم بندی شد و برخلاف تصور ناسیونالیسم کرد، استالین نقش پدر برای سازماندهی قدرت سیاسی ناسیونالیسم کرد نداشت.

استالین برای این کار، در آذربایجان فرقه دمکرات آذربایجان و در کردستان تشکل "کومه له ی ژپانه وه ی کورد"(انجمن احیای کرد) را به عنوان ابزار سیاسی خود بکار برد. منظور این نهاد دوم یعنی جمعیت "زنده احیای کرد" زنده کردن دوباره حرکتی است که در دوران اسماعیل آقا سموک شکست خورده بود و هدف سیاسی انجمن مورد اشاره، احیای جنبش و حرکتی است که از نظر آنها قبلاً مرده بوده است. با هدایت مقامات دولت شوروی، جمعیت کوچک "انجمن احیای کرد" به حزب دمکرات کردستان تغییر نام میدهد و به عنوان یک حزب سیاسی شکل گرفته، توسط

راهنمایی های روس ها، به عنوان یک دولت محلی در مناطق کردنشین استان آذربایجان غربی فعلی، به مرکزیت مهاباد، اعلام جمهوری میکند.

روس ها برای پیشبرد پروژه خود، قاضی محمد امام جمعه شهر مهاباد را به ریاست می گمارند، تا یک حاکمیت نوع همان جمهوری های خودمختار در شوروی را کپی کنند، که قدرت های محلی تابع قوانین سراسری، اما به زبان محلی خود و تابع دولت مرکزی می بایست باشند. اقدامات جمهوری آذربایجان به دلیل تجارب تاریخی این منطقه که از کانون های قدرتمند انقلاب مشروطه بود، نمی توانست به یک حاکمیت ساده و بی اختیار از نوع جمهوری مهاباد، محدود بماند. اینجا دارای یک طبقه بورژوا با تجارب انقلاب مشروطه بود. به همین دلیل اصلاحات نسبتاً گسترده ای که اصلاحات ارضی را هم شامل می شد، در طول مدت جمهوری خودمختار آذربایجان در پیش گرفته شد.

برعکس جمهوری آذربایجان، کابینه دولت قاضی محمد، در غیبت یک طبقه قوام گرفته بورژوا، و در غیبت یک جنبش قدرتمند بورژوایی، در منطقه ای که تماماً در دست طوایف و عشایر و مالکان فنودال بود، نمی توانست یک حاکمیت از جنس مدرن و آن روزی و چیزی از جنس جمهوری آذربایجان باشد.

لذا این حاکمیت صرفاً یک دستگاه اداری صاحب اختیار در چهارچوب همان مناسبات و در چهاردیواری منطقه محدود دهقانی و عشیرتی خود بود، که قدرت نظامی خود را هم مدیون قدرت مالکین و نیروی عشیرتی بود. قدرت عشیرتی ملا مصطفآ بارزانی هم که تازگی به خاک ایران پناه آورده بود، توسط مقامات روس به قدرت جمهوری قاضی محمد ضمیمه شد تا ویتترین یک دولت محلی با نیروهای نظامی کافی، مزین شود.

در غیبت یک طبقه سرمایه دار، از نظر ماهیت طبقاتی، هیات دولت او را اساساً سران قدرتمند عشایر و مالکین تشکیل دادند. به همین دلیل علیرغم ویژگی های مترقی شخصیت خود قاضی محمد، دولت او نمی توانست به یک اصلاحات ارضی نیم بند بورژوایی و از بالا هم دست بزند. جمهوری مهاباد در منطقه جغرافیایی بسیار محدود، در غیبت آرمان کردستان مستقل، در غیبت نقش یک طبقه قوام گرفته بورژوا، قادر به انجام هیچ برنامه مدرن و مترقی در جامعه نبود. به همین دلیل به جز مناطق تحت کنترل ارتش شوروی، هیچ لایه اجتماعی از مناطق دیگر کردنشین به آن نپیوست؛ نزد مالکان و عشایر مناطق دیگر، ادامه حیات جمهوری میتوانست حیات اجتماعی و منافع طبقاتی آنها را به خطر اندازد. نزد دهقان اسیر دست مالک هم چیزی برای ارائه نداشت. نتیجتاً بعد از تن دادن دولت مرکزی ایران به مطالبه استالین، یعنی تحویل امتیازات نفت شمال به شوروی و نتیجتاً عقب نشینی ارتش آن کشوراز خاک ایران، مقامات جمهوری ضعیف مهاباد خود به استقبال ارتش ایران رفتند و به آرامی کرکره چهار دیواری جمهوری را پائین کشیدند. آنچه از آن دوره به عنوان آرمان و هدف و سنت سیاسی و فرهنگی باقی ماند، نه آرزوهای بلند و آرمان کشور مستقل کردستان، نه مدرنیزاسیون جامعه، نه برنامه حمایت از دهقانان و کوتاه کردن دست فئودال ها و سران عشایر از زندگی مردم و هدایت جامعه به دوران نوین سیاسی اقتصادی فرهنگی و نه ذره ای ادعاها و مطالبات مترقیانه، مطلقاً هیچ نبود.

وارثان بعدی آن سنت، حزب دمکرات به رهبری عبدالرحمان قاسملو بود، که در خارج کشور در خواب زمستانی به سر می بردند و از تغییرات عظیم و گسترده دوران ورود ایران به یک جامعه مدرن دور ماندند. نتیجتاً و در یک جمله، آنها همان اختیارات و حق و حقوق را می خواستند که دولت قاضی محمد از روسها تحویل گرفته و به عنوان ارث به جای گذاشته بود؛ یک حاکمیت محلی خودمختار بی اشتها به استقلال کردستان، بی اشتها برای ترقی خواهی، بی اشتها برای کوتاه کردن دست مذهب از زندگی مردم، بی اشتها برای امر برابری زن و مرد، بی اشتها به سازماندهی یک جامعه مدرن و متوقع ...

اگر ناسیونالیسم کرد در تمام این سالهای گذشته چیزی جز موجودی غیرمتوقع و زنده به شکاف های منطقه ای و جهانی بوده است، اگر بطور مستقل و روی پای خود هیچکاره سیاست بوده است، اگر همیشه فاقد یک استراتژی روشن برای پیروزی خویش است، اگر بصورت فصلی به دامن این و آن پناه می برد و سرباز این و آن قدرت محلی و منطقه میشود، اگر هر دوره ای سر او کلاه میرود و به او "خیانت میشود" و توسط این و آن قدرت منطقه ای و جهانی در بازار سیاسی معمله و خرید و فروش میشود، نه از روی به قول خودشان "بی پناهی و مظلومیت ملت کرد"، که به خاطر شکل گیری از روز اول این جنبش به عنوان یک جنبش سیاسی عقیم، بی ادعا و مطالبه گر و همیشه در آرزوی ملاقات یک مقام درجه چند این و آن سفارتخانه و ناتوان از ایستادگی مستقل روی پای خویش است. این کمبود نه ناشی از غیبت سیاستمداران کار ای ناسیونالیست، نه کمبود این و آن حزب ناسیونالیستی، که به

## کمونیست ۲۵۲

دلیل ماهیت بورژوایی جنبش های ناسیونالیستی در دوران امروز است. امروز در هیچ جای جهان، هیچ بخشی از ناسیونالیسم، از جناح راست فاشیست آن تا جناح چپ و سوسیالیست آن، پرچمدار ذره ای تحول مثبت و مترقی در زندگی انسان امروز نیستند. اگر بورژوازی در مقابله با نظم کهن فنودالی ناچار بود برای رسیدن به حاکمیت در جهت منافع خویش به انقلاب دست بزند، امروز هیچ بخشی از بورژوازی در جهان، چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، نه تنها برای پیشرفت بشر بی برنامه است، بلکه هر تحرک توده ای برای مطالبات انسانی و رفاه و آسایش را با گلوله جواب میدهند.

اگر بورژوازی در تمام ممالک چنین ماهیتی پیدا کرده است، بورژوازی کرد در دوران بعداز انقلاب ۵۷ ناچار بود این ماهیت سیاسی طبقاتی خویش را در یک دوره جدید در تاریخ این کشور در عرصه سیاست مشخص و به زبان آن روز ترجمه کند. نتیجتاً حزب قاسملو به عنوان تنها حزب سیاسی این جنبش در آن مقطع نمی توانست بگوید اگر گذشتگان آنها عقب مانده و ارتجاعی عمل کرده و کار مثبتی برای ملت از پیش نبرده اند، آنها حزب خود در این شرایط را برای ایجاد تغییرات اجتماعی به کار خواهند بست تا به توده های مردم چیزی برسد. منفعت طبقاتی و جنبشی چنین اجازه ای به آنها نمیداد و نمی دهد. بعلاوه، از بدو برگشت آنها به ایران بعداز انقلاب، تمام خواست های مدرن و مترقی و پیشرو صاحب پیدا کرده بود. یک طبقه کارگر شهری در کردستان شکل گرفته بود که با دخالت کمونیستها در برابر طبقه حاکمه مشغول سنگربندی سیاسی طبقاتی بود. به اضافه، کمونیست هایی که به سرعت یک نیروی با وزن در جامعه شده بودند. در نتیجه، اینها از بدو برگشت شان به کردستان بعداز قیام بهمن، به حضور کمونیست ها در سرتاسر منطقه برخوردارند که می بایست مواضع خویش را قبل از همه در مقابل آنها روشن کنند. لذا اولین تبلیغات شان به جای دفاع از جدایی مذهب از دولت، تبلیغات وسیع علیه کمونیست هایی بود که قرار بود زنان را بین خود تقسیم و در تجاوز به "ناموس مردم" به مادران شان هم رحم نمی کنند! مقابله با تحرکات دهقانی در روستاهای کردستان و زنده کردن رسمی سیستم عشیرتی و فنودالی<sup>۱</sup> در مناطق کردنشین ارومیه و سلماس بطرف مناطق شمالی تر کردستان ایران، آنها را از روز اول در کنار ارتجاعی ترین لایه های سیاسی طبقاتی در کردستان قرار داد. توصیف کومه له کمونیست به عنوان گروهی جنگ افروز و هرج و هرج طلب در مقابل رژیم اسلامی و نظم و نظام حاکم، برای تعریف خود به عنوان یک نیروی ی سر به زیر آماده برای انتگره شدن در ارتجاع جنبش اسلامی، پخش "آیات قرآن مجید" در ابتدای برنامه هر روزه رادیویی، به هدف تعریف و معرفی خود به جمهوری اسلامی به عنوان جریانی شریعت گرا و ملنترم به موازین قرآن و اسلام، هیچ و مطلقاً هیچ منفذی را برای ورود ذره ای ترقی خواهی به درون جنبش ناسیونالیستی باقی نگذاشته بود. نتیجتاً اگر اینها از زبان قاسملو لَبیک به خمینی فرستادند و به عنوان رهبر انقلاب اسلامی با او اعلام بیعت کردند، نه از سر فریبکاری، نه از سر پلنّیک و کلک و فریب خمینی، که از سر ماهیت واقعی سیاسی ایدئولوژیک شان بود، که از روز اول شکل گیری شان تنها خواست آنها شرکت در حاکمیت بود، آنهم هر نوع حاکمیتی، حتی از نوع خمینی و هیتلر و جانی ترین های تاریخ بشر!

**حزب دمکرات کردستان می توانست منقرض شود!**

حزب دمکرات کردستان میتوانست سرنوشت فرقه دمکرات آذربایجان را داشته و از تاریخ حذف شود. خشکین فرقه دمکرات آذربایجان در دل انقلاب سال ۵۷ ناشی محصول انتگره شدن شدن بورژوازی آذربایجانی در طبقه بورژوازی ایران از دوران مشروطیت بود. به همین دلیل ساده، فرقه آذربایجان که قدرت سابق شان در جمهوری آذربایجان، یک قدرت غیرقابل مقایسه با جمهوری مهاباد بود، در انقلاب ۵۷ حتی به یک حزب کوچک سیاسی هم تبدیل نشد.

اگر انقلاب سال ۱۳۵۷ شکست نمی خورد و تحولات انقلابی در سرتاسر این کشور و منجمله در کردستان، به یک حاکمیت سکولار نیمه انقلابی منتهی می شد، حزب ناسیونالیستی کرد و جریانات مشابه قومی و محلی نشکفته پریر می شدند و از صحنه سیاسی برای همیشه ناپدید می شدند.

**ناسیونالیسم کرد در عراق**

ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به چند دلیل از ناسیونالیسم کرد ایرانی ارتجاعی تر و کهنه پرست تر است؛ اولاً عراق به عنوان کشور هیچ تحول انقلابی مشابه دو انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ را به خود ندیده است. لذا ناسیونالیسم عراقی هیچگاه امکان رشد و شکل گیری را نداشته است. بر این مینا، طبقه بورژوا در مناطق ←

**ریشه های کهنه گرایی ...**

عربی و کردی هیچگاه یک ظرف ایدئولوژیک برای وحدت طبقاتی و جنبشی نیافتند تا در یک ساختار سیاسی واحد جامعه را سازمان دهند. محصول این ناتوانی بورژواپی در عصری که می بایست نقش تحول بخش ایفا کند، طبقه بورژوازی کرد و عرب هیچگاه بخشی از یک طبقه انتگره شده در یک جامعه نشدند. در نتیجه این ناکامی ایدئولوژیک سیاسی ناسیونالیسم عراقی، بورژوازی منتسب به دو قومیت، هیچگاه قادر به شکستن چهارچوب قومی و پوست اندازی به نفع یک وحدت بورژواپی نشدند. نتیجتاً و نهایتاً، در این کشور مهندسی شده توسط قدرت های استعماری به دنبال انقراض امپراتوری عثمانی، بورژوازی از روز اول در دو شکل قومی کرد و عرب چشم به جهان گشودند و همیشه هم به عنوان رقیب سیاسی به حیات خویش ادامه دادند. با این تفاوت که ناسیونالیسم عرب به دلیل قدرت برتر در تناسب قوای داخلی، همیشه حاکم بر کشور و شهروند کرد زبان این کشور هزگز دارای حق شهروندی برابر با شهروند عرب زبان این کشور نشد.

به دلیل تمام این شرایط، ارزشهای کهنه قومی و قبیله ای هیچگاه از جامعه جaro نشدند، به این دلیل ساده که توسط دو جنبش ناسیونالیست قومی عرب و کرد، مداوما به درون جامعه پمپاژ شده اند.

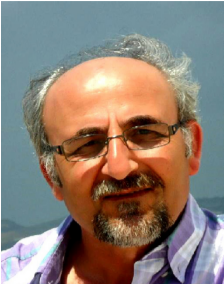
دلیل دیگر ارتجاعی تر بودن ناسیونالیسم کرد عراقی در مقایسه با ناسیونالیسم کرد ایرانی، حضور قدرتمند کمونیسم در یک دوره پر تحول در کردستان است؛ نقش کومه له کمونیست در عقب راندن مذهب، در دادن ارج و قطب به زن و به میدان کشیدن زنان در تمام عرصه های سیاسی اجتماعی، کوتاه کردن دست ارتجاع سیاسی در مناطق کردستان، بالا بردن توقع جامعه در زندگی، تولید احترام اجتماعی به کارگر و زحمتکش، به میدان آودن طبقه کارگر به عنوان یک طبقه مدعی و متوقع، و بالاخره پشیمان کردن حزب ناسیونالیست کرد در عرصه جنگ داخلی، تولید یک فرهنگ مدرن با ارزشهای برابری طلبانه و...فاکتورهای متعددی اند که ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران را افسار زده و به انشعاب و دو دستگی و تضعیف سیاسی نظامی کشاند. انتهای این پروسه سیاسی نظامی و فرهنگی، درس هایی شد برای حزب ناسیونالیستی، تا از خواب بیدار شده و محتاط تر و متین تر عمل کند.

ناسیونالیسم کرد عراقی نه تنها ناچار نشده چنین درسهایی بگیرد و در مقابل جامعه رفتار و کردارش را اصلاح کند، بلکه با تولد دوباره در دل خونین ترین حمله نظامی امریکا به منطقه و در دل یک سناریوی سیاه که در آن هر بمبی بر سر خانه و کاشانه مردمان غیر کرد عراقی را یک پیروزی برای خود محسوب میکرد، دز ماهیت ارتجاعی و ظرفیت های ضد انسانی اش بسیار بالاتر رفت.

زیر این سلطه، بعداز سی سال، امروز زن بی حقوق تر، خدا پر مستری تر، کارگر گرسنه تر، انسان کارگر و زحمتکش بی حرمت تر، خدمات اجتماعی نزدیک به صفر، خدمات درمانی نزدیک به صفر، بهداشت رایگان نزدیک به صفر و به تمام این دلایل فرهنگ جامعه عقب افتاده تر و ارتجاعی تر شده است. چنین حاکمیتی با چنین ظرفیتی در خصومت با هست و نیست جامعه که زیر سلطه اش فقط تعداد میلیاردرها بیشتر شده است، چرا نباید توده مردم ستمدیده را به جای جواب مثبت به مطالبات شان، سرگرم سجده به مقدسات دینی و قومی و ملی و ارزش ها و فرهنگ و سنن عهد عتیقی عشایر و طوایف کرد نکند؟

۱- حزب دمکرات کردستان را در سالهای اولیه فعالیت خود در شمال کردستان ایران، در منطقه ارومیه یک کمیته رهبری میکرد به نام کمیته آرات که ۲۱ نفر رئیس عشیره و مالک منطقه تنها اعضای آن بودند. زیر رهبری این کمیته، سران این عشایر نیروی نظامی خود را داشتند و از مردم بهره مالکانه و بیگاری میکرد. نیروی نظامی کومه له در تیرماه ۹۵۳۱ در این منطقه حضور یافت و در همان هفته اول حضور خود، فرمان لغو بیگاری و بهره مالکانه را صادر کرد. تنها به دنبال آن فرمان و سخنرانی و آژیتاسیون های مسئولین و دخالت نیروی پیشمرگ کومه له این بساط به گور سپرده شد.

## نیاز جنبش راست و خانه تکانی حمید تقوایی



است. این کمپین گوشه ای از تلاش این صف در کنار لابی های خود با عناصر و محافل سیاسی و حاکم در آمریکا و خصوصاً محافلی از جمهوری خواهان و بقیه دولتها مانند اسرائیل و… است تا بازگشت بایدن به برجام و لغو تحریمهای اقتصادی و فشار حداکثری به ایران را ماندگار کنند. این کمپین جز در میان این طیف و هوادران راست و چپ شان در اپوزیسیون، در جامعه ایران نه تنها بازتابی نداشت بعلاوه بایی تفاوتی کامل روبرو شد. کمپین "کارزار نه به جمهوری اسلامی" رضا پهلوی که دایره ارتعاش آن از فضای مجازی و رسانه های راست فراتر نرفت، مثل بقیه موارد مرده متولد شد.

**لیبک حمید تقوایی به عنوان جناح چپ این جنبش**

"کارزار نه به جمهوری اسلامی" راست پرو غرب به رهبری رضا پهلوی که بیان استیصال و درماندگی "شاهزاده" و حامیان او است، در حزب حمید تقوایی جواب گرفته است. این جریان به آن امید بسته است، از آن عملاً حمایت و آب پاکی بر اهداف ارتجاعی آن ریخته است. "حزب کمونیست کارگری" در تمام دوران حیات جدید خود به رهبری حمید تقوایی به عنوان یک جریان ناسیونالیسیت چپ پرو غرب، صفوف خود را از هر زاویه ای در تطابق با سیاست راست خود منطبق کرده است. این کمپین بار دیگر جایگاه این جریان و تعلق کامل آن به کمپ راست را به نمایش میگذارد. امروز جدا کردن این حزب و سیاست و عملکرد آن از طیف های راست پرو غرب کار ساده ای نیست. این حزب مستقل از نامی که با خود یدک میکشد، رسماً و عملاً به عنوان یک حزب راست پرو آمریکایی عمل کرده است. در این مسیر و در دل تحولات جدی سیاسی و پولاریزاسیونی که در جامعه ایران شکل گرفته است، این حزب و رهبری آن برای چفت شدن با جنبش ناسیونالیسم پرو غرب، رساتر از گذشته، عریانتر و سر راست تر، ابراز وجود کرده و همه موانع و بارقه های چپی که احیاناً در صفوف و سیاستش مانده است را برداشته است.

اجازه بدهید به سیاست این حزب از زبان لیدر آن به کمپین رضا پهلوی، نگاه کنیم.

حمید تقوایی در مصاحبه با تلویزیون حزب خود (کانال جدید) زیر عنوان "حزب کمونیست کارگری و کارزار نه به جمهوری اسلامی" و در جواب سوال مصاحبه کننده (کیوان جاوید) مبنی به اینکه: "نظر شما در مورد کارزار نه به جمهوری اسلامی که اخیراً آغاز شده چیست؟" میگوید:

"به نظر من این گام مثبتی است. هر حرکتی که علیه جمهوری اسلامی باشد و خواهان آزادی باشد و خواهان رفاه باشد و خواهان برابری باشد، این یک حرکت مثبتی است و این کارزاری هم که شروع شده در همین جهت است اساساً و این را باید به نظر من در مجموعه یا انعکاس یا نتیجه یک مبارزاتی دانست که مردم ایران بخصوص از ۹۶ و بعد خیزش ۹۸ شروع کردند که در ۹۸ شعار نابود باد جمهوری اسلامی طنین افکن شد و تبدیل شد به یک شعار عمومی در جامعه و از آن به بعد اعتصابات کارگری، مبارزات بخشهای مختلف جامعه دیگر مستقیماً جمهوری اسلامی را هدف گرفت و این حرکت هم حرکتی است به نظر من هم منتج و به اصطلاح حاصل آن جنبش عمومی ۹۸ و اعتراضات بعدی و هم گامی در جهت گسترده کردن نه به جمهوری اسلامی که معنایی جز سرنگونی جمهوری اسلامی ندارد. به نظر من در خود وقتی این حرکت را نگاه میکنید یک حرکت مثبت رو به جلو است." (تاکیدها از من است و ضمناً اصل مصاحبه شفاهی است و مسئولیت نوشتاری کردن سخنان حمید تقوایی به من است)

حمید تقوایی تلاش میکند "نه به جمهوری اسلامی"، طیف راست و سلطنت طلب و قومی و کهنه رژیم‌ی‌هایی را که به اپوزیسیون رانده شده اند، نه تنها مثبت که مضمونا در دفاع از رفاه و آزادی و برابری طلبانه نام نهد و آنرا امتداد و نتیجه و حاصل مبارزات مردم نام بگذارد. در این زمینه حمید تقوایی پا را از رضا پهلوی، رهبران حزب دمکرات و جریانات قوم پرست، دوم خردادی های سابق و عناصر راست، فراتر میگذارد و کاسه داغتر از آش، یک

**مقدمه:** اخیراً کمپینی تحت عنوان "نه به جمهوری اسلامی" از جانب رضا پهلوی و حمایت اپوزیسیون راست راه افتاده است. این کمپین علیر غم اینکه در ابتدا تلاش شد به عنوان کمپینی خود جوش و همگانی به مردم معرفی شود، اما عملاً به نقطه تلاقی طیف سلطنت طلب، جمهوری خواه، شورای مدیریت گذار و بخشی از رژیم‌ی‌های سابق به اپوزیسیون رانده شده تبدیل شد. بعد از گذشت چند روزی از کمپین که در دنیای مجازی و رسانه های راست انعکاس یافت، رضا پهلوی به عنوان صاحب آن به صحنه آمد و در وصف کمپین و اهداف آن به سخن سرایی پرداخت. این کمپین مورد استقبال و تعریف و تمجید "حزب کمونیست کارگری" نیز قرار گرفته است. حزب ما در مورد این کمپین و اهداف ارتجاعی آن رسماً اعلامیه ای داده است و رفقایی هم در مورد کمپین مفصل توضیح داده اند. آنچه در این نوشته مد نظر من است نقد مباحثات حمید تقوایی و حزبش از دریچه این کمپین، نقد مباحثات و تئوری ها و سیاستهای ضد مارکسیستی این حزب در برخورد به چند پدیده و اتفاق سیاسی و از جمله در مورد کمین رضا پهلوی است. در این بخش تلاش میکنم با ارجاع به مباحثات مختلف حمید تقوایی و مواضع رسمی حزب آنها در زمینه های مختلف آخرین خانه تکانی این حزب برای پیوستن تمام کمال به کمپ راست از جمله در لیبک به رضا پهلوی را به تصویر بکشم. در این نوشته علاوه بر سیاست آنها در دفاع از کمپین رضا پهلوی، به جنبه های دیگر بحثهای این حزب و لیدر آن، از جایگاه فقر و محرومیت و استبداد در انقلاب این حزب تا جنبشهای سیاسی و آکتیویستهای "جنبش خیابان" حمید تقوایی، از آوانس این حزب به جریانات طرفدار فدرالیسم قومی به نام تقدس زبان مادری تا قرارداد با چین و دلنگرانی های ناسیونالیستی حمید تقوایی پردازم. تلاش میکنم رابطه این مواضع با انقلابیگری حمید تقوایی و حزبش و "سوسیالیسم" و سرنگونی او و چرایی آن و لزوم آخرین خانه تکانی های این جریان از آخرین ته مانده های چپ و آزادیخواهی را به تصویر بکشم.

مقدمتاً در مورد خود کمپین رضا پهلوی و همراهانش چند نکته را بیان میکنم.

#### هدف و مخاطب کمپین

کمپین رضا پهلوی، امتداد کمپینها و برنامه های شکست خورده گذشته آنها است. طیف اپوزیسیون راست پرو غرب همراه رضا پهلوی به عنوان چهره شاخص آنها در سالهای گذشته انواع کمپین و پروژه و نهاد مختلف را در خارج کشور اعلام کرده و هیچکدام راه به جایی نبرده و بعد از مدتی باد آن خالی شده است. پروژه های قبلی این جریان از "انتخابات آزاد، تا "رفراندوم" و "ققنوس" و "فرشگرد"، "پیمان نوین" و… یکی پس از دیگری تولد نیافته روی دست صاحبانش پژمرده شدند. این کمپین در دنیای مجازی تلاشی از جانب "شاهزاده" و متحدین او برای دمیدن خونی در کالبد مرده نیروهای سرخورده و متفرق کمپ راست است. قرار است این کمپین تن بی رمق راستی که جامعه ایران دست رد به سینه اش زده است را در خارج کشور مدتی به خود مشغول کند. بعلاوه قرار است کمپین چهره ای متحد و بزرگ و قابل قبول از اپوزیسیون راست زیر چتر رضا پهلوی به دولت آمریکا و دول متخاصم با ایران و محافل امپریالیستی برای لابیگیری "شاهزاده" بدهد.

اما هدف و امیال و مخاطب این کمپین کی است؟ شکست ترامپ در انتخابات اخیر آمریکا و سرخوردگی همه نیروهایی که بادیان کشتی خود را به "فشار حداکثری" او بسته بودند، جریانات راستی که فشار اقتصادی و تحریمهای وسیع و امکان جنگ و حمله نظامی آمریکا و متحدین او به ایران، همه آرمان و آمالشان بود، در این دوره و با پیروزی بایدن، دچار افسردگی سیاسی شدند. نگرانی از سرگیری مذاکره با جمهوری اسلامی توسط دولت بایدن و بازگشت این کشور به برجام، نگرانی از پایان جنگ و جدال کنونی از جانب این کشور و متحدین او مانند اسرائیل و عربستان با ایران، فاکتور جدی در تلاش این کمپ برای تاثیر گذاری بر تصمیمات دولت بایدن است. کمپین "نه به جمهوری اسلامی" این جریانات مخاطبش مطلقاً مردم ایران نیست، مردم آزادیخواهی که چند دهه است از جمهوری اسلامی عبور کرده اند و به هر نوع ارتجاعی نه گفته اند. اتفاقی که به نگرانی جدی و اساسی کل ارتجاع از حاکم تا اپوزیسیون از جمله صاحبان این کمپین تبدیل شده اند. مخاطب کمپین دولتهای متخاصم با ایران و مشخصاً دولت بایدن

**نیاز جنبش راست و ...**

تحرك سراپا ضد كارگرى، ضد رفاه و آزادى مردم ايران را در بسته بندى هاى شيك به بازار سياست عرضه مي‌كند. ميگويم كاسه داغتر از آش، زيرا كه خود رضا پهلوى و صاحبان و حاميان اين كمپين چنين ادعاهايى، مبنى بر دفاع از آزادى و رفاه و برابرى، را ندارند. در تمام تاريخ چهار دهه گذشته نه رضا پهلوى و نه حاميان او در طيف سلطنت طلب و جمهورى خواه و... و نه جريانات ناسيوناليست و مهره هاى از حاكميت كنده شده، ادعاى آزادى و عدالت و برابرى براى مردم ايران را نداشته اند. يكى از نگرانى هاى راست پولاريزاسيون شدن جامعه حول كارگر و معيشت اين طبقه است. معضل اين نيرو ها، از سلطنت طلب تا جمهوريخواه و سكوLAR- دمكرات، عروج طبقه كارگر ايران با خواستهاى برابرى طلبانه، با پرچم چپ و آلترناتيو سوسياليستى خود و حمايت اقشار محروم از اين پرچم و آلترناتيو و اميد بستن به آن است. اين جنبش و آلترناتيو كه فضاي سياست ايران را به نفع خود تسخير کرده است، هراس از سازمانيافتگى اين جنبش، اين اپوزيسيون پورژوايى را به اندازه بورژوازى در قدرت، ترسانده است. ترس اين صف از خطر عروج كارگر متحد، ترس از آرمانها و مطالبات آزاديخواهانه اين طبقه و اقشار محروم، ترس از ابراز وجود متحد اين طبقه به رهبرى كمونيستها، به اشكال مختلف از زبان رضا پهلوى هاى ايران بيان شده است. اتفاقا رضا پهلوى و همراهان رنگارنگ آن در دل تحولات اين دوره و فضاي راديكال و ضد استثمارى و ضد كاپيتاليستى آن، مرتب در محافل و لابى هاى خود در غرب تلاش کرده اند دولتهاى غربى را متوجه خطر رشد كمونيستها و به چاره انديشى وادارند. ترس از انقلاب پايين تحت نام "اغتشاش و خشونت" و ابراز وجود "غير مسالمت آميز" هزاران بار توسط اين طيف گوشزد شده است.

اما مشكل حميد تقوايى و حزبش بى اطلاعى از اين حقايق نيست. ارزيابى مثبت از اين كمپين و هر تحرك ارتجاعى عليه جمهورى اسلامى، باد در غيغب انداختن و از "به چپ چرخيدن نيروها تحت تاثير حزب" ايشان، ناشى از بى اطلاعى يا بيمارى خود بزرگ بينى ايشان نيست. مشكل جاى ديگرى است. مشكل بستر مشترك و خمير مايه مشترك تقوايى و حزبش و خويشاوندى او با اين جنبش زير لواى "نه به جمهورى اسلامى" است. دليل اين حمايت اشتباه تقوايى نيست بلكه سياست اين حزب معين در سياست ايران و جاىگاهى كه اين حزب تلاش مي‌كند در صفوف راست كسب كند، است. آنچه حميد تقوايى در دفاع از اين تحرك ميگويد، بيشتر از اينكه چيزى يا واقعيتى را در مورد صاحبان اين كمپين و مضمون ارتجاعى آن بيان كند، بيان "انقلابيگرى" تقوايى و نوع "رفاه" و "آزادى" و "برابرى" مطلوب او و نوع "سرنگونى" مورد نظر او و افق و آرمانهاى حزبى است كه او ليدرش است. افق و آرمانى كه در اين سطور از زبان ليدر اين حزب لخت و عريان و بى ملاحظه بيان ميشود.

نه حميد تقوايى فريب خورده است و نه حزبش، فضا و پولاريزاسيون جامعه و نياز جنبش بورژوايى پرو غرب، تقوايى و حزبش را به عنوان جناح چپ خود مجبور کرده است سياست گذشته و هميشگى خود را با زبان سليس تر بيان كند. نياز اين دوره باعث شده جناح چپ ناسيوناليسم پرو غرب ايرانى در مقاطعى و از جمله در تعريف از اين كمپين از خود رضا پهلوى نيز سبقت بگيرد، بر تن كمپينى سرتاپا ارتجاعى لباس برابرى طلبانه بپوشاند و تلاش كند توده كارگر و مردم محروم را به آن اميدوار كند و فريب دهد. تلاش مي‌كند حرف دهان رضا پهلوى و همراهان او بگذارد و "نه" آنها به جمهورى اسلامى را تعميق و قابل فروش كند.

در اين تريدى نيست كه با رشد اعتراضات طبقه كارگر، با گسترش مبارزات توده اى، چه حاكميت و چه اپوزيسيون راست براى عكس گرفتن با آن، اما در اساس با هدف عقب راندن اين اعتراضات و به شكست كشاندن آن، از شعارهاى راست و ارتجاعى خود عقب نشينى كنند، لباس عوض كنند و به اشكال مختلف و با پروژّه هاى جديد، بعنوان بخشى از اين اعتراض وارد ميدان شوند. عروج دوم خرداد زمانى بود كه خطر تقابل با كل حاكميت از جناب مردم ايران افزايش يافت و نهايتا جناحى از حاكميت و بورژوازى ايران پا پيش گذاشت تا چهره اى قابل تحملتر از خود ارائه دهد و راهى براى نجات كل نظام پيش پا بگذارد. دوره قيام ايران محمد رضا پهلوى، البته با تاخير، ناچار شد به مردم بگويد "صدائ انقلاب شما را شنيدم". دوره قيام ۵۷، ارتجاع اسلامى و در راس آن خمينى قبل از تثبيت موقعيت شان مجبور شد براى وقت خريدن، تثبيت موقعيت خود و فريب مردم انقلاب کرده، اعلام كردند كه رفاه جامعه تامين و كمونيستها و زنها آزاد خواهند بود و دهها نمونه ديگر. "همراهى" نيروهاى راست و بورژوايى با خواستها و مطالبات راديكال مردم حاكى از هژمونى اين راديكاليسم در فضاي سياسى و مهمتر از آن تلاش اين راست در مقابله با اين راديكاليسم است. همين امروز ضرغامى، مسئول پيشين صدا و سيما و كانديد رياست جمهورى، لباس دفاع از حقوق مردم به تن کرده است، شعار "نان، كار و آزادى را بلند کرده است و ميگويد طرفدار شعار مردم در ديماه

مبنى بر "اصلاح طلب، اصول گرا، ديگر تمام است ماجرا" است و عاشق چگوارا!. توصيه مي‌كنم حميد تقوايى اسم او را به عنوان يكى از "اكتويستهاى" انقلاب خود و كسى كه از رضا پهلوى پيشى گرفته و "راديكالتر" شده است، ثبت كند.

اما در دنياى واقعى آندوره نه محمد رضا پهلوى تغيير کرده بود و نه خمينى و نه خاتمى و جنبش اصلاحات تغيير هويت داده بودند و "راديكال" شده و "به چپ" چرخيده بودند و امروز هم نه رضا پهلوى عوض شده است و نه جنبش ناسيوناليسم پرو غرب و جريانات قومى و ناسيوناليستى و نه آقاى ضرغامى مدافع رفاه و آزادى كارگر و زحمتكش شده است. فشار جنبش كارگرى و محرومان جامعه و ترس از سرنگونى توسط پايين و به رهبرى طبقه كارگر، صف ارتجاع از حاكم تا اپوزيسيون را وادار به عقب نشينى هاىي کرده است و همگى تلاش مي‌كنند با تكرر شعارها و مطالبات اين طبقه، با تهى كردن آنها از مضمون انقلابى و راديكال آن، جامعه را فريب دهند تا بتوانند مسير اعتراضات را در خدمت منافع خود و براى نجات نظام كاپيتاليستى منحرف كنند. در آينده نيز، با تشديد مبارزه طبقاتى و راديكالتر و چپ تر شدن هرچه بيشتر اعتراض و قوى شدن وزن اجتماعى و سياسى طبقه كارگر و كمونيسم آن، قطعاً بيش از امروز با پديده هاى از اين قبيل و در اشكال پيچيده تر آن طرف خواهيم شد. كار كمونيستها نه همصدايى با اين تلاش ارتجاعى و تظهير آن بعنوان "همراهى بخشى از ارتجاع با اعتراض راديكال مردم"، بلكه بيان روشن اهداف پشت پرده و پروژّه هاى بورژوازى، نشان دادن اهداف واقعى اين پروژّه ها، آگاه كردن طبقه كارگر و مردم آزاديخواه و ممانعت از فريب خوردن مردم است. احزابى كه به جاى بيان حقايق پشت اين پروژّه ها و تغيير چهره ها، با آن همراه ميشوند، به آنها دل خوش مي‌كنند و اميد مي‌بنند، نيروهايى كه در وصف اين پروژّه ها ميگويند و آنها را مثبت ارزيابى مي‌كنند، بيش از هر چيزى عمق و مضمون "انقلابى گرى" خود را به نمايش ميگذارند. اين سياستى است كه طيف توده اى و اكثريتى در دوره انقلاب ۵۷ و قدرتگيرى خمينى داشتند و امروز سياست نيروهايى از جمله حميد تقوايى و حزبش است. حمايت از بخشى از ارتجاع، سياستى است كه در دوره خاتمى و عروج "جنبش اصلاحات" طيف وسيعى از اپوزيسيون جمهورى اسلامى از راست تا چپ ملى و ناسيوناليست كرد در پيش گرفتند و ما به حق نام آنان را "اپوزيسيون پرو رژيم" گذاشتيم. همين سياست را در دوره جنبش سبز بخش عمده اين اپوزيسيون از جمله حزب آقاى تقوايى بعنوان علمدار جنبش سبز در پيش گرفتند و ما به حق از آنها بعنوان "لشكر موسوى و كروبى" نام برديم. همانطور كه دفاع اپوزيسيون پرو رژيمى از "جنبش اصلاحات" نه ناشى از اشتباهى تاكتيكى، كه ناشى از هم جنبشى بودن اين اپوزيسيون، با بخشى از بورژوازى در قدرت بود، حمايت حميد تقوايى از جنبش سبز، توجه و مثبت ارزيابى كردن "كمپين نه به جمهورى اسلامى" از طرف حميد تقوايى نه اشتباهاتى تاكتيكى كه هم جنبشى بودن حميد تقوايى با جنبشهاى ارتجاعى "ضد رژيم" است. اپوزيسيون پرو رژيم وظيفه مشاوره دادن به "خاتمى" و جناح اصلاح طلب را به عهده گرفت و حميد تقوايى تعميق "نه" اپوزيسيون راست و ارتجاعى را رسالت خود تعريف کرده است. همه اين حقايق نشان مي‌دهد كه در پايه، در افق و آرمان و روى زمين واقعى و مستقل از اسامى اى كه اينها روى خود گذاشته و مستقل از رنگ و لعاب شعار هائشان، فاصله آنها باهم از مو باريكتر است.

حميد تقوايى بعلاوه انتقاداتى از جنبش راست پرو غرب و رضا پهلوى دارد. تلاش مي‌كند ضمن حمايت از آنها، پاره اى انتقاد از اين جنبش و صاحبان كمپين و مشخصاً رضا پهلوى را بيان كند. حميد تقوايى در همين مصاحبه ميگويد:

" در اين ميان نيروهاى راست هر چقدر جلو بيايند، هر چقدر با اين نه عميق مردم همراه بشوند، به نظر من اين را بايد حاصل **انقلاب دانست** و بايد از آن استقبال كرد. ولى هر جا بخواهند محدوديتى ايجاد كنند مثلاً در همين بيانيه، نه به جمهورى اسلامى را بدرست گفته ولى اين آغشته است به دفاع از مام ميهن و خاك ايران زمين و غيره.... من فكر مي‌كنم هيچ نوع مقدساتى را نبايد براى مردم چيد."

در ادامه ميگويد:

**"ما هر كس بگويد نه به جمهورى اسلامى از ش حمايت مي‌كنيم. ولى وقتى بگويد نه به جمهورى اسلامى، زنده باد مام ميهن خوب آنوقت ديگر مسئله داريم"**( تاكيد از من است)

حميد تقوايى در توضيح و "انقلابى" و "كارگرى" كردن "نه" رضا

## كمونيست ۲۵۲

پهلوى به جمهورى اسلامى تاكيد مي‌كند كه اين نه، نه به سركوب، زن ستيزى، فقر و محروميت و نه به كار مزدى و غيره است. معلوم نيست يك جنبش اصيل و صاحب سنت بورژوايى چگونه ميتواند به لغو كار مزدى كه چيزى كمتر از سوسياليسم نيست، نزديك شود!!! كجاى دنيا يك جنبش بورژوايى ميتواند كار مزدى را در جامعه اى لغو كند و در ثانى اينها حاصل كدام انقلابند؟؟؟ انقلابى كه هنوز انجام نشده است و حاصلش كشيدين رضا پهلوى و فرشگردى هاى ضد كمونيست و ضد كارگر به گفتن "نه عميق!" به جمهورى اسلامى تا حد لغو كار مزدى، و يا نزديك شدن به آن است؟ آرزو بر حميد تقوايى عيب نيست ، كسى كه زمانى دخالت ناتو در ليبيى و سوريه را هم "نتيجه جانبى انقلاب" ميدانست كه همگى ديديم. اين ادعاهاى ضد ماركسيستى و ضد كارگرى، پا در هوا و پوچ تنها نوع "انقلاب" و "آزاديخواهى" صاحبش را بيان مي‌كند. آزادى خواهى اى كه عمق آن از آزاديخواهى رضا پهلوى و اپوزيسيون پرو غرب بيشتر نيست. در تئورى غير ماركسيستى و من در آوردى حميد تقوايى انقلاب و سوسياليسم و لغو كار مزدى همگى با سرنگونى جمهورى اسلامى متحقق ميشود و سرنگونى رژيم برابر با سوسياليسم و انقلاب كارگرى به رهبرى مشترك رضا پهلوى و حميد تقوايى است!

حميد تقوايى روشن ميگويد كه در تمام پروژّه "كارزار نه به جمهورى اسلامى" فقط با "مام ميهن" و "بازگشت به سلطنت" مشكل دارد. با مضمون و اهداف كمپين "نه به جمهورى اسلامى" آقاى پهلوى نه تنها مشكلى ندارد كه حمايت هم خواهد كرد. به گفته ليدر اين حزب آنها از هر كس و نيروىي كه به جمهورى اسلامى "نه" بگويند حمايت خواهند كرد. فكر نكنم بر هيچ كسى پوشيده باشد كه صف نيرو هايى كه به جمهورى اسلامى "انه" ميگويند از كمونيستها تا ارتجاعى ترين جريانات، از مجاهد تا سلفى ها و رضا پهلوى تا فاشيستهاى آريابى را شامل ميشوند. در بيرون اين دايره دهها دولت ارتجاعى منجمله عربستان، اسرئيل و امريكا و... به جمهورى اسلامى نه ميگويند و البته سياست بيست سال گذشته حميد تقوايى و حزبش دفاع از همه اين "نه" ها، از هخا تا امريكا و البته دفاع از "نه" هاى قوى ترى چون ناتو و امريكا بوده است.

طبقه كارگر و كمونيستها تجربه انقلاب ۵۷ ايران را فراموش نكرده اند و مردم حاضر به تكرر "نه" همه با هم نيستند. "نه به شاه" را فقط كمونيستها نميگفتند. طيف متنوعى از چپ تا جنبش اسلامى به رهبرى خمينى خواهان رفتن شاه و سرنگونى سلطنت بودند. در ميان اين اپوزيسيون "ضد شاه" بخشى از رژيم سلطنت در ضديت با كارگر، با تمدن، با آزادى و آزاديخواهان و كمونيستها، ارتجاعى تر بودند. اينرا مردم در ايران و طبقه كارگر آن بيش از چهل سال است تجربه مي‌كنند. تمام آرمانهاى حميد تقوايى و حزبش در "سرنگونى جمهورى اسلامى" به هر شكل و با هر نيروىي خلاصه ميشود. حتى "سوسياليسم، انقلاب، "برابرى طلبى" او از رفتن جمهورى اسلامى و پايان اسلاميت حاكميت فراتر نميرود. اين هسته اصلى سياستها و استراتژى اين حزب است. به همين دليل هر فرد و نيروىي در اين مسير باشد و به اين حاكميت "نه" بگويد، مورد حمايت تقوايى و حزبش است. اين سياست در ۱۵ سال گذشته مسير اين حزب را تعيين کرده است، چيزى كه امروز بى اما و اگرتر و سليس تر بيان ميشود. حمايت حميد تقوايى و حزبش از جنبش سبز، از "هخا"، از آل اهواز، از اعتراضات ناسيوناليستهاى ترك و... بيان بى كم و كاست اين سياست است. طبق اين سياست حميد تقوايى و حزبش در تحولات ليبيى و سوريه حامى ناتو و مدافع ارتش آزاد سوريه و دخالت امريكا با هر هدفى را "كمك به امر انقلاب" در ليبيى و سوريه ارزيابى مي‌كردند. امروز هم با همين منطق و استدلال و تئورى هاى ضد ماركسيستى، حامى هر ارتجاعى هستند كه مخالف جمهورى اسلامى باشد.

**زنده باد استبداد، زنده باد فقر و گرسنگى!**

حميد تقوايى در توجيه سياستهاى راست خود و حزبش دست به توبره تئورى هاى ضد اجتماعى و عقب مانده روشنفكران حاشيه اى و شكم سير خرده بورژوا و بورژواى قبل از سال ۱۳۵۷ از نوع چينى و سه جهانى آن ميبرد. او از فرط استيصال به هر چيزى چنگ ميزند تا سياستهاى راست، ضد اجتماعى و ارتجاعى جريان خود را توجيه كند. اينها همراه جريانات راست، فرقه هاى قوم پرست و اسلامى در اپوزيسيون جمهورى اسلامى و مجاهد از هر ارتجاع و سياست ارتجاعى به نام "مخالفت با جمهورى اسلامى" و "كمك به انقلاب مردم ايران" دفاع کرده اند. اين صف حتى زمانى كه از تحريم اقتصادى دولتهاى غربى دفاع مي‌كنند چشم بر عواقب ضد انسانى آن، در قامت تحميل فقر و گرسنگى به كارگران و اقشار زحمتكش، چشم بر گرسنگى، بى داروىى و مرگ و مير آنها مي‌بنند، تحت نام اينكه اين "فشار به جمهورى اسلامى" است، از آن حمايت كردند. اصغر كريمى قبلأ رسماً گفته است هر چند مخالف تحريم است اما: "در عين حال بر اين نكته هم واقفيم كه تحريم اقتصادى ممكن است در شرايطى پروسه سرنگونى انقلابى رژيم بقدرت

←



## کمونیست ۲۵۳

**نیاز جنبش راست و...**

مردم را تسریع کند و مورد استفاده مردم قرار بگیرد." البته اکنون همین اما و اگر‌ها هم مربوط به گذشته های دور است. مسیر "انقلاب" آنها هر فاجعه ای برای مردم ایران را به نام "تسریع پروسه سرنگونی" توجیه میکند. کمپنهای مختلف این حزب و از جمله کمپین "بایکوت جمهوری اسلامی" چتری برای توجیه دفاعشان از تحریمهای اقتصادی است. مصطفی صابر، رئیس دفتر سیاسی این حزب، در همین رابطه و در مورد قرار داد ۲۵ ساله چین و ایران با تلویزیون کانال جدید، **هر نوع قراردادی با ایران** را محکوم میکند و میگوید"…چرا اصلا قرار داد بست، ….. بنابراین به قول انگلیسی به دولت چین باید گفت شیم آن یو". گویا سرکوبگری جمهوری اسلامی تحریم اقتصادی و قطع هر نوع مراده اقتصادی، که باعث گرسنگی و مرگ و میر و قطع شیر کودکان و دارو و امکانات زیستی اکثریت بزرگی از جامعه است، را توجیه میکند. و البته از جانب تقوایی و بر اساس تئوری های دست چندم چپ مریخی سال ۵۷ از نوع سه جهانی آن، فقر و به قهقرا کشیدن جامعه، گرسنگی دادن مردم و کودکان در این جامعه تحت عنوان "کمک به رشد رادیکالیسم" توجیه میشود. گفته های حمید تقوایی در این زمینه به اندازه کافی گویا است.

حمید تقوایی در برنامه ای دیگر از تلویزیون کانال جدید زیر عنوان "رضا پهلوی و انصراف از سلطنت" در جواب این سوال که "جامعه چکار کرده که ایشان بیاید به این نتیجه سیاسی برسد که من دیگر نمیخواهم وارث تاج و تخت بشوم؟" میگوید:

"خوب من بارها این را توضیح داده ام، جامعه ایران چون در برابر یک حکومتی قرار گرفته، حکومت جمهوری اسلامی که در **قعر ارتجاع و توحش و سرکوبگری و سیاستهای ضد انسانی در دنیا** است، جامعه هم بنا به قانون عمل و **عکس العمل در راس و قله ترقی خواهی و انسانیت قرار** میگیرد. این مکانیزم اعتراض در **هر جامعه ای است. شما هر چه یک دولت یا حکومت ارتجاعی تری داشته باشید، مردم آن جامعه مشت به آسمان میگویند.** دیگر نمی آیند وسط راه بایستند بگویند یک کمی بهتر بهتر، **میایند تمام آزادی را میخواهند، تمام برابری را میخواهند، تمام رفاه را میخواهند.** ……….جنبش رهایی زن در ایران گامها از جنبش فمنیستی یا جنبش زنان در کشورهای دیگر جلوتر است، **دقیقا** به این خاطر که یک حکومتی هست که **ضد زن ترین سیاستها، زن ستیزانه ترین سیاستها را دارد پیش میبرد، همینطور است در رابطه با گرانی بیکاری، فقر و… این مکانیزمی هست که بطور عینی جامعه ایران را واقعا از نظر توقعات و انتظارات و خواستههای مردم یک سر و گردن بالاتر از جنبشهای اعتراضی از کشورهای دیگر قرار داده.** ( خط تاکید ها از من است. اصل متن شفاهی است و مسئولیت نوشتاری کردن آن به من است)

بنا به تئوری ضد مارکسیستی و ضد اجتماعی آقای تقوایی هر چه استبداد و جنایت و توحش بیشتر باشد، هرچه گرسنگی، فقر، بیکاری بیشتر باشد، هر چه زن ستیزی و توحش علیه زنان بیشتر باشد، جنبش های اعتراضی و آزادیخواهانه علیه استبداد، علیه فقر و علیه زن ستیزی همه جانبه تر، رادیکالتر، عمیق تر و برابری طلبانه تر خواهد بود!!! پس زنده باد استبداد، زنده باد گرسنگی و زنده باد حکومتهای زن ستیز!!!

این جریان و لیدر آن از فرط نامربوطی و بی مسئولیتی خود در قبال زندگی مردم ایران حتی بخشا از رضا پهلوی هم سبقت میگیرند و کنار خانم رجویی و اقمارش و البته از نوع "چپ" آن و کهنه مسلمان و تازه "سکولار" قرار میگیرند. بگذار مردم گرسنگی بکشند تا مجبور شوند بپاخیزند! این مضمون تئوری این جریان و بعلاوه مضمون توجیهات ترامپ و دولتش در هر تعرض نظامی، هر بمباران و تحریم اقتصادی، مضمون توجیه مریم رجوی و مضمون توجیهات سیاست اولترا راست سلطنت طلب و قوم پرست و جریاناتی است که دست به دامن ترامپ شده بودند تا علاوه بر تحریم اقتصادی به ایران حمله نظامی کند. حزب آقای تقوایی در بحران خاورمیانه کنار ناتو ایستاد و دخالت آن در لیبی و سوریه و کشتار جمعی انسانها و ویران کردن خانه و کاشانه آنها را در خدمت پیشرفت "انقلاب" نام میگذاشت. اگر شعار رضا پهلوی پس

از حمله نظامی امریکا و متحدینش به عراق و ویران کردن آن به نام "مبارزه با صدام" و … "بعد از عراق نوبت ایران است" بود، شعار آقای تقوایی و حزیش بعد از دخالت غرب در لیبی و سوریه "بعد از قذافی نوبت خامنه ای است" و "بعد از سوریه نوبت ایران است"، بود. طبق این تئوری فقر و گرسنگی و تحمیل استیصال، آوارگی و کشتار جمعی این مردم، خانه خرابی و ویرانی جامعه، همگی یک "جنبش رادیکال" علیه جمهوری اسلامی و هر حاکمیت جنایتکار و متوحشی درست میکند و هر چه استبداد و جنایت و زن کشی بیشتر باشد، میوه بهتری میدهد! و به قول آقای تقوایی "جامعه هم بنا به قانون عمل و عکس العمل در **راس و قله ترقی خواهی و انسانیت قرار میگیرد.**"!!! پس زنده باد توحش و بربریت و جنایت که "مبشر آزادی و آزادیخواهی و رهایی بشریت" است!!

من از توضیح تحولات سیاسی در جامعه ایران، انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ ایران، تأثیرات انقلاب بلشویکی بر ایران در دوره خود و چهل سال مبارزه و اعتراض کارگر، زن و جوان جامعه به استنثار، فقر و استبداد و زن ستیزی و تأثیرات آن بر فضای ایران خواهم گذشت، اینها بدیهیاتی است که بر سیمای سیاسی ایران تأثیر عمیق داشته اند. بعلاوه از اینکه تحت تأثیر این تحولات، جامعه ایران از نظر فرهنگی متمدن و غربی بود نه اسلامی، و از باز کردن تأثیرات آن میگذرم. تحولات امروز جامعه ایران با یک طبقه کارگر بزرگ، با میلیونها پرولتر صنعتی که چند نسل در مراکز کلیدی کار کرده اند، پدران و پدربزرگانشان کارگر و پرولتر صنعتی بوده اند و آموخته اند و مبارزه کرده اند، انقلاباتی را دیده و از سر گذرانده اند، و اینکه کمونیسم در میان مردم ایران و خصوصا در میان طبقه کارگر همیشه معتبر بوده است، همگی به هم مربوط اند. به این اعتبار تحولات این دوره و موقعیت طبقه کارگر و کمونیسم مهر تحولات تاریخی و انقلاب مشروطه و ۵۷ و… را بر خود دارد. اما نزد آقای تقوایی همه اینها و تحولات رادیکال امروز، ابراز وجود کمونیستهای طبقه کارگر و گرایش آنها به عنوان یک پدیده مشهود و سمپاتی وسیع کارگران و اقشار محروم به آن، تأثیرات استبداد سیاسی و توحش و بربریت جمهوری اسلامی است که نهایتا در عکس العمل جامعه به آن، میوه تمدن و آزادیخواهی و برابری طلبی میدهد!!! بر اساس تئوری های حمید تقوایی باید در سالهای آتی در رواندا، سومالی، یمن، افغانستان، لیبی، سوریه … منتظر رویدادهای بسیار بزرگ، جنبشهای عظیم برای آزادی و برابری و رفاه بود. زیرا که این جوامع یا توسط بمباران دولتهای بزرگ و کوچک جهان نابود شده اند، یا زندگی مردم توسط باندهای قومی و مذهبی و جنگهای آنان به تباهی مطلق کشیده شده است. در افغانستان نفس زن بودن کافی است تا توسط طالبانهای آن مملکت زنده بگور شوید، در لیبی در زیر سایه دخالتهای ناتو که مورد حمایت آقای تقوایی بود، برده فروشی رواج یافته است. در عراق بعد از گذشت دو دهه از حمله امریکا و انگلستان و همراهان آنها به این کشور هنوز هم ترور و کشتن و بمب گذاری و عملیات انتحاری به بخشی از زندگی مردم تبدیل شده است. شاید هم به جای ایران، فرانسه و کشورهای صنعتی دنیا با تاریخی از انقلابات، عربستان به دلیل استبداد بالا و عقب ماندگی فراوان فرهنگی و انسان به حساب نیامدن زنان، کانون عروج انقلاب کارگری در سالهای آینده باشد. واقعا آدم انگشت به دهان میماند که چگونه کسی میتواند به نام چپ و کمونیسم، این افکار مالخولیایی را روی کاغذ بریزد و عده ای را هم بله بله گویان دنبال خود بیندازد. آدم متعجب میماند که چگونه یک عده ای دنیا را نگاه میکنند، درد و رنج و فقر، کلیه فروشی، تن فروشی برای نان، قبر خوابی، کوک کار و زباله گردی و خودکشی بالا برای نجات از مشقات زندگی را نگاه میکنند و میگویند هر چه استبداد و جنایت و بردگی همه جانبه تر باشد، جنبش های عدالتخواهانه بیشتر رشد میکند! بر خلاف فرمایشات تقوایی نتیجه فقر و فلاکت، نتیجه تحریم اقتصادی و تحمیل گرسنگی به مردم، نتیجه جنایت و توحش در همه دنیا استیصال مردم است و نه بر عکس. لازم نیست کسی حتما مارکسیست باشد تا این واقعیت را ببیند که جامعه مستاصل و مردمی که برای تکه ای نان حاضر به هر کاری هستند، زمینه رشد و سربازگیری طاعونهایی چون داعش و جبهه النصر و انواع باندهای قومی و مذهبی است. درخت انقلاب و امید به یک آینده بهتر و انسانی در زمین بی رمق و خشک و برهوت میوه نمیدهد.

اینرا هر انسانی که ریگی در کفش نداشته باشد میداند.

حمید تقوایی باز هم برای توجیه آویزان شدن حزیش به هر جریان اولترا راست در غرب، به امید تحریم اقتصادی و قطع دارو و شیر کودکان در ایران که کمر طبقه کارگر را شکسته و خود و حزیش تحت نام "بایکوت جمهوری اسلامی" عملا مدافعش هستند، میفرماید فضای رادیکال کنونی میوه سرکوب و استبداد و فقر و بی حقوقی و زن ستیزی است!

## ۹

در دنیای واقعی کمپین "نه به جمهوری اسلامی" آقای پهلوی و کمپین "بایکوت جمهوری اسلامی" آقای تقوایی یک کمپین با دو نام است. هدف هر دو کمپین حفظ و ادامه تحریمهای اقتصادی و "سیاست فشارهای حداکثری" ترامپ است. بی دلیل نیست اکتیویستهای هر دو کمپین در وین علیه مذاکرات برجام دست به اعتراض میزنند. بقیه تئوری های من در آوردی در دفاع از بایکوت جمهوری اسلامی و مقایسه آن با دولت آپارتاید در افریقای جنوبی و مثبت ارزیابی کردن کمپین "نه" و خوش آمد گویی به رضا پهلوی برای پیوستن به صفوف خود، تلاشی برای توجیه این سیاست مشترک است.

**جنبش ها، اکتیویست ها، سلبریتی ها و خیابان**

در مباحثات حزب کمونیست کارگری و لیدر و مقامات این حزب، انواع جنبشها غیر از جنبشهای اصلی طبقاتی کشف شده که "جنبش خیابان" هم یکی از آنها است. طبق این کشفیات "جنبش خیابان" اصیل است، پاکیزه و بری از هر نوع گرد و غباری است و آدمها مستقل از جایگاه طبقاتی، افق و آرمان و پرچم سیاسی آنها وقتی وارد خیابان میشوند، در خیابان فقط از درد و نابرابری و بی عدالتی میگویند!!! "جنبش خیابان" حمید تقوایی درست مانند مکه رفتن مسلمانان و توبه کردن، مانند مراسم اعتراف و یا غسل تعمید در مسیحیت، آب پاکی بر همه گناهان کبیره و کثیره میریزد. خیابان مثل "خانه خدا" در مکه است و آنجا همه به ناگاه یکی هستند، از یک جنس هستند، آرمان و اهداف آنها به ناگاه در یک مسیر قرار خواهد گرفت، بورژوا و فاشیست، کارگر و کمونیست همگی غسل تعمید میشوند و عضو "جنبش خیابان" اند (البته فیسبوک و توییتر هم خیابان محسوب میشود)، به شرطی که در مخالفت با جمهوری باشند. در این کشفیات قرن بیست و یکی "تئوریسین" خیابانی ما دیگر جامعه طبقاتی، جنبش ها و سنتهای سیاسی، منافع و اهداف مختلف، تلاش جنبشها برای بردن اعتراضات در مسیر منافع و برنامه های خود، تقابل جنبشها با هم و …… همه را باد میبرد. اینجا "خیابان" است و "کعبه کمونیستی" آقای تقوایی! واقعا به این درجه از اپورتونیسم، به این درجه از شامورتی بازی و شعیده بازی کودکانه و تحویل اینها به نام کمونیسم و به نام کمونیسم کارگری باید آفرین گفت!

حمید تقوایی طی نوشته مفصلی زیر عنوان "متد مادر برخورد به جنبش سرنگونی و جنبشهای اعتراضی" یکسری "کشفیات" جدید خود که واقعا سر و ته ندارند را به عنوان بحث پایه ای و البته در جواب به نیازهای امروز حزب خود بیان کرده است که در نوع خود کم نظیر است. او میگوید:

"ما در ادبیات حزب جنبش را به دو معنی به کار میبریم. اول به معنی جنبشهای طبقاتی که توضیح دادم و دوم به معنی جنبشهای اعتراضی، مانند جنبش کارگری که جایگاه محوری ای دارد و یک عامل اساسی تحولات پایه ای و اساسی در هر جامعه سرمایه داری است. و با ده ها جنبش دیگر که در ایران امروز شاهد هستیم نظیر: جنبش علیه اعدام ، جنبش رهائی زن و جنبش علیه آپارتاید جنسی، جنبش دادخواهی، جنبش محیط زیست، جنبش رنگین کمانی ها، جنبش دفاع از حقوق کودک، جنبش علیه تبعیضات ملی و مذهبی و غیره و غیره."

حمید تقوایی تلاش کرده است با این بحثها صف حزیش را متحد و پروژّه های سیاسی و جهت و افق راست جریانش را به نام "مارکسیسم و بحث مارکسیستی" توجیه کند. کشف من در آوردی دو نوع جنبش، یکی طبقاتی و یکی عمومی و اعتراضی برای توجیه حمایت از راست تحت عنوان جنبشهای غیر طبقاتی و اعتراضی و عمومی است. جنبشهای سیاسی و اعتراضی در جامعه جنبشهای طبقاتی اند. اعتراضات روزمره در جامعه مهر جدالهای اصلی طبقاتی را بر خود دارند. در هر جامعه طبقاتی جدال طبقات اصلی در شکل روبنایی و به اشکال سیاسی بروز پیدا میکند و همه اعتراضات در هر گوشه و کنار مملکت رنگ این جدال را بر خود دارد. جنبشهای سیاسی بروز جدال دائم در شکل روبنایی جنبشهای طبقاتی اند. اینکه در ادبیات فارسی تحركات اعتراضی جنبش ترجمه میشود یا حمید تقوایی زیرکانه آنها را جنبش نام میگذارد مانند "جنبش علیه تبعیضات ملی و مذهبی یا جنبش دادخواهی یا جنبش علیه آپارتاید جنسی، جنبش رنگین کمانی ها" و غیره، اینکه ایشان هر از چند گاهی با اسم بردن از منصور حکمت و شاهد

کردن او به این پرت و پلاگویی مقبولیت میدهد ، دیگر علاوه بر ←

# نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

**نیاز جنبش راست و…**

جعل و بی پرنسیبی، یک کلاه برداری سیاسی است.

جدال اصلی در جامعه مهر دو طبقه اصلی و متخاصم را بر خود دارد. جدال طبقاتی گاه پنهان و گاه آشکار جدالی همیشگی است. بروزات این جدال پایه ای در شکل جنبشهای سیاسی با سنتهای سیاسی مختلف در اشکال روبنایی نمایان میشود و به احزاب مختلف و متعلق به این جنبشها به عنوان ظرف و امکان جمع کردن مردم حول جدالهای سیاسی روبنایی خود شکل میدهد. جنبشهای سیاسی انواع احزاب مختلف، مستقل از هر تفاوتی که با هم داشته باشند درجواب به نیازهای عینی جنبش خود را از خود بروز میدهند. این جنبشها هر کدام سنتهای سیاسی خود را دارند. کمونیسم، لیبرالیسم، رفرمیسم، ناسیونالیسم، فاشیسیسم، همگی جنبشهای سیاسی هستند که از جدالهای طبقاتی و پایه ای مایه میگیرند و به نیاز های آنها جواب میدهند و در شکل روبنایی تری در جدال با هم و در مقابل هم قرار میگیرند. تبدیل این مفاهیم سیاسی و مارکسیستی به مفاهیم "اقتصاد نوشین" و "فلسفه ژرژ پولیستری" ناشی از بیسوادی حمید تقوایی نیست، بلکه تلاشی برای لباس کمونیستی پوشاندن بر سیاستهای راست و ضد کارگری وی است که به نحو عجیبی اپورتونیسیم و شعبده بازی کودکانه صاحبش را نشان میدهد.

حمید تقوایی در ادامه همین بحث مینویسد:

"امروز جنبشهای گسترده ای شکل گرفته اند که کاملاً متعین هستند. اسم و رسم دارند، چهره دارند، سازمانیافته هستند، نهاد و انجمن و کانون و شورا دارند، بیانیه میدهند، پتیشن میدهند، الان دیگر بخصوص طوفان تویتری به راه میاندازند، با دنیا ارتباطات اینترنتی دارند. **پایه این تعیین احزاب نیستند، پایه اش جنبش خیابان است**، پایه اش مبارزه طبقاتی ای است که در اول بحث توضیح دادم. .... ولی ما بعنوان یک حزب جامعه را با حلقه فعالین این جنبشها میتوانیم تکان بدهیم. .... ولی *راه بر خورد ما به فعالین غیر چپ نیز قبل از هر چیز نمایندگی کردن امر اعتراضی آنها است.* تنها از این طریق میتوانیم پرچم سه رنگ و تمامیت ارضی، یا قومگیری، و یا اسلام نوع بهتر را از دست شان بگیریم. ما باید درد و امر فعالین و اکتیویستها را نمایندگی کنیم تا بتوانیم پرچم رهائی بخش جامعه سوسیالیستی و کمونیسم را به دوششان بگذاریم. بدون قدم اول، دومی ممکن نیست." (تاکیدات از من است)

همچنان که گفتم "دهها جنبش" آقای تقوایی که به احزاب هم ربط ندارند و پایه آنهام "جنبش خیابان" است، مقدس اند، ربطی به دنیای طبقاتی ما ندارند و از آنهام تأثیر نمیپذیرند، فقط میتوان در دنیای ذهنی آقای تقوایی آنها را پیدا کرد. این "تنوری های" مشتع با یک من سریش هم به مارکسیسم نمیچسبند و هیچ آدم سیاسی جدی و پا رو زمینی اینها را جدی نمیگیرد و از شامورتنی بازی صاحبش انگشت به دهان میشود. "جنبش خیابان" آقای تقوایی تنها و تنها بیان نوع سرنگونی جمهوری اسلامی آقای تقوایی به هر قیمت و بر دوش یک صف همگانی در خیابان است. کاش آقای تقوایی قبل از مارکس متولد میشد که این همه زحمت و تلاش کمونیستها، تلاش مارکس، انگلس، لنین، حکمت و هزاران کمونیست برجسته دیگر، ضرورت آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب، ضرورت سازمان و تشکیلات توده ای و حزبی این طبقه را به خود نمیدادیم و در "جنبش خیابان" آقای تقوایی سرنوشت بشریت را رقم میزدیم و "انقلاب کارگری" را به سرانجام میرساندیم.

حال فرض کنید یک عده از فعالین و "اکتیوست های" آریایی دو آتشه با عکس رضا خان و مرگ بر خامنه ای در تهران تظاهرات میکنند. فرض کنید "اکتیویستهای" سلفی از مسجد سلفی ها در سندانج بیرون آمده و "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "مرگ بر کمونیسم" سر میدهند و خواهان سنی گری و حاکمیت نوع ملا عمر هستند. فرض کنید تعدادی از "اکتیویستهای" مجاهدین از سلیبیرتی، ورزشی و… که در "توییتز" هم فعال اند، با عکسهای مریم و مسعود "مرگ بر ولایت فقیه" سر میدهند، فرض کنید گروهی "اکتیویست" قوم پرست با شعار "زنده باد کرد" و با پرچم کردستان، یا با شعار "زنده باد ترک" و عکس ستارخان و باقرخان در ارومیه با "مرگ بر فارس" و "مرگ بر ولایت فقیه" تظاهرات میکنند. از آقای حمید تقوایی و حزبش باید سوال کرد چگونه این حزب این "جنبش های خیابان" و اعتراض آنها را نمایندگی میکنند؟ میشود لطفاً بگویید شما چگونه "درد و امر" این فعالین و اکتیویستها را نمایندگی میکنید؟ میشود برای کارگر و کمونیست در جامعه ایران توضیح دهید که حزب شما چگونه میتواند "پرچم رهائی بخش جامعه سوسیالیستی و کمونیسم را به دوششان" بگذارد. این راه و روش و شعبده بازی را حزب شما از کجا یاد گرفته

است که یک حزب کمونیستی وظیفه دارد درد هر "اکتیویست" و معترض در خیابان، با هر افق و آرمانی را نمایندگی کند و پرچم سوسیالیستی خود را هم بر دوش آنها بگذارد؟ طبق این تنوری من درآوردی، هادی غفاری و هادی غفاری های حزب الله در دوره انقلاب از "اکتیویستهای" جدی و فعال "کف خیابان" و مخالف دو آتشه حکومت پهلوی بودند، و حمید تقوایی آن زمان می بایست پرچم رهاییخش خود را روی دوشش می گذاشت و اعتراضات هادی غفاری ها و بقیه "اکتیویستهای خیابان" را نمایندگی میکرد! بسیاری از اسید پاشان به چهره زنان، ملاحسنی فاشیست که پای اصلی راه انداختن جنگ قومی در نقده بود، کسانای که رهبران پاکسازی دانشگاهها و انقلاب فرهنگی اسلامی بودند و در حمله به دانشگاهها دختران و پسران معترض، کمونیست و آزادیخواه را از پنجره ها به بیرون پرتاب میکردند، از "اکتیویستهای" جدی و سرنگونی طلب علیه حکومت سلطنت و طرفدار خمینی بودند. راستی کمونیستها سال ۵۷ چگونه میتوانستند، تنوری های "مارکسیستی" حزب شما در مورد این اکتیویستها را در کف خیابان بکار ببرند؟ چرا شما برخورد آندوره اتحاد مبارزان کمونیست و سایر کمونیستها در مقابله با چماقدارانی چون هادی غفاری را به صراحت نقد نمیکنید؟ چرا در نقد منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری از "اکتیویستهای" حق زن و "جنبشهای خیابانی" آنان در مینیمالیزه کردن حق زن و آشتی دادن با اسلام خفه خون گرفته اید؟ چرا در نقد "سناریوی سیاه" و این تز که باندهای قومی و مذهبی حکومتی و خارج حکومتی منشاء سناریوی سیاه اند، دست به قلم نبردید که باید حساب "اکتیویستهای" خیابان و بخشی که "درد" و اعتراضی دارند را از احزاب جدا کرد؟

در هر جامعه ای فرهنگ حاکم را طبقه حاکم شکل میدهد و مردم محروم به ناسیونالیسم، مذهب، نا عقب ماندگی های فرهنگی، مرد سالاری و … آغشته اند، اما موقعیت طبقاتی آنها و نفرت از استثمار و بی حقوقی را هم عمیقاً در خود دارند و ممکن است در ناآگاهی و برای رهایی مثلا از دست جمهوری اسلامی و در نبود نیرویی رادیکال و کمونیستی به دام احزاب و جریانات ارتجاعی بیفتد. این واقعی است. اما تعمیم آن و اینکه در خیابان و به نام جنبشهای اعتراضی و "جنبش خیابان" که "دردی" دارند و حزبی کمونیستی میتوانند مستقل از پرچم سیاسی آنها حامل درد آنها باشند، دیگر از شعبده بازی هم فراتر است.

تز اپورتونیستی آشتی با فعالین جنبشهای راست و ارتجاعی در "جنبشهای اعتراضی" برای "رهبری کردن" آنها، رهبری اعتراضات با هر هویت و مختصاتی، زدن مهر "کمونیستی" از طریق "جنبش سواری" و کلاه سر دیگران گذاشتن پوچ است. این تلاش اگر روزی حاکی از فرصت طلبی حمید تقوایی در برخورد به جنبش ارتجاعی سبز بود، امروز تنوری توجیه همراهی با راست و "اکتیویستهای" آن است. تنوری "انقلابی و رادیکال بودن همه اکتیویستها" و سلبریتی های خیابان و جنبش خیابان، ضرورت "همراهی" و آتش بس با آنان است.

تقوایی و حزبش برای مسیح علینژاد و "آزادی های یواشکی" او کف میزد، در شرایطی که در ایران جنبش حق زن علناً خواهان برابری کامل زن و مرد و حقوق کامل خود بود و کل جمهوری اسلامی را به مصاف طلبید.

اعتراض مردم به اعدام، ممانعت آنها از اعدام با کمپین محافظه کارانه و از تاریخ عقب مانده "کارزار لغو گام به گام اعدام" که حزب آقای تقوایی امروز ستایشگر آن است و امر "اکتیویستهای" آنرا نمایندگی میکند، زمین تا آسمان فاصله است. ما به انواع کمپینهای "اکتیویستهای" آقای تقوایی مانند کمپین یک میلیون امضا که خواهان کاهش قطره چکانی فشار بر زنان بود، نه گفتیم. و البته و جهت اطلاع آقای تقوایی امروز و زیر فشار جنبش کارگری و اعتراضات مردم آزادیخواه، خانم شیرین عبادی است که لباس کارگر هفت تپه پوشیده اند. خلاصه این افاضات بیان نوع "کمونیسم" آقای تقوایی است که هر ارتجاعی به شرط مخالف بودن با جمهوری اسلامی را میتواند نمایندگی کند، میتواند درد و مشکل آنها را بیان کند و میتواند پرچم امیال خود را بر دوششان بگذارد.

**زبان مادری و هویت انسانی**

این حزب همچنانکه اشاره کردم دست به خانه تکانی همه جانبه زده است. در این مسیر مستقل از لباس ترقی خواهی و برابری طلبی پوشاندن به پروژه رضا پهلوی و بقیه مباحثاتی که اشاره کردم، یکدفعه به مناسبت زبان مادری سر از میان احزاب قومی در آورده است. آنها در بیانیه ای به مناسبت "روز زبان مادری" نوشته اند:

"آموزش به زبان مادری یک حق جهانشمول است!" (تاکید از من)
در ادامه مدعی شده اند:
\_

"زبانهای مختلف بخشی مهم از فرهنگ جهانی و

**هویت انسانها هستند.**" (تاکید از خود بیانیه است)

خواننده باید دقت بالایی داشته باشد تا متوجه تردستی در بیانیه این حزب و تبدیل حق آموزش زبان مادری به آموزش به زبان مادری شود. این بیانیه و تبدیل زبان به "هویت انسانها" نمونه روشنی از سیر "پیشروی های" دوره اخیر این جریان بر اساس نیاز "جنبش سرنگونی" آنها و هدیه به همراهان ناسیونالیست در جنبش راست است. در جریان ما و در سیاست کمونیستی حزبی که حکمت در راس آن بود، تبدیل هویتهای قومی، از زبان تا لباس و "فرهنگ ملی" به "هویت انسانها"، بخشی از سیاست جریانات قومی و اولترا راست ناسیونالیستی بود، به عنوان گوشه ای از یک پروژه ارتجاعی و قومی مورد نقد جدی قرار میگرفت. نیروهای مدافع این نوع از هویتهای کاذب "انسانی"، نیروهای منشاء تفرقه و اشقاق با پتانسیل سناریو سیاهی ارزیابی میشدند.

در این زمینه ابتدا چند بند از سند "یک دنیای بهتر"، برنامه حزب ما و برنامه ای که حمید تقوایی و حزبش خود را به آن منتسب و آویزان میکنند، را می آورم. در برنامه یک دنیای بهتر در بخش "اعتبار زبانهای رایج در کشور" آمده است:

"منوعیت زبان رسمی اجباری. دولت میتواند یک زبان از زبان های رایج در کشور را بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین نماید، مشروط بر اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در زمینه های زندگی سیاسی و اجتماعی و آموزشی، وجود داشته باشد و حق هر کس به اینکه بتواند به زبان مادری خویش در کلیه فعالیت های اجتماعی شرکت کند و از کلیه امکانات اجتماعی مورد استفاده همگان بهره مند شود محفوظ باشد."

در ادامه آمده است:

"به منظور کمک به پایان دادن به عقب ماندگی جامعه از صف مقدم پیشرفت علمی و صنعتی و فرهنگی در جهان امروز و برای کمک به بهره مند شدن توده مردم ایران از مواهب این پیشرفت ها و امکان شرکت مستقیم تر و فعالانه تر آنها در حیات علمی و فرهنگی جهان معاصر، الفبای رسمی زبان فارسی باید طی یک برنامه سنجیده به الفبای لاتین تغییر کند."

در ادامه همین بخش آمده است:

"زبان انگلیسی، با هدف تبدیل گام به گام آن به یک زبان آموزشی و اداری متداول در کشور، از سنین پانین در مدارس آموزش داده شود."

اینها اصول برنامه ای ما و حزب منصور حکمت نسبت به زبان است. در این برنامه، زبان نه "هویت انسانها" است و نه جهانشمول! و تلاش این است که در پروسه ای تاریخی زبان انگلیسی به زبان متداول و آموزشی کشور تبدیل شود. این راهی برای نزدیک کردن کل بشریت به هم و تسهیل استفاده از تمامی دستاوردهای علمی، سیاسی، اجتماعی و… بشریت است. این راهی برای تعالی فرهنگی کل جامعه بشری است. آقای تقوایی در بحثهای تاکنونی تلاش میکنند از اعتبار منصور حکمت در خدمت خط ضد مارکسیستی خود سوء استفاده کند و عملاً جهتی قومی نسبت به این پدیده در پیش گرفته است. زبان بطور قطع وسیله ارتباط انسانها و ابزار نزدیکتر شدن، همدیگر را فهمیدن، بیان احساس و عواطف و… است. ما به روشنی تاکید کرده ایم زبان رسمی نداریم. هر کشوری مستقل از دامنه تنوعات زبانی مردم آن، احتیاج به یک زبان اداری و آموزشی دارد و بعلاوه جامعه باید امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در زمینه های زندگی سیاسی و اجتماعی و آموزشی، را فراهم کند. این **حداقلی** از برنامه ما برای مقابله با تحمیل یکی از زبانها به مردمی است که به زبان دیگر حرف میزنند. اما هدف و سیاست ما برای کمک به پیشرفت فرهنگی، علمی و آموزشی جامعه، برای فراهم کردن دخالت در پیشرفتهای فرهنگی، علمی و هنری جهان، تلاش میکنیم الفبای زبان فارسی به لاتین تغییر کند. زبان ابزار برقراری رابطه و همزمان ابزار دخالت در پیشرفتهای بشر در زمینه های مختلف است. نه هویت انسانها که میتوان و باید بر سر این هویت با دشمنان آن جنگید. مارکسیسمی که فقط و فقط هویت طبقاتی را به رسمیت می شناسد در مکتب حمید تقوایی به ناسیونالیسم، آنهام از نوع دو آتشه آن تبدیل شده است.

حال به سیاست جدید و رسمی حزب آقای تقوایی که طی بیانیه ای ابلاغ شده است نگاه کنیم. بر اساس این بیانیه در هر کشوری به تعداد زبانهای رایج باید زبان رسمی و آموزشی داشت. در ایران باید به تعداد زبانهای موجود در آن، که قطعاً دو دوجین است، باید علم و دانش پزشکی و شیمی و فیزیک و ریاضی و… به زبان مادری آموزش داده شوند و در حقیقت هر جمعیتی که

## کمونیت ۲۵۳

**نیاز جنبش راست و ...**

تکلمش با دیگران فرق دارد و به زبان خودش صحبت میکند، یکی از زبانهای آموزشی آن جامعه را به خود اختصاص می دهد، مثل بقیه زبانها. بر اساس این سیاست مردم کردستان باید چند زبان اداری و آموزشی داشته باشند و به مردم صاحب چند "هویت" بر اساس تژهای حزب آقای تقوایی تقسیم شوند. مردم مازندران، سیستان و بلوچستان و ... به همین صورت. یک لحظه دنیایی که این حزب به تصویر میکشد را مجسم کنید: اولاً باید همه متون علمی دنیا را به زبانهای ترکی، کردی، فارسی، عربی، لری و ..... ترجمه کرد. ثانیاً مهندس فرضی آقای تقوایی که در آذربایجان و به زبان مادری خود، آذری، مدرک مهندسی گرفته است نمیتواند در کردستان یا تهران به کار مشغول شود، چرا که زبان علمی رشته خود را به زبان فارسی بلد نیست. دانشمند فرضی آقای تقوایی که به زبان مادری خود در اورامانات تحقیقاتی کرده است نمیتواند در پیشرفت علم نه تنها در سطح جهان بلکه حتی در کردستان سهم گذاری کند، چرا که دانشمندان آلمانی، فرانسوی، امریکایی، بلژیکی و .... برای حفظ "هویت انسانی" خود زبان اورامی را نیاموخته اند و حتی بخش بزرگی از مردم کردستان هم عین این مشکل را دارند! این سیاست در حقیقت ابزار انشقاق و تقسیم مردم بر اساس زبان و شقه شقه کردن صفوف طبقه کارگر در ایران بر اساس کشف زبان مادری به عنوان "هویت جهانشمول" از جانب آقای تقوایی است. حزب آقای تقوایی از فرط بی مسئولیتی و در جهت نزدیک شدن به "جنبش خیابان" و "درد اکتیویستهای" ناسیونالیستهای قومی، بر تئوری و سیاست های قومی آنها، بر تژهای فدرالسیتی عبدالله مهندی ها لباس تمدن و "چپ" پوشیده است. ایشان مهندس ساختن و بالا بردن دیوار هویتهای کاذب ملی و قومی در جامعه و ایجاد فاصله و تفرقه میان مردم همسرنوشت است و آنرا به عنوان "حقوق جهانشمول" و هویتی هم تحویل خوانندگان میدهند. این حزب از این هم فراتر رفته است و کل پازل را تکمیل و زبان را به پایه "هویت" انسانهای سراسر جهان ارتقا داده است. این را کسی میگوید که تابلوی "حزب کمونیست کارگری" را بر دیوار حزب جدید خود آویزان کرده و به نام کمونیسم و تاریخی کمونیستی از حزب ما در دوره حکمت، مشتئی چرندیات قومی را به عنوان "هویت انسانها"، جایگزین هویت مشترک انسانی و طبقاتی آدمها کرده است.

اولاً زبان، فرهنگ، کشور و مرزهای ملی و کشوری همگی داده های تاریخی هستند که در طول زمان تغییر یافته اند. بسیاری از زبانهای رایج در دوره هایی از حیات انسان، امروز وجود ندارند. بعضی از زبانهای غیر رایج قدیم امروز از زبانهای اصلی و متداول هستند. فرهنگ و سنت و آداب و رسوم همه انسانها، جامعه های پیشین، مردم کشورهای مختلف در طول تاریخ دستخوش تحولات جدی شده و با پیشرفت علم و دانش و ارتباطات تماماً متحول شده اند. زمان تشکیل دولت ایتالیا درصد بسیار کمی از مردم ایتالیایی صحبت میکردند و امروز ایتالیایی نه تنها زبان رایج آموزشی، بلکه زبان رایج زندگی روزمره و متداول مردم آن مملکت حتی در میان خانواده هاست. حمید تقوایی قاعدتاً باید خواهان احیا زبانهای منسوخ شده و "هویتهای پاپمال شده" انسانهایی شده باشد که چند صد سال پیش به زبان دیگری جز ایتالیایی صحبت میکردند اند! سال ۲۰۰۴ آمار زبانهای مادری دنیا ۷ هزار تخمین زده شده و اعلام شده است که به احتمال بسیار بالا ۹۰ درصد این زبانهای مادری تا سال ۲۰۵۰ از بین خواهند رفت. در نتیجه تئوری ای که زبان مادری و تدریس به این زبان را حق جهانشمول و پدیده ای ابدی میداند، ضد تاریخ و پیشرفت جامعه بشری است و به تمدن بشری نامربوط است. بعلاوه هویت تراشی آن دیگر سراپا ارتجاعی است.

تژهای این جریان نه تنها به مارکسیسم، نه تنها به برنامه حزب کمونیست کارگری و حکمت، بلکه به تمدن بشری، به جامعه شهری و متمدن نامربوط است. این سیاست مشمنز کننده عمیقاً ارتجاعی، قوم پرستانه و پایه ای جدی برای انشقاق قومی و زبانی و مبنایی برای تمام فرقه های قوم پرستانه است که حزب آقای تقوایی هم از سر معاملات سیاسی خود و متحد کردن و "تقویت" صف سرنگونی طلبان از طیف راست و ضد کارگر و جریانات قومی و نزدیکی و اتحاد این صف در پیش گرفته است.

**قرار داد با چین و دم خروس ناسیونالیسم آقای تقوایی**

اجازه بدهید نگاهی به آخرین اظهارات حمید تقوایی در مورد قرار داد ۲۵ ساله ایران و چین و قرار گرفتن خود و حزبش به عنوان حامی یکی از بلوکبندی های امپریالیستی و ارتجاعی ببینازیم. اینجا بحث من در مورد نفس قرار داد ۲۵ ساله، دلایل آن، امکان و عدم امکان اجرای آن و مضمون آن نیست، چیزی که به بحث مفصل تر و مستقلی نیاز دارد و حزب ما نیز طی اعلامیه ای در این مورد رسماً ابراز نظر کرده است. اینجا تلاش میکنم نشان دهم که چگونه حمید تقوایی در این ماجرا نیز نه تنها در دعوای دو بلوک امپریالیستی مدافع امریکا است، که بعلاوه به عنوان یک

ناسیونالیست چپ ایرانی و با لباس دلسوز اندن برای مردم ایران و کارگر ایرانی، عرق ملی خود را به شکل زمختی بیان میکند.

حمید تقوایی در نوشته ای زیر عنوان "محورهای نقد رادیکال به توافقنامه جمهوری اسلامی و چین"، نوشته است:

"از نظر سیاسی این توافقنامه گامی در جهت تقویت بلوک فوق ارتجاعی و ضد انسانی چین- روسیه- جمهوری اسلامی است که دستشان به خون مردم ایران و منطقه آلوده است. چین و روسیه متحد و مدافع نظامی- سیاسی-اقتصادی جمهوری اسلامی در سرکوب مردم ایران و جنایتهای نیروهای اسلامی وابسته به جمهوری اسلامی در منطقه هستند. بویژه چین در فروش سلاحهای ضد شورش و مشورت و رهنمود دهی های سرکوبگرانه در برخورد به اعتراضات توده ای ید طولائی دارد و شریک جرم مستقیم رژیم در کشتار مردم ایران بوده است."

توجه کنید این اظهار نظر سلطنت طلبان و آریایی پرستان تاریخا طرفدار غرب و ضد کمونیست، جریاناتی که زمانی میخواهند به کمونیستها بتازند، به دوران جنگ سرد، به استبداد در کشورهای قدیم بلوک شرق به نام "چین کمونیست" و "روسیه کمونیست" برای بیان نفرتشان از هر نوع عدالتخواهی متکی میشوند، نیست. جریاناتی که همیشه جنایات هیتلر، پینوشه، یوگسلاوی، بمباران و نابودی هیروشیما و ناکازاکی، ویرانی عراق، افغانستان و دهها کودتا و جنایت در افریقا، جنگ ویتنام و... را به عنوان بخشی از تاریخ دولتهای غربی و در راس آنها آمریکا را به روی مبارک خود نمایورند. این اظهارات حمید تقوایی "مارکسیست" و لیدر یک حزب "کمونیستی" است که تلاش میکند سیاست راست و ناسیونالیستی خود و حزبش را به نام کمونیسم تحویل مردم دهد تا در حاشیه جنبش ناسیونالیستهای ایرانی طرفدار غرب صندلی ای پیدا کند. این اعتراض یک "اکتیویست" پر "درد" راست و ملی است که ملاک برخوردش به جهان را از دریچه ضدیت با حکومت "خودی" نگاه میکند و دوست دشمن اش را (چین و روسیه) دشمن خود و دشمن دشمن اش را (امریکا، بریتانیا و دول غربی) دوست خود میدانند، است. تمام حمایت این حزب از تحریمهای اقتصادی، حمایت از دخالت ناتو در سوریه و لیبی و امید بستن به سوریه ای شدن ایران، تمام سکوت این جریان در مقابل هر دولت و نیروی ارتجاعی "ضد جمهوری اسلامی" و حمایت از نیروهای راست "ضد جمهوری اسلامی" تابعی از این تز است! این شاید تنها تفاوت دشمنی حمید تقوایی و "اکتیویستهای" فرسگرودی و راست با قرارداد ۲۵ ساله چین و ایران است. در تحلیلهای این "مارکسیست" قرن قطبندی های جهانی، رقابتها و کشمکش آنها، نقش دولتهایی چون جمهوری اسلامی در این کشمکشها، امکانی که جهان چند قطبی برای این مانور دادن ها فراهم میکند و دهها مسئله دیگر نقشی ندارند! برای سرنگونی جمهوری اسلامی میتوان با شیطان هم متحد شد!

مصطفی صابیر رئیس دفتر سیاسی همین حزب، در همین زمینه بر بایکوت و تحریم اقتصادی ایران تاکید میکند و خواهان این است که با ایران هیچ قراردادی نباید بسته شود و میگویند باید چین "شرم کند" که قبلاً اشاره کردم.

مینا احدی سخنگوی همین حزب، اگر اشتباه نکنم در بحثی در مورد انقلاب ایران گفته است:

" مدعی هستم، ما چپهای مدافع انقلاب، ما چپهای مخالف استالین، پوتین و بلوک شرق، ما مخالفین سر سخت حجاب از روز اول،... ما انقلاب ۵۷ را گرامی میداریم و آنرا ادامه خواهیم داد، تا تکلیف این حکومت و آینده ایران را روشن کنیم."

گفته های هر سه شخصیت بالای این حزب، برای هر انسانی با ذره ای عقل سلیم میگوید این حزب در بلوکبندی های امروز جهان مثل انواع احزاب و گروه ها و آدمهای سیاسی دیگر در میان جریانات راست ایران، اگر ضد کمونیست از نوع جنگ سردی نباشند، طرفدار بلوک غرب و در میان این بلوک هم مستقیم طرفدار آمریکا و ضد کشورهای قدیم منتسب به کمونیستند. این نوع حملات جنگ سردی در عین حال چراغ سبزی به یاران اولترا راست شان، مانند فرشگرد، در جبهه متحد سرنگونی طلبان آقای تقوایی است! ایشان مدتها است به این دوستانشان آتش بس اعلام کرده اند!

## ۱۱

حمید تقوایی مدعی است این قرار داد "گامی در جهت تقویت بلوک فوق ارتجاعی و ضد انسانی چین- روسیه- جمهوری اسلامی است". باید از تقوایی پرسید این بلوک فوق ارتجاعی در مقابل کدام بلوک؟ آقای تقوایی میتواند به خواننده کنجکاو پاسخ دهد قرارداد بستن با کدام بلوک ارتجاعی نبود؟ مسلم است که در حال حاضر دو بلوک بزرگ اقتصادی چین و امریکا در مقابل هم قرار گرفته اند و هر کدام تلاش میکند، منافع خود را در مقابل دیگری تامین کند. در کنار آنها بلوکهای دیگری هم هستند و بعلاوه هر کدام هم همراهانی دارند. اگر در این بلوکبندی دراز مدت یا کوتاه مدت ایران و روسیه و... با چین هستند، در طرف مقابل هم عربستان، اسرائیل و... با آمریکا هستند. اما سوال این است که چرا حزب تقوایی خود را ملزم میداند که در این دو قطب ارتجاع، جانب یکی را بگیرد، چرا در این میان مانند بی بی سی و سی ان ان، بلندگوی افشای یکی و سکوت در مقابل جنایات دیگری میشود. غیر از این است که این حزب طرفدار یکی از آنها است.

بعلاوه اگر مبنای جنایات علیه مردم ایران است که گویا دست چینی ها خیلی به خون مردم ایران آلوده است و دست امریکا خیلی خونی نیست، آنزمان تکلیف کارگر ساکن عراق اگر فرض کنیم با امریکا قرار داد بسته شود چیست؟ آیا کارگر عراقی یا حزب کمونیست فرضی در عراق از نوع حزب آقای تقوایی حق دارد بگوید آمریکا که مملکت ما را ویران کرد، یک میلیون انسان بی گناه را در ظرف چند روز در حمله به عراق کشت و دستش به خود ما آلوده است، لذا قرارداد بستن با آمریکا محکوم است و چنین قراردادی کمک به یک حاکمیت جنایتکار است که دستش تا آرنج به خون مردم عراق آغشته است؟ آیا حزب فرضی ما در ژاپن حق دارد در میان این قطبها، مخالف قرارداد با آمریکا به جرم ناکازاکی و هیروشیما باشد؟ آیا حزب فرضی ما در ویتنام هم حق دارد مثل آقای تقوایی به جرم جنایات وسیع جنگی در این کشور توسط آمریکا در میان این دو قطب مخالف قرارداد با آمریکا و خواهان قرارداد با چین باشد؟ بالاخره اگر موضع حزب آقای تقوایی به کمونیسم و طبقه کارگر مربوط است، نمیشود کارگر و کمونیست در هر کشوری سیاستی صد و هشتاد درجه ای در مقابل هم داشته باشند. باید خدمت آقای تقوایی عرض کنم که سیاست حزب ایشان نه تنها به کارگر و کمونیسم بی ربط است بلکه ضد کارگر و ضد کمونیسم هم هست و یک سیاست وطن پرستانه و ملی بیش نیست. زمانی که بر اساس "کمونیسم" آقای تقوایی، موضع و منفعت کارگر ساکن ایران در مقابل کارگر چینی یا آمریکا و در مقابل سیاست و موضع کارگر و کمونیست ساکن ویتنام، ژاپن، عراق و افغانستان و ... است، باید فهمید یک سوراخ بزرگ در این موضع است. باید فهمید که دم خروس ناسیونالیسم ایرانی از زیر عیای "کمونیسم" آقای تقوایی بطور مضحکی نمایان است.

قرارداد ایران و چین، ایران و فرانسه در مورد گاز، ایران و فرانسه و آلمان در مورد ماشین سازی ها، ایران و عراق با سوئد در مورد خرید مین های سوئدی در جنگ ۸ ساله، ایران و کشورهای آمریکا لاتین در مورد نفت و ... همگی قرارداد و معاملات دولتهای بورژوایی است. هیچ دولتی تلاش نمیکند در این معاملات زیان ببیند و همه تلاش میکنند قرارداد به نفع آنها باشد. کارگر کمونیست بر خلاف آقای تقوایی اگر جهتی بگیرد منفعت عمومی کارگران در ایران و چین، در ایران و فرانسه، در ایران و امریکای لاتین و به این اعتبار منافع عمومی طبقه کارگر را نمایندگی میکند، نه "کارگران" وطنم! مستقل از اینکه موضع آقای تقوایی به طبقه کارگر ایران ربط ندارد و تنها به نام دفاع از این طبقه، سیاستی راست و ضد کارگری را به خورد خواننده میدهد.

حمید تقوایی مدعی است "بویژه چین در فروش سلاحهای ضد شورش و مشورت و رهنموددهی های سرکوبگرانه در برخورد به اعتراضات توده ای، ید طولائی دارد" و بر این اساس دولتی شناخته میشود که دستش به خودن مردم ایران آلوده است. در اینکه چین دستش به خون آلوده است حرفی نیست. چین دستش به خون آلوده است به این دلیل روشن که بخش بزرگی از طبقه کارگر جهانی را وحشیانه استثمار میکند. بدلیل اینکه موقعیت کارگر چینی و کار ارزان آن، همه دوستان آقای تقوایی در غرب را هم به سرمایه گذاری و انتقال بخشی از مراکز تولیدی خود به چین کشانده است. بحث آقای تقوایی و نگرانی ریاکارانه او به نام کارگر ایرانی، بیان ژن قوی ایرانی و ایرانیت ایشان است.

علاوه بر اینها امروز قطب مورد دفاع آقای تقوایی بزرگترین فروشنده انواع تسلیحات نظامی جهان است و عربستان سعودی هم بزرگترین خریدار آن در جهان. آیا عربستان اسلحه را برای تقویت "جنبش خیابان" آقای تقوایی وارد میکند؟

در همین رابطه به آمار رسمی خرید و فروش اسلحه در سطح جهان نگاهی ببینازیم. انستیتوی تحقیقات صلح استکهلم (سیپری) در آوریل ۲۰۲۰ نوشته است:

"روشن است که ایالات متحده امریکا جایگاهش

را به عنوان صادرکننده درجه اول تسلیحات نظامی

←

**نیاز جنبش راست و…**

در سطح جهانی تقویت کرده است. این کشور با صادرات اسلحه به ۹۶ دولت و یک رشد ۱۵ درصدی در جریان پنج سال گذشته، در سطح جهانی مسئول ۳۷ درصد صادرات مجموع تسلیحات در سطح جهان است. در دوره زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ میلادی ۲۲ درصد صادرات اسلحه در سطح جهان توسط ایالات متحده امریکا صورت گرفته بود… به این ترتیب عربستان سعودی بزرگترین وارد کننده تسلیحات نظامی باقی مانده است."

حمید تقوایی در کمال ریاکاری مشمنز کننده برای توجیه این موضع پرو امریکایی و ناسیونالیستی خود، موضع کارگر هفت تپه ای را به شاهد میگیرد و ادعا میکند ایشان هم همان حرف را میزند. مستقل از اینکه اگر کارگر هفت تپه ای هم مثل آقای تقوایی موضع میگرفت، باید نقد کرد. اما حقیقت این است کارگر هفت تپه صد و هشتاد درجه در مقابل سیاست آقای تقوایی و حزیش ابراز نظر کرده است. کارگر هفت تپه بدرستی گفته است ***سرمایه دار ایرانی، چینی، آمریکایی و …*** نداریم و به این اعتبار همه ضد کارگراند و هر جا و هر قراردادی که منافع مشترک کارگران هر دو کشور و یا هر چند کشور را تامین نکند برای طبقه کارگر مردود است. آقای تقوایی انگار با شاهد گرفتن از کارگر هفت تپه دنیا را هیپنوتیزم میکند و فرمایشات ضد کارگری خود و تحریفاتش را قبول خواهند کرد. موضع کارگر هفت تپه را با هفت من سریش هم نمیتوان به سیاست حزب آقای تقوایی چسباند. در دفاع از کارگر هفت تپه و جواب به سواستفاده آقای تقوایی نقل قول مورد اشاره را می آورم و قضاوت را به خوانندگان می سپارم.

کارگر هفت تپه گفته است:

"سرمایه دار که جانش به پول و سرمایه و سود بسته است ایرانی و چینی و آمریکائی و تهرانی و بومی ندارد. ما هر قراردادی که منافع کارگران در دو کشور طرف قرارداد را تامین نکند و بنفع سرمایه داران دو کشور یا چند کشور باشد را قبول نداریم و اگر زورمان برسد آنرا ملغی می کنیم."

این موضع صریح و روشن کارگری که میگوید "سرمایه خوب و بد ندارد"، که "رابطه کارگر به سرمایه در هر شکل و رنگ آن یکی است" را با موضع آقای تقوایی در محکومیت یک قطب سرمایه و سکوت در مقابل قطب دیگر آن مقایسه کنید تا متوجه فاصله عمیق و طبقاتی این دو موضع در نگاه به جهان شوید.

در مواضع این حزب نه سرنوشت کارگر و نه مردم ایران مد نظر است. نام بردن صرف از کارگر و مردم محروم، رنگ و لعابی است که به یک اقتضاح سیاسی میزنند تا موضع بورژوایی خود را تزئین کنند و در بسته بندی کارگری به طبقه کارگر بفروشند. آقای تقوایی و حزیش مثل بسیاری از مخالفین جمهوری اسلامی خواهان سرنگونی هستند، اما بر خلاف کمونیستها که سرنوشت مردم ایران و خصوصا کارگر و اقشار زحمتکش در مواضعشان مهمترین فاکتور است، برای این حزب نفس سرنگونی به هر شیوه و ابزاری با اتکا به هر جریان و دولتی آرمان نهایی است. به قول رئیس دفتر سیاسی شان این حزب مخالف هر قراردادی با ایران از جانب هر دولتی است. این در دنیای واقعی و به زبان آدمیزاد چیزی جز حمایت از تحریم اقتصادی نیست.

**"حزب کمونیست کارگری"، سرنگونی و انقلاب**

حمید تقوایی چه در مباحثات مورد اشاره و چه در بحثهای قدیم خود، به روشنی بیان کرده است که یک جریان سرنگونی طلب از نوع ضد اسلامی آن است. به اعتباری سرنگونی طلبی آنها از مقابله با اسلامیت و ولی فقیه فراتر نمیرود. آنها مخالفت با حاکمیت اسلامی و با اسلام سیاسی در دنیای سیاست را تا ضدیت با مردم مسلمان و مردم منتسب به اسلام "ارتقا" داده اند. پروژه های مختلف آنها از کمپین "کهنه مسلمانان" این حزب که به "اکس مسلم" شهرت دارد تا مقابله با پناهندگان از کشورهای اسلام زده و تا قرار گرفتن در کنار سارکوزی در فرانسه و سیاستی که قرار بود مانع رفت و آمد زنان محجبه به خیابانها شود، همگی در همین راستا است. مقابله با صرف روبنای سیاسی و ایدئولوژیک حاکمیت در این جریان تاجایی رفته است که شخص حمید تقوایی ناچار است دوباره کشفیات جدیدی کند و سیاه روی سفید اعلام کردند جمهوری اسلامی یک رژیم سرمایه داری نیست و حکومتی "دزد سالار" است که قبلا از جمله از طرف من جواب گرفته است.

آقای تقوایی در مقابله با حاکمیت "دزد سالار" ایران، در تمام این دوران با هر ارتجاعی آشتی کرده است، مینا در همه سیاستهای آنها

آشتی با مخالفان جمهوری اسلامی بوده است. در بحران خاورمیانه یک اصل محوری آنها این بود که از مخالفان قطب متحد ایران حمایت کند. ضدیت آنها با بشار اسد، حمایت علنی از ناتو، حمایت علنی از ارتش آزاد سوریه که داعش نیروی اصلی آن بود، خواست تکرار فجایع سوریه در ایران با شعار "بعد از سوریه نوبت ایران است"، دفاع از دخالت ناتو در لیبی زیر لوای "تسریع پروسه سرنگونی"، دفاع از جریانات و باندهای مسلح توسط ناتو در لیبی تحت عنوان اینکه وجود مردم مسلح، انقلاب لیبی را حتی از مصر پیشروتر کرده است، دفاع از دخالت ناتو در حمله به موصل تحت عنوان مقابله با داعش و … تنها گوشه هایی از مجاهدتهای این جریان است. در کنار اینها همراهی با انواع جریانات اولترا راست و ضد مسلمان، ضد خارجی، در خارج کشور همگی بیان موقعیت این جریان در دنیای سیاست به عنوان بخشی از ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی است.

این جریان در خود ایران نیز با این استدلال که مخالفت با جمهوری اسلامی همه هست و نیست اوست، خود را با هر ارتجاعی همراه کرده است. دفاع از جنبش سبز و اعلام "کشتی نگرفتن با موسوی و کروی"، دفاع از هخا، دفاع از تحکرات قومی ال اهواز، بختیاری، ناسیونالیستهای ترک و …. و امروز اعلام رسمی حمایت از کمپین رضا پهلوی و لباس آزادیخواهانه پوشاندن به تن آن، اعلام اینکه هر کس به جمهوری اسلامی نه بگوید مورد حمایت این حزب است از زبان لیدر آن، دامنه جریانات راست و ارتجاعی مورد حمایت این جریان را بسیار فراتر خواهد برد.

برخورد این حزب به جنبشهای سیاسی، اختراع "جنبش خیابان" و توجیه امیال و سیاست و پرچم آنها، به نام "اکتیویستهای خیابان"، دفاع از شخصیتهای جنبشهای بورژوایی و ضد کارگر و ضد کمونیست، تئوری تراشی های من درآوردی و سطحی تقوایی در توجیه اینها، همگی گوشه و زوایای یک تغییر مکان اجتماعی جدی این حزب در یک پروسه تاریخی و قرار گرفتن کامل آنها در دل جریان راست پرو غرب است. در میان فعالین مورد دفاع این حزب از طیف "سرنگونی طلب"، باید ضرغامی "طرفدار چگوارا"، شیرین عبادی "طرفدار هفت تپه" و صدها نفر دیگر که جبر زمانه مجبورشان کرده با لباس کارگر پناهی و چپ افکار و سیاست دیروز خود را پیش ببرند نیز اضافه کرد.

همچنانکه اشاره کردم این حزب رسما اعلام کرده است در بلوکبندی های جهانی نیز کنار ناتو و دولتهای غربی و به عنوان یک حزب ضد بلوک شرق خواهد ایستاد و عملا هم همین راه را رفته اند.

ما قبلا مفصل در مورد مباحثات این جریان، پروسه سرنگونی و افق و آرمان آنها گفته و نوشته ایم. اینجا چند نکته را بسیار مختصر اشاره خواهم کرد.

از نظر حمید تقوایی انقلاب و سرنگونی یکی هستند و سرنگونی همان انقلاب و انقلاب همان سرنگونی است. تا جایی که به حمید تقوایی برگردد حق دارد. حمید تقوایی و حزیش خواهان سرنگونی هستند و این را انقلاب نام میگذارند. انقلاب آنها همان سرنگونی است. اما این انقلاب و سرنگونی با سرنگونی ای که طبقه کارگر خواهان آن است یکی نیست. حزب ما برای روشن کردن این ماجرا، برای روشن کردن نوع سرنگونی ما، "منشور سرنگونی" را به عنوان یک سند جدی خود منتشر کرد. تلاش ما برای سرنگونی از پایین و بر دوش و به رهبری طبقه کارگر و در حمایت همه اقشار محروم به شکلی است که در این پروسه طبقه کارگر بیشترین اتحاد و آمادگی در صفوف خود برای انقلاب کارگری را فراهم کند. ما طرفدار هر نوع "انقلابی" نیستیم. در دنیا هزاران انقلاب اتفاق افتاده است و یا نام انقلاب گرفته است که سراپا ارتجاعی، ضد کارگری و ضد کمونیستی بوده اند. ما انقلابیون انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگریم و سرنگونی جمهوری اسلامی قدم اول در این راه است.

اما انقلاب آقای تقوایی که همان سرنگونی است، با کودتای نظامی هم متحقق میشود. جمهوری اسلامی را میتوان با کودتایی درونی هم سرنگون کرد. میتوان با حمله نظامی آمریکا هم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد، چیزی که در دوره صدام در عراق هم اتفاق افتاد. جمهوری اسلامی میتواند در پروسه یک جنگ داخلی در میان دستجات مختلف بورژوایی و یا در یک جنگ فرسایشی با دخالت دول منطقه هم سرنگون شود. سرنگونی مورد دفاع آقای تقوایی با همه این اتفاقات هم میتواند متحقق شود. دفاع این جریان از هر "نه" ای به جمهوری اسلامی از سر سهو نیست بلکه عین استراتژی این حزب است. تمام مباحثات و تئوری های حمید تقوایی که به مواردی از آن در این نوشته اشاره کردم، در همین راستا است. معلوم است پرچم چنین انقلابی را فعال هر جنبش ناسیونالیستی، قومی و حتی فاشیستی هم میتواند بردارد. مشکل تقوایی این است که تلاش میکند به افکار و آرمانهای بشدت ناسیونالیستی خود لباس چپ بپوشاند. مشکل این است که میخواهد هم از اعتبار کمونیسم بخورد، هم از اعتبار تاریخی حکمت و حزبش بخورد و هم کنار دوستان و جنبش واقعی خود در میان

## کمونیست ۲۵۳

ناسیونالیستها باشد. اولی مانع است، مشکل و مزاحم است و همین حقیقت، بیشتر از هر چیز دیگری آرزوهای حمید تقوایی را پرت و پلا و حزبش را بی سر و ته نشان میدهد. این سرنوشت هر جریانی است که به اسم چپ در یک دوره پرتلاطم تلاش میکند پروژه یک جنبش راست را به سرانجام برساند. خانه تکانی امروز این حزب برای برداشتن موانع این راه است. اما تا زمانی که خود را از قید منصور حکمت و کمونیسم کارگری رسما و علنا رها نکرده اند، این مشکل پابرجاست و راست به راحتی کارت عضویت در کلوپ خود را به آنها نخواهد داد.

**آنتهای یک خانه تکانی**

امروز این جریان یک خانه تکانی کامل را پیش برده است، سازمان و نیروی خود، موازین و اصول سازمانی و… را نیز برای خانه تکانی از چپ کامل کرده است. بحثهای اخیر آنها در جریان تعلیق یک عضو کمیته مرکزی و مباحثات متعاقب آن در توجیه این اقدام غیر قانونی، همگی جنبه های دیگر پدیده ای است که دیگر مطلقا شباهتی در هیچ زمینه ای با گذشته خود ندارد.

تابلوی "حزب کمونیست کارگری" بر دروازه حزب حمید تقوایی تابلوی بی مسمایی بیش نیست. حزب آقای تقوایی در هیچ دوره ای کمونیسم کارگری را نمایندگی نکرده است. بعلاوه کمونیسم کارگری، عنوان بی مسمایی بر پیکر گرایشی حاشیه ای در حزب دوره حکمت است که بعد از مرگ حکمت و انشقاق در آن و جدایی ما و تشکیل حزب حکمتیست، زیر تابلوی کمونیسم کارگری باقی ماند. اینها نماینده گرایش عقب مانده چپ پنجاه و هفتی ایران که قبله نمای آن مخالفت با اسلام و اسلامیت جمهوری اسلامی با یک "سکولاریسم" سطحی و نیم بند اند. این واقعیت و جا گذاشتن این گرایش با نام و مهر و نشان حزب کمونیسم کارگری، به حمید تقوایی و همراهان قدیم و جدید او امکان داد، از اعتبار حزب دوره حکمت بخورند، از آن سو استفاده کنند، لباس آن را بر تن کنند، با حکمت عکس بگیرند و تلاش کنند یک جریان ناسیونالیسم ایرانی پرو امریکا را در بازار سیاست به فروش برسانند. همزمان پراتیک ضد کارگری و بورژوایی این حزب، سنت و فرهنگ عقب مانده و غیر کارگری این حزب، پروژه های مشمنز کننده و عجیب و غریب این جریان، دستمایه و هیزمی مناسب برای مخالفان تاریخی ما بود که علیه کمونیسم و شخص منصور حکمت و جریان ما تبلیغات ضد کمونیستی کنند.

اما امروز این دیورها فرو ریخته اند. جهان با یک اعتراض همگانی علیه فقر و بی عدالتی، دوره ای جدید را رقم زده است و جامعه ایران نیز تحولاتی جدی را از سر گذرانده است. کارگر و کمونیسم در این جامعه به پدیده ای جدی در سیاست تبدیل شده است و نیاز به مارکس و حکمت در سیاست ایران و برای پیروزی طبقه کارگر و کمونیستهایش روی میز آمده اند. حزب آقای تقوایی بیش از پیش نه تنها رسوا که به عنوان پدیده نامربوط و ضد کمونیسم حکمت در میان فعالین کمونیست در این جامعه شناخته شده است. بعلاوه حزب حکمتیست(خط رسمی) به عنوان امتداد یک خط سیاسی و پراتیکی، با اتصال کامل به تاریخ خود، به اتحاد مبارزان کمونیست، به حزب کمونیست ایران در دوره حکمت و همچنین حزب کمونیست کارگری، امروز در سیاست ایران شناخته شده است. اکنون سالهای زیادی است که گرد و غبار و دود و اغتشاش فکری و سیاسی ناشی از توهم به حزب آقای تقوایی که تابلوی حزب کمونیست کارگری را بر جریان خود داشت، در بیرون جمع حاشیه ای آنها، هوا رفته است.

همزمان پولاریزاسیون جامعه ایران همه احزاب سیاسی، گروه و جریانات و حتی اشخاص را وادار کرده است، زبان عاریه ای خود را کنار گذاشته و سلیس و روشن از جنبش و طبقه خود دفاع کنند. در این کارزار حزب آقای تقوایی امروز دیگر لباس عاریه ای گذشته اش بیش از اینکه کمک کننده باشد، مشکل ساز است و در این خانه تکانی که سالها است شروع کرده است، بیش از اندازه به تنش گشاد و بی تناسب است.

نقد گوشه هایی از مواضع حمید تقوایی و حزب منصوب به کمونیسم کارگری که به آن اشاره کردم و نقدهای گذشته جریان ما در این پروسه تاریخی، سیر دگرذیسی این جریان و قرار گرفتن کامل و بی اما و اگر این حزب در حاشیه جنبش پرو غرب ناسیونالیسم ایرانی را نشان میدهد.

۰۱ آوریل ۱۴۰۲

\*\*\*

## اول مه تنها روز اعتراض به جمهوری اسلامی و خواست های صنفی نیست!

روز اعلام وجود طبقه کارگر، روز اعلام قصد رهانی بشر توسط این طبقه است

مصاحبه مصطفی اسد پور با کورش مدرسی



این متن ادیت شده مصاحبه تلویزیون پرتو با کورش مدرسی است که در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۸۶ (۱۳ آوریل ۲۰۰۷) پخش شده است. متن اصلی این گفتگو از طریق سایت حزب و سایت تلویزیون پرتو قابل دسترس است.

**مقدمه کمونیست ماهانه:** نوشته همراه همچنانکه در ابتدا آمده است متن پیاده شده مصاحبه تلویزیون پرتو باکوش مدرسی در مورد اول مه است. این مصاحبه در فروردین سال ۱۳۸۶ انجام گرفته و اکنون که به استقبال اول مه میرویم، این مصاحبه را با توجه به نکات مهم و ارزشمند آن در این شماره کمونیست ماهانه یک بار دیگر منتشر و کارگران، فعالین کارگری و کمونیستها را به خواندن آن دعوت میکنیم.

**مصطفی اسدپور:** ۱۱ اردیبهشت روز جهانی طبقه کارگر نزدیک می شود. تحرک و تدارک در میان جمع های کارگری شکل گرفته است. مسئله این است که اتحاد طبقه کارگر می تواند اوضاع را عوض کند و دنیای بهتری را بجای آن بنشاند. فضای سیاسی ایران تشنه چنین مناسبت و روزی است و تمام آن چیزی که اول ماه مه با آن متجلی می شود یعنی قدرت نمایی، تشکل و آلترناتیو کارگری است. اول ماه مه را باید با چه دیدی نگاه کرد؟ مردم باید چگونه برای آن آماده شوند؟

**کورش مدرسی:** بسیاری از اوقات اول مه را با یک اکسیون علیه جمهوری اسلامی یا روز اعلام مطالبات صنفی طبقه کارگر یکسان میدانند. اما اول مه بسیار فراتر از این است. اول ماه مه روز طبقه کارگر است، در واقع مثل نوروز طبقه کارگر است. روز اعلام همبستگی طبقه کارگر در سطح جهانی است. روزی است که طبقه کارگر هویت خود را در تمایز از تمامی طبقات و اقشار دیگر به تصویر می کشد. روزی است که طبقه کارگر اعلام می کند که جامعه را می شناسد و تفاوت خود را با بقیه طبقات تشخیص می دهد. اعلام میکند که می داند در دنیای امروز منشاء ثروت طبقه کارگر است و در عین حال طبقه ای است که از حاصل دسترنج خود محروم است. طبقه کارگر در اول مه اعلام می کند که آگاه است که بر جامعه نظام بردگی مزدی حاکم است و طبقه کارگر بردگان جهان امروز ما هستند. در این روز طبقه کارگر اعلام میکند می خواهد از قید این بردگی آزاد شود و همراه خود کل جامعه را رها کند. اول ماه مه طبقه کارگر باید اعلام کند به حقیقت جامعه امروز واقف است، خود و جامعه اش را به خوبی می شناسد. بر اتحاد جهانی طبقه کارگر آگاه است و تصمیم دارد که دنیا را تغییر دهد.

درست است که در جامعه اختلاف زده، فلاکت زده ایران اول مه بلاواسطه به رودروئی با جمهوری اسلامی کشیده میشود. اما اول مه فقط روز مبارزه با جمهوری اسلامی نیست بلکه روز مبارزه با کل اردوی بورژوازی در ایران و در سطح جهانی است. هدف اول مه حمله به نقطه اشتراک تمام بورژوازی در سطح جهان یعنی زیر نورافکن قرار دادن اعمال بردگی مزدی بر طبقه کارگر است. روز اعلام قصد طبقه کارگر برای رهایی بشریت است. باید اول مه را به این عنوان گرامی بداریم و به عنوان آن را سنت کنیم و به روزی تبدیل کنیم که تعداد هر چه وسیعتری از طبقه کارگر را دور هم متحد کنیم.

**مصطفی اسدپور:** شما به توصیفات زیادی اشاره کردید. اما وقتی به طبقه کارگر در ایران نگاه می کنید با ضعف های زیادی رو برو است. کارگر پراکنده، کارگر گرسنه، تحت فشار، کارگری که نمی تواند گلیم خودش را از آب بکشد. فاصله بین توصیفات شما از طبقه کارگر و موقعیت موجود شکل یک دره را بخود گرفته است. آیا بحث شما بر سر یادآوری آرمانخواهی است یا اینکه یک معنای واقعی و عملی برای طبقه کارگر در آن وجود دارد؟ منظور شما از این توصیفات چی است؟

**کورش مدرسی:** فاصله و دره ای که به آن اشاره میکنید واقعی است. دره میان موقعیت ایزکتیو طبقه کارگر و قدرت عملی او در صحنه جامعه. طبقه کارگر نه تنها در ایران که در دنیا شریان حیات جامعه را در دست دارد. برای لحظه ای تصور کنید که کارگر برق، نفت، نانوائی ها، اتومبیل سازی و غیره.. تصمیم بگیرند که کار نکنند، جامعه می خوابد. تولید ثروت متوقف میشود. خانه ای ساخته نمیشود، ماشینی به حرکت در نمی آید. بورژوازی

می کنید زیاد رایج نیست. گفته می شود که کارگر جمع شود و اعتراض خودش را به جمهوری اسلامی بیان کند یا خواسته های کارگری و کشمکش با اداره کار و غیره را مطرح کند. آیا اینجا یک نوع دوگانگی بین چیزی که شما می گوید با انتظاری که از کارگر در اول ماه مه است بوجود نمی آید؟

**کورش مدرسی:** بنظر من نه. موضوع بر سر محدود دیدن یا وسیع دیدن مسئله است. چیزی که من گفتم اعتراض به فلاکت روزمره طبقه کارگر را شامل می شود. مبارزه علیه فلاکت، مبارزه برای شرایط کار بهتر، مبارزه برای بیمه بیکاری مبارزه هر روزه ما و از جمله مبارزه ما در اول مه هم هست. اما ماه مه یک هدف دیگر دارد. اتحاد طبقه کارگر حول هویت طبقاتی خود. اگر مطالبات محلی را محور قرار دهید کارگر انگلیس که فلاکت زده نیست چرا باید با طبقه کارگر ایران اتحاد اعلام کند. یا طبقه کارگر فلاکت زده ایران چرا باید با طبقه کارگر انگلیس و چین که اتفاقا این روزها درآمد آن به یمن رشد سرمایه داری بالا می رود همبستگی اعلام کند. من بحث این است که اعتراض به وجود فقر و فلاکت و ستم و اختناق بخشی از این اول ماه مه است، محصول است نه معنی اول مه. جنبش هایی در این جامعه هستند که می خواهند طبقه کارگر در چهارچوب محدودی به میدان بیاید. کسانی هستند که میخواهند برای نمونه به احمدی نژاد فشار آورد که رفسنجانی سر کار بیاید، یا میخواهند طبقه کارگر به میدان بیاید به شرطی که با ضعیف کردن جمهوری اسلامی و بورژوازی سراسری، بورژوازی محلی و قومی و تحصیلکردگان عقب مانده آن را به قدرت نزدیک کند. بورژوا های کرد و ترک و عرب و غیره را به قدرت نزدیک کند، به فدرالیسم و یا به مشروطه شان برسند. همه اینها از اعتراض کارگر به جمهوری اسلامی در اول مه خوشحال میشوند به شرطی که هویت طبقاتی این طبقه عروج نکند. شرط میبندم عبدالله مهدی و عبدالله اوجالان هم در این روز به کارگران پیام میدهند. بحث من بر سر این است که ما میخواهیم طبقه کارگر به میدان بیاید بشرطی که اعلام موجودیت خود را در سطح جهانی به کرسی بنشانند. در چنین حالی است که مبارزه علیه پایین بودن دستمزدها، اخراجها و بیکار سازی ها تقویت میشود. بحث تناقض نیست، بحث محدود کردن و باز کردن یک دریچه بروی کارگر است. بحث باز کردن ذهن جامعه است بروی موجودی که در جامعه است که محروم است و می تواند این جامعه را نجات دهد.

همه روزها باید علیه دستمزد و سرکوب و اختناق مبارزه کرد منجمله اول ماه مه. منتها اول ماه مه مستقل از هر چیز اعلام خودشناسی طبقه کارگر و اعلام حضورش به کل جامعه و کل بورژوازی در پوزیسیون و در اپوزیسیون است. از بورژوازی که در عراق در قدرت است تا بورژوازی که در فرانسه و چین قدرت دارد. طبقه کارگر باید اعلام کند که خود و جامعه اش را می شناسد. اعلام کند که شمارش معکوس عمر بورژوازی آغاز و افق رهایی انسانیت پدیدار گشته است.

**مصطفی اسدپور:** می گویند اول ماه مه هر سال مستقل از همه خاصیت ها و معانی و مفاهیم طبقاتی که با خود دارد، مهر زندگی آنروز طبقه کارگر را هم با خود دارد. طبقه کارگر ایران با مسئله جنگ و آلترناتیو جنگی در منطقه روبرو است. فکر می کنید اول ماه مه امسال چه مهری را از مصاف های امروز طبقه کارگر ایران بر خود دارد؟

**کورش مدرسی:** هر بخشی از مردم یا هر بخشی از طبقه کارگر، به هر دلیلی، که جمع شوند خواست آن روز شان را بیان می کنند. حتما به جنگ و به فضای نظامی و ماجراجویی اعتراض می کنند. همه این کارها را باید بکنند. منتها اینجا من بر فلسفه اول ماه مه تاکید می گذارم. به نظرم این دوره خدمتی که کمونیسم ما می تواند به طبقه کارگر و جنبش رهایی بشر کند این است که معنی و مضمون واقعی اول ماه مه را جلو بگذارد.

اگر اول مه سی هزار نفر از کارگران صنایع کلیدی کشور در تهران مستقل از رژیم دور هم جمع شوند و اعلام کنند که ما طبقه کارگر هستیم، علیه بردگی مزدی هستیم، ما همبستگی خودمان را با کل طبقه کارگر در سراسر جهان اعلام می کنیم، ما شرم داریم که جهان پر از این همه ثروت و در دست عده معدودی متمرکز است و بشریت محروم از این ثروت است، اعلام کنند که طبقه کارگر رسالت رهایی بشریت را بر عهده دارد و یک کلمه هم راجع به دستمزد و ... چیز دیگری هم حرف نزنند، فردای آن روز صحنه مبارزه طبقه کارگر با رژیم در مورد جنگ، دستمزد، اخراج و بیکاری ها کلا به نفع طبقه کارگر تماما عوض می شود.

می خواهم بگویم که طبقه کارگر وجود و حضورش در جامعه به اسم خودش کل معادلات را عوض می کند.

این را باید مینا قرار داد و اتفاقا طبقه کارگر را هم دقیقاً بر این اساس میشود متحد کرد. و گرنه اگر شما علیه بیکاری مبارزه

**مصطفی اسدپور:** فراخوانی که شما در رابطه با اول ماه مه مطرح

**اول مه تنها روز...**

می‌کنید ممکن است کسی که شاغل است با شما نیاید. اگر علیه دستمزد پایین مبارزه می‌کنید کارگری که دستمزد بالا دارد ممکن است به اعتراض شما نپیوندد. اگر علیه بستن نساجی‌ها اعتراض کنید کارگر نفت اعتراض شما را به خود مربوط نمی‌داند. چیزی که به طبقه کارگر مربوط است واقعیت وجود طبقه کارگر بعنوان برده مزدی، خالق ثروت و محروم از ثروت و ناجی بشریت در این دنیا است. و حول این سیاست است که بخش وسیعی از طبقه کارگر را می‌توان جمع کرد. چشم طبقه کارگر را باید بروی واقعیت وجودی باز کرد و از آن طریق باید نشان داد که چرا دستمزدها پایین است، چرا بیکاری هست، چرا کارگر نفت باید از کارگر نساجی حمایت کند، کارگر ایران خودرو باید از کارگر نفت حمایت کند، همه باید با هم متحد باشند و غیره.

در غیر این صورت به سندیکالیستی تبدیل خواهیم شد که در اوج قدرتش در کشورهای غربی نتوانست و نمیتواند حتی حقوق کارگران در چارچوب نظام بردگی مزدی دفاع کند. بورژوازی هنرش تفرقه میان کارگران است.

**مصطفی اسدپور:** شما اگر در میان محافل و رهبران کارگری حضور داشتید که الان فکر می‌کنند که اول ماه مه را چکار کنند و حول چه خواسته‌هایی جمع شوند، چه چیزهای مهمی را برای برگذاری یک اول ماه مه پیروز روی میز آنها پیشنهاد می‌کردید؟

**کورش مدرسی:** تصمیم‌گیری در مورد اشکال اول ماه مه کار خود این رهبران در محل است. تناسب قوا بشدت متفاوت است. وضعیت اتحاد در صفوف طبقه کارگر بشدت متفاوت است. بیشتر از من یا هر کس دیگری رهبران و سازماندهندگان کمونیست طبقه کارگر میتوانند در مورد شکل خاص اعتراض در هر محیطی اظهار نظر دقیق بکنند. اما اگر من با همچنین جمعی رو برو شوم اول تلاش می‌کنم که بر سر هدف اول ماه مه نظرمان یکی شود. اگر بر سر این توافق کنیم آنوقت می‌توان خیلی کارها کرد. می‌توان مجمع عمومی در کارخانه‌ها گرفت. می‌توان تصمیم گرفت که بمناسبت اول ماه مه سوت کارخانه‌ها و پالایشگاه‌ها را بصدا درآورد. می‌توان تصمیم گرفت که روز اول ماه مه، چراغ

های وسایل نقلیه عمومی توسط کارگران و رانندگان روشن نگه داشته شوند. می‌توان تصمیم گرفت محلات کارگری را در این روز چراغانی کنیم. می‌توان جشن‌های بزرگی را در این روز در گردشگاه‌ها سازمان داد و جمع شد و در آن به وضعیت طبقه کارگر در سطح دنیا و در سطح ایران و رسالتی که به عهده دارد و کاری که از دستش ساخته است، بپردازیم. می‌توانیم محافلی بگذاریم که در آن ادبیات کمونیستی، کارگری و سوسیالیستی مطالعه کنیم. می‌توانیم ذهنیت و خودآگاهی را در طبقه کارگر گسترش دهیم. و همه اینها اعتراض مستقیم به جمهوری اسلامی است.

در کل، اشکال فعالیت به شدت متنوع است. پیروزی اول ماه مه تنها با شاخص اینکه چند نفر شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی؛ سر دادند تعیین نمی‌شود، این شاخص درستی نیست. شاخص این است که بعد از اول ماه مه طبقه کارگر به وجود خودش و جامعه به وجود طبقه کارگر آگاه تر شده است یا نه. از سوت کارخانه‌ها تا چراغانی و جشن تا رایگان کردن وسایل نقلیه عمومی و از مطالعات مارکسیستی و کمونیستی در محافل کارگری و تا جمع شدن در گردشگاه‌ها و غیره، خود طبقه کارگر و جامعه را متوجه یک موجودیت طبقاتی میکند که فردا نمی‌توان به آسانی از کنار آن گذشت و فراموشش کرد. در هر بعدی که این هدف متحقق شود به همان میزان صحنه رودروئی طبقه کارگر با بورژوازی از نو چیده خواهد شد.

**مصطفی اسدپور:** همیشه در چنین جمع‌ها و با شنیدن چنین حرفهایی کسانی پیدا می‌شوند که می‌گویند "نمیشود کاری کرد، شما وضعیت را نمی‌شناسید، اوضاع خرابتر از این حرفها است، عقل مردم و کارگر کمتر از اینها می‌رسد، پراکنده تر اند، مسلمان تر اند،" همه اینها را جلو شما می‌گذاریم. اول ماه مه امسال روی برگه سفیدی برگزار نمی‌شود. وضعیت امروز نه بعنوان تهییج بلکه بعنوان واقعیتی که می‌تواند برای طبقه کارگر ایران باشد، توضیح شما چی است؟

**کورش مدرسی:** کارگر چه سفید باشد چه سیاه، چه ترک، فارس، کرد، ارمنی باشد یا زن یا مرد هر چیز دیگری اتفاقاً معنی کارگر بودن می‌فهمد. این واقعیت زندگی طبقه کارگر است و تئوری لازم

ندارد. دانش عجیبی نمی‌خواهد. کسانی دنیا را پر از رمز و راز قومی، مذهبی، جنسی و غیره کرده‌اند، گرد و خاکی به پا کرده‌اند که کارگر واقعیت ساده را نبیند. حرفی که کمونیست‌ها میزنند سر راست‌ترین و ساده‌ترین حقیقت زندگی است. کسانی که فکر میکنند کارگر فقط دستمزد و ساعت کار را میفهمد یا شعور فردی کارگر را دست کم میگیرند و یا نمیخواهند در ورای گرد و خاک کارگر چیزی را ببیند. معلوم است که اول ماه مه روی یک صفحه سفید برگزار نمیشود. و اتفاقاً مشکل هم همین است. اگر صفحه سفید بود توضیح حقیقت طبقاتی جامعه سادترین کار دنیا بود. کاغذ سفید نیست چون عده‌ای ذهنیت طبقه کارگر را به فارس و کرد و ترک و زن و مرد و شاغل و بیکار و غیره تقسیم کرده‌اند. اگر کسی این نمیشود‌ها را تحویل من بدهد در جواب می‌گویم که رفیق خوب اتفاقاً اول ماه مه ابزار مقابله با همین نتوانستن‌ها و نشدنی‌ها است. ابزار شکستن حصارهای مذهبی، قومی، جنسی، ملی است. و طبقه کارگر را در سراسر جهان به هم میبافد و یکپارچه می‌کند.

امسال حتی اگر شاهد دست از کار کشیدن دو تا کارخانه هم باشیم این مبنایی برای دست از کار کشیدن کارگران کارخانه‌های بیشتری در سال آینده خواهد بود. بالاخره کار را باید از یک جایی شروع کرد. یا اینکه باید تصمیم بگیریم که برده ایم و برده داری سهم ماست. در جامعه همیشه میان بردگان هم کسانی پیدا میشوند که فکر میکنند که در دنیا یک عده ارباب‌اند و عده دیگر برده. و باید دست ارباب را بوسید تا از نان خوردن نیفتیم. در مقابل، یک عده از برده‌ها هم همیشه گفته‌اند که حق ما بیشتر است و علیه برده داری ایستاده‌اند. این وضعیت را کارگرانی می‌توانند عوض کنند که تصمیم گرفته‌اند این ذلت و تقسیم‌بندی را نه برای خودشان و خانواده‌هایشان و نه برای هیچ بخشی از جامعه قبول نکنند.

**فروردین ۱۳۸۶ - آوریل ۲۰۰۷**

## کمونیستها و پراتیک پوپولیسته

بینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از ساختن تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا طفره می‌رود، زیرا این امر را اساساً به معنای ملموس و عینی کلمه عمل انقلابی در نظر نمی‌گیرد و لذا هر کس به فوریت خواهان سازمان دادن طبقه کارگر در حزب مستقل طبقاتی‌اش باشد، هر کس بر آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی‌اش (یعنی منافع سوسیالیستی‌اش) بمتابه یک کار مبرم و روزمره سازمانی اصرار ورزد، از جانب پوپولیسم چنین پاسخ می‌گیرد که: “این کار آرام سیاسی است!” شگفت‌انگیز است که سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتاریا و گرفتن قدرت سیاسی – امری که دهها سال است به تعویق و تاخیر افتاده است – برچسب “کار آرام سیاسی” بخورد! نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار کمونیستی این است که پافشاری بر فوریت بخشیدن به کار سوسیالیستی (اعم از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر) بر چسب ولونتاریسم و اراده‌گرایی می‌خورد. کار سوسیالیستی برای پوپولیسم در تحلیل نهائی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد، به درجه‌ای از رشد جنبش خودبخودی طبقه کارگر منوط و موکول میشود. در این دیدگاه جنبش سوسیالیستی اصولاً بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمیشود و صرفاً به قطب مخالف جنبش “خودبخودی” تبدیل میشود. در اینجا این واقعیت فراموش میشود که جنبش “خود بخودی” پرولتاریا هر قدر هم خودبخودی باشد، دیگر عصیان بردگان که نیست! این جنبش طبقه‌ای است که در هر مقطع بر زمینه نظریات موجود و در دسترس خود، اشکال ابتدائی حرکت به خود می‌گیرد و به راه می‌افتد.

جمع‌بندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶، ۲۰ مرداد ۱۳۶۲

## کمونیسټ‌ها

**منصور حکمت**

**مقدمه**

ادبیات کمونیسم کارگری حجم عظیمی است که به عنوان ابزار کار کمونیست ها حیاتی است. همچنانکه کاپیتال مارکس، مانیفست، چه باید کرد و خیلی از مباحث مارکسیستی و کمونیستی تاریخ گذشته تا به امروز. منظورو اشاره من در اینجا مطالب پایه ای کمونیسم کارگری نیست. اشاره من مشخصا به استنتاجات عملی این دستاوردها است. پراتیک کردن آن با قلم و زبان و بیان و ساختن و ساختن است. بیان حقیقت و تحلیل و تفسیر بجای خود، حرف بر سر تبلیغ و ترویج و تهییج و آژیتاسیون و حرکت در آوردن است. شوراندن زحمتکشان برای بدست آوردن حقی است که گرفته شده. برای گرفتن قدرتی است که غصب شده، برای درمان دردها و زخم هایی است که کمر اکثریت طبقه ی ما و محرومان را خم کرده است. پروپاگاندا و تبلیغات مذهبی و الهیون و اقلیت مفتخور بالا همواره اکثریت پایین را به تحمل و صبر و حوصله دعوت و تسکین می دهند. اما کمونیست ها پزشکانی هستند که زخم ها را درمان و کمرهای خم شده را راست می کنند برای زندگی کردن و پیش رفتن و به دست آوردن و خوشبخت شدن...

این شیوه و راه پیشروی بشر را در لابلای تک تک کلمات و جملات در مباحث زیر می بینید و می خوانید.

احساس من این است که مبلغین کمونیست را هر وقت حتی نوشته هاشونو می خونید وجودشان را حس می کنید. انگار مارکس در میان کارگران نشسته و از کار مزدی و ارزش اضافه براشون حرف می زنه. وقتی لنین را می خوانی احساس می کنی او با بدن خم شده و دستهای باز جمعیت عظیم کارگران را علیه ستم و تبعیض می شوراند. وقتی حکمت را می خوانی احساس می کنی پشت میکروفون ایستاده و با استین هایی که بالا زده با شیوا ترین بیان کارگران را تبلیغ و تهییج کرده و دشمنانشان را به باد انتقاد بیرحمانه گرفته و تحقیر می کند و اعتماد به نفس و قدرت و اراده ی رفتن به پیش را می دهد. در لابلای کلمات نوشتاری و گفتاری شان انسان هایی می بینید که همیشه در حال حرکتند، در حال رفتن اند. خستگی نمی شناسند و هیولای دشمن کارگران را به چالش می کشند و پشت شان را می لرزانند.

شاید کس با کسانی فکر کنند این ها داده های ما هستند و کادرها و مبلغین حزب بر تئوری، تبلیغ، ترویج، آژیتاسیون، تهییج، سازماندهی و سبک کار کمونیستی احاطه دارند. من نمی گویم اینجور نیست اما در عین حال بر این باورم که هیچوقت از آن ها بی نیاز نبوده و نیستیم.

ما در تجربه کاری در کار ارتباط و متحد کردن و سازمان دادن همیشه خود را نیازمند این ادبیات و زبان و بیان و تبلیغ و ترویج و تهییج دانسته و می دانیم. متوجهیم که امر آموزش و پرورش و افتاع کمونیست هایی که به این حزب روی می آورند چقدر حیاتی است. فهمیده ایم که امر پلمیک و آموزش و افتاع کمونیست هایی که به حزب روی می آورند شرط اساسی بارآوری و تعمیق فکری و سیاسی این انسان ها است. کسانی که می دانند چگونه تبلیغ کنند، صریح نقد کنند. با زبان ساده و اقناعی حرف بزنند و بروند با همان زبان و با همان استدلال های روشن و صریح و تعجیل و جدیت توده های اطراف خود را آموزش دهند و بار بیاورند و قانع کنند و سازمان بدهند.

ماعمیقاً معتقدیم که باورهای کمونیسم کارگر را هر کمونیستی بتواند با عزمی جزم و با بیانی تیز و تعرضی پراتیک کند، نه چند نفر بلکه، می تواند توده های عظیمی از زحمتکشان را حرکت در آورد. کمونیست هایی که از همه عصبانی تر، از همه عجول تر و از همه مصمم تر دردها را می شکافند و از دل آن عزم و اراده و توان بیرون می کشند.

بعلاوه و با فرض درک و فهم مسایل که حیاتی است، احساس این که هر بار قلب انسان به درد می آید، نمی تواند آرام بگیرد. نمی تواند بخوابد. نمی تواند جنگ امروز را به فردا بیندازد. نمی تواند جلو خشم و عصبانیت خود را بگیرد...

شکی ندارم این احساس همه ی کمونیست های واقعی است و همه کمونیست های متعلق به حزب و جنبش ما است.

بیان دردها را گاهی شاعری بهتر از ما به تصویر می کشد. اما تفاوت ما کمونیست ها با شعرا و مبلغین مذهبی و تحلیلگران و مفسران زبده ی طبقات دارا در این است که کار ما فقط بیان

## درباره تبلیغ و تهییج کمونیستی



واقعیت ها نیست، تغییر واقعیت ها است. بیرون کشیدن توده های میلیونی از زیر آوار خرافات و تسلیم و صبر و تقدیر است. آنتی تز آنها است. ما فریاد می زنیم که طبقه کارگر و زحمتکشان در مکان واقعی خود قرار ندارند. باید جایشان را عوض کنند. باید طعم آزادی و برابری و خوشبختی را بچشند. و باید برای آن بجنگند. آن ها مردم را به تسلیم و رضا دعوت می کنند و ما مردم را علیه تسلیم و رضا و موقعیت تحمیلی می شورانیم.

با این مقدمه، توجه کارگران کمونیست و همه ی کمونیست های کارگری ایران را به متن زیر از ادبیات منصور حکمت در باره تبلیغ جلب می کنم. جدا کردن بخش های مختلف این بحث زیر تیترهای معین کار من است. اصل مطلب شفاهی بوده و در چند دوره و نوبت بیان شده است. برای سهولت کار، بخش های مختلف و پراکنده ی بحث، تقسیم بندی و تیتر گذاری و خلاصه نویسی شده است. کسی که بخواهد کل مطلب را بخواند به سایت حکمت زیر تیتر (تبلیغ و تهییج کمونیستی، بحثی در یک سمینار در سال ۱۳۶۶) که تمام مبحث و بیش از ۴۰ صفحه است، مراجعه کند.

**مظفر محمدی اول آوریل ۲۰۲۱**

\*\*\*

**خلاصه و منتخبی از مباحث حکمت در باره تبلیغ و تهییج کمونیستی**

**مخاطب تبلیغ**

مخاطب حزب کمونیست ایران بنا به تعریف طبقه کارگر است. مخاطب تبلیغات ما طبقه کارگر است با همین کلیّت خودش. منتها تقسیم‌بندی‌ای ظاهراً بوجود آمده که به جای اینکه از طبقه کارگر حرف بزنند دارد یک دسته‌بندی در طبقه کارگر میکند و دو بخشش را در مقابل هم قرار میدهد. رهبران – توده‌ها یا طیف سوسیالیست و توده‌های طبقه. اینکه بگوییم «مخاطب ما توده‌های طبقه کارگرند» یک معنی تلویحی دارد یعنی بخشهای عقب مانده. توی چپ اینطوری حرف میزنند دیگر. وقتی رهبران یا پیشرو را از طبقه کارگر جدا میکند به مابقی آنها میگوید توده طبقه کارگر و لاجرم معنیش این است که بخشهای عقب مانده. من میگویم ما این تقسیم‌بندی را فکر میکنم نباید اینجا بکار برد. ما باید با طبقه کارگر حرف بزنیم. طبقه کارگر یک موجودیت داده و جمعیت شناسانه‌ای دارد. آنجا هستند و یک نوعی زندگی میکنند و آدمهای معیّتی اند. یک موجودیت تاریخی دارد که آن موجودیت را باید برای خود آن طبقه معنی کرد. نقش دارد در اینکه تجسم ما از مخاطب ما کی هست. اگر ما فقرا و پا برهنه‌ها و غیره را مخاطب قرار دهیم هنوز طبقه کارگر را مخاطب قرار نداده‌ایم. طبقه کارگر را بعنوان آنتی تز بورژوازی در جامعه مخاطب قرار بدهیم معنی متفاوتی دارد با اینکه فرض کنید توده‌های طبقه را بعنوان آنتی تز رهبران طبقه مخاطب قرار بدهیم.

من میگویم تفکیک اینکه مخاطب ما توده‌ها هستند یا رهبرانند، توده‌ها هستند یا قشر پیشرو است، تفکیک مناسبی نیست. بعنوان یک حزب کمونیستی ما وظیفه داریم طبقه کارگر را در کلیّت خودش مخاطب قرار بدهیم و اصلاً بیشتر تبلیغات ما خطاب به طبقه کارگر است. حتی خطاب به اقلشار دیگر هم ما تبلیغات داریم، ولی موضوعی که می‌خواهیم اصلاً روی آن تأثیر بگذاریم اساساً طبقه کارگر است در کلیّت خودش. این تأثیر میتواند این باشد که رهبران بهتر رهبری کنند و توده‌ها بهتر صف بکشند و بسیج شوند. به هر حال ما به هم‌شان کار داریم. وقتی میگوییم طبقه، نمیتوانیم بگوییم پیشروان طبقه یا طبقه. میتوانیم بگوییم پیشروان طبقه یا توده‌های طبقه. ولی نمیتوانیم بگوییم مخاطب ما پیشروان طبقه است یا طبقه کارگر بطور کلی. بنظر من طبقه بطور کلی دیگر آنتی تزش بورژوازی است بطور کلی. یعنی ما یک موقعیت اجتماعی و انسانهایی در یک موقعیت تولیدی معین را باید مخاطب قرار بدهیم. اینها میتوانند از نظر سیاسی پیشرو باشند میتوانند پیشرو نباشند، ولی به هر حال ما باید برای هر دوشان حرف داشته باشیم.

برای مثال یک بخشی از تبلیغات ما کندن کارگران از خرافات مذهبی است. بالاخره این کار را باید بکنیم. اگر حزب کمونیست این کار را مداوماً نکند نمیتواند اسم خودش را بگذارد حزب کمونیست. ولی ممکن است فوراً به شکلگیری یک طیف سوسیالیست رادیکال

## ۱۵

در جامعه خدمت نکند، فضای عمومی مناسبی را برای کمونیسم بوجود بیاورد، ممکن است طیف توده‌ای هم رشد بکند و پا بگیرد برای اینکه خودش جرأت و شهامت این مبارزه را با مذهب نداشته باشد برای مثال. ما میکنیم او استفاده میکند. در خود کردستان این را نشان میدهد، ما با خرافات مبارزه میکنیم حزب دمکرات به خودش چهره آبرومندتری میدهد چون او هم میتواند این حرف را بزند. به هر حال این یک به یک نیست.

درست است وظیفه حزب ما پرورش طیف کارگر رادیکال سوسیالیست هست در این دوره و تبدیل کردنش به رهبر جنبش کارگری ولی عیناً نمیشود گفت از طریق تبلیغات باید این کار را بکنید. این یک رابطه پیچیدهتری را با این قشر در بر میگیرد.

یک گرایش کمونیستی در کارگرها وجود دارد که از یک کمونیسم مستقل و یک نقد مستقل به جامعه سرمایه‌داری حکایت میکند، رهبرهای عملی هم هستند، بنظر من اقلیت هم نیستند. اتفاقاً تا آنجایی که جنبش کارگری را در تحرکش بخواهید حساب بکنیم اکثریت را تشکیل میدهند در به حرکت در آوردن جنبش کارگری. کم هم نیستند ۳۰۰- ۴۰۰ تا خیلی کم است از اینها خیلی بیشتر است

آخر فقط ۷۰۰۰ واحد صنعتی کارگاه بالاتر از پنجاه نفر فقط در یک استان ایران هست. توی هر کدام از اینها یکی از اینها نیست؟ خُب حتماً هست. صحبت از چندین هزار رفیق کمونیست است که همین الان خودش را کمونیست میدانند و همین الان خودش را چپ میدانند، همین الان فکر میکند سوسیالیسم راهش است و کارگرها باید حکومت کنند

کارگرانی که با هر شناختی خودشان را کمونیست میدانند. میگویند من کمونیستم، اینطور نیست که بگوید من میهن پرستم. از او بپرسید عقیده‌ات چه است میگوید کمونیستم، و همین. به همین دلیل هم میگوید سرمایه‌داری را باید از بین برد و کارگرها باید حکومت کنند. کارگری که یک بخش چهارش این است. یکی اینکه تصویر بی تحقیفی از سوسیالیسم دارد، من میگویم به این عنوان ابهامی پیش نمی‌آید. چرا باید از ۳۰۰- ۴۰۰ نفر حرف بزنیم؟ چرا باید مخاطب خودمان را تعیین کنیم؟ بالاخره مخاطب ما هر کی هست مهم این است که آن کسی که خطاب را میدهد کیست؟ اگر آن کس این است ممکن است با عقب مانده‌ترین اقلشار روستایی حرف برنیم دیگر. آخر بالاخره راه بیفتند جاوید شاه و زنده باد خمینی بگویند باید با آنها حرف بزنیم دیگر. نمیتوانیم نادیده بگیریم مخاطبمان را. که با آنها هم یک نوعی حرف بزنیم که خودمان تربیت بشویم. یا بالاخره باید یکی را بترسانیم و یکی را متقاعد کنیم که این کار را بکند یا نکند و طبقه‌مان را ببریم جلو.

**مبلغ**

بنظر من، اگر اشکالی هست یک پله عقب‌تر است. حزب و مبلغینش جا نیفتاده برایشان که در چه دوره‌ای به سر میبرند. من میگویم در دوره مبارزه ضد پوپولیستی این جا افتاده بود. هر کسی تقریباً در مبارزهاش حس کرده بود که مبارزه‌اش یک مبارزه علیه تبیین خلقی از سوسیالیسم، توجه به طبقه کارگر بعنوان رکن انقلاب و مبارزه سیاسی ما و غیره است. کسی دیگر لازم نبود رهنمود تبلیغاتی بکشد بیرون از این رهنمود برای مبلغ. مبلغ کارش این بود خودش این بود. ولی یک کارهایی باید در رابطه با تبلیغ میکردیم و آن اینکه سر خطهای مهم را تعیین کنیم.

بنظرم هر لحظه مبلغ بدانند که در چه مخصه‌ای گیر کرده بلد است راجع به راه خروجش هم تبلیغ کند. اگر مبلغ ما واقعاً حس کند که به یک حزبی تعلق دارد در یک موقعیت معیّتی در جامعه، بسادگی این را تشخیص میدهد که اولویتهای تبلیغیش چه است. بنابراین بحث بنظر من از بحث تبلیغات شروع نمیشود، از بحث مبلغ شروع میشود.

این یکی از حرفهای اصلی من است. ایراد اگر هست، که بعداً نتیجه عملی از آن میگیرم مثلاً تحکیم رابطه رهبری است با تبلیغات. این خیلی نقش بیشتری دارد در بهبود تبلیغات ما، که رفقای مبلغ و مروج ما (مبلغ ما به معنی وسیع) در کوران بحثهای اساسی حزب باشند و بدانند می‌خواهیم چه بگوییم در این دوره، گیر کارها کجا است، می‌خواهیم به کجا برویم. نه اینکه ایده‌هایی را بخوانند، آن هم از یک جاهایی، بدون اینکه در خود کوران بحث قرار بگیرند و وظایفشان این باشد که اینها را ترجمه کنند به زبان کارگرها و به آنها بگویند.

ما بعنوان کارگر سوسیالیست حرف بزنیم». من میگویم ما بعنوان هیچ چیز دیگری غیر از خودمان حرف نزنیم. ما بعنوان خودمان حرف یزنیم. و اگر ما بخواهیم بعنوان کارگر سوسیالیست حرف بزنیم بیابیم کاری کنیم که وقتی از خودمان حرف میزنیم واقعاً بعنوان کارگر سوسیالیست از خودمان حرف بزنیم. منظورم این نیست که خواستگاه طبقاتی و معیشتی رفقا را باید عوض کرد یا رفت کارگر سوسیالیست را آورد توی تبلیغات. اصلاً منظورم این

←

**درباره تهییج و تبلیغ ...**

نیست. منظورم این است که یک کاری بکنیم که مبلّغ به بهترین شکلی حاضر است مکنونات قلبی خودش را برود بگوید و هر موقع تنهایش بگذارید با دو تا کارگر بهترین تبلیغ را میکند، هر موقع تنهایش بگذارید با یک حزب‌الهی بهترین دفاع را از نظرات خودش میکند، این مبلّغ در آن موقعیت عینی قرار داشته باشد از نظر حزبی، که خودش را در آن موقعیت عینی تصور بکند. من نمیتوانم با یک دستور از سازمان تبلیغات بخواهم که شما بعنوان کارگر کمونیست تبلیغ کنید! فردا با یک دستور بگویم بعنوان یک آدم ضد فاشیست تبلیغ کنید! خود طرف چی هست آخر، چکارهٔ جامعه است؟ خودش کجای این مبارزه و این جامعه ایستاده؟ از همانجا تبلیغ کند.

ما باید بطور کنکرت نقد کنیم که فلان نگرش دمکراتیک است به مسأله، این نگرش دمکراتیک روی مسأله را ببندازیم دور، نگرش سوسیالیستی به مسأله را باید بگذاریم به جایش. باید سر مسائل کنکرت و معین هم نظر شویم و آنوقت برویم اینها را تبلیغ کنیم.

میخواهم بگویم این قانع شدن یک چیز کنکرتی است. سر مسائل معینی است. سر نگرش به تاریخ معاصر است. سر نگرش به شکل پیدایش حزب است. سر نگرش به موقعیت عینی طبقه کارگر در جامعه است. وزنه اجتماعی طبقه کارگر را باید بر سرش توافق بکنید. سر نگرش مارکس، اینکه واقعاً چه گفته است و این حرفها حرف مارکس نیست و این یکی حرف مارکس است، سر پذیرش این نکات و توافق سر اینها است.

مبلّغی که میخواهد بعنوان کارگر سوسیالیست رادیکال و بعنوان کمونیست کارگری امروزی تبلیغ کند و در این نقش ظاهر شود باید واقعاً در این نقش باشد و اختلافات خودش را به این عنوان با بقیه حس کند. اختلاف خودش را با طیف رفرمیست حس کند، اختلاف واقعی خودش را، اختلاف نتراشد برای خودش. من میگویم یک مبلّغ کمونیست کارگری امروز خیلی اختلاف کمی را باید با رفرمیسم از خودش نشان بدهد. میگویم علت این مسأله این است که رفرمیستها زیر فشار آوانتوریستها اصلاً لال شده‌اند و حتی یک مطالبه به نفع کارگر پیش نرفته در آن مملکت برای سالها که بالأخره یک آوانتوریستی از یک جایی به تحقیرش برنخواسته باشد. همانطور که مارکسیستها در یک دوره‌ای با مارکسیسم قانونی علیه ناردونیکها بالأخره همسو شدند، ما مجبوریم برای یک دوره‌ای در مبارزه اقتصادی طبقه کارکر با رفرمیستها همسو بشویم. فرقان را اینجوری میخواهم بیان کنم. میخواهم بگویم اگر من فرق را اینطوری ببینم و شما فرقش را یک نوع دیگر ببیند که اصلاً یک نفر ار کلمه رفرم متنفر باشد اصلاً دو جور تبلیغ میکنیم. مخاطب را باز تعیین کنیم دو جور تبلیغ میکنیم. هر نوع تبلیغی هم که او میکند به دل من نمیشیند و هر تبلیغی هم که من میکنم به دل او نمیشیند. اگر بگویم شما خطر را بگویید و او همان تبلیغ را میکند و من همیشه بعنوان کسی که خطر را گفته می‌آیم بقه‌اش را میگیرم که رادیو ما تبلیغاتش روی خط نیست و ساق نیست و فایده ندارد و چه و چه.

میخواهم بگویم مبلّغ باید در آن موقعیت واقعی قرار داشته باشد که اختلاف خودش را بداند. من با محفل فلسفی اختلاف دارم و هیچ خُرده حسابی هم با او ندارم و میگویم غلط کرده‌اید فلسفه را به معضل اصلی کارگر تبدیل میکنید در شرایطی که زیر منگنه اقتصادی و بیحقوقی سیاسی است و دارند کشتار جنگیش میکنند. اتفاقاً فلسفه تاریخاً برای همین مواقع برای بیرون کشیدن آنمها و تسکین دادن آنها مطرح شده است دیگر. خُب چرا این کار را میکنید؟ ما قبول نداریم ما حزب کارگری رزمنده می‌خواهیم، من دعوا دارم با فلسفی. البته اگر در این موقعیت باشم که دعوا دارم با او سر مسائل مبارزه کارگری دارم حتماً یک نوعی با آنها برخورد میکنم، ولی اگر موقعیتم این باشد که بگویم باشد، اینها یک سمپاتیهایی به بچه‌های ما دارند، میخواهند برنامه ما را قبول کنند، از سر سکتاریسم‌مان باید برویم سراغ مکتب فلسفی، میگویم خوب با او یک نوع دیگری برخورد میکنم دیگر. بنظر من کسی که محفل فلسفی را دلجویی میکند که چون ممکن است به حزب نزدیک بشوند یا بچه‌های فعالی دارد نقش خودش را بعنوان رهبر سوسیالیست رادیکال کارگر امروز انجام ندهد. باید توپید به گرایشات فلسفی امروز در جنبش کارگری. میخواهد اصلاً بخشی از سازمان ما را هم با خودش ببرد. باید به این توپید و در یک موقعیت عینی که طبقه کارگر ایستاده گفت من این چرندیات را قبول نمیکنم دیگر. من نمیگویم باید فحش رکیک به اینها داد یا غیر متین برخورد کرد. ولی باید بعنوان یک حزب سیاسی به او توپید دیگر.

بنظر من هر چه این مسائل، جای خود مبلّغ معلوم باشد که در جامعه کجا ایستاده، تبلیغش زنده‌تر و مربوط تر و مخاطبش معلومتر خواهد بود، از دلش و از موضعش در می‌آید. من این را راهش میدانم. یعنی متحد شدن سر مسائل گره‌ی، متحد شدن سر نگرشهای اساسی، متحد شدن سر قدمان به گذشته، قدمان به

خطوط دیگر، قدمان به آن چیزی که پیرامون ما به اسم سوسیالیسم، حرکت سوسیالیستی، کار سوسیالیستی معنی شده، قدمان به جامعه سرمایه‌داری به آن شکلی که خودش را بروز میدهد. متحد شدنش سر این چیزها اجازه میدهد که تبلیغات خوبی داشته باشیم و این راهی است که مبلّغ در آن موقعیت عینی قرار میگیرد که ما می‌خواهیم و عقلمان میرسد. و میتواند تازه به آن عنوان تازه تبلیغ کند، نه با دستور و یا نه با کشیدن یک شکل شماتیکی از طبقات و موقعیت کارگر سوسیالیست و بگوید شما بروید اینجا حرف بزنید، شما بروید از این نقش حرف بزنید. آن نقش باید یک نقش محسوس و ملموسی باشد برای مبلّغ، به آن رسیده باشد واقعاً.

من میگویم یکی از کمونیست کارگری‌ترین آدمهای دنیا خود کارل مارکس است. فکر نمیکنم دستهای پینه بسته بود. قبل از اینکه در محافل کارگری [فعالیت] کند بعنوان یک «هگلی چپ» نقدش را از جهان‌بینی هگل کرد و تصمیم گرفت که دنیا را یک جور دیگر نگاه کند. کارل مارکس میتوانست مبلّغ خوبی باشد برای حزب ما. میگویم جای خودمان را تعیین کنیم، خودمان را تعیین کنیم، بعد بعنوان خودمان تبلیغ کنیم. من موافق این فرمولبندی هستم. اگر خودمان یک حزب مدافع کمونیسم کارگری با درک آن رابطه اجتماعی پشت سر این واقعیت، با درک اینکه از چه باید فاصله بگیریم باشیم، تبلیغمان عیب هم داشته باشد و نشان بدهد نسبت به وضع زندگی کارگران ناشیانه است من یکی به آن ایراد مهمی نمیبینم راستش. این حل میشود. این در پروسه آمدن نامه‌های بیشتر، پیدا شدن مبلّغینی که دست اندر کارتر بوده‌اند حل میشود. گیر من این است که چطور میتوانیم مبلّغ را بگذاریم در این موقعیت. این بحث که ما به چه عنوان تبلیغ میکنیم، یا مخاطب ما کی هست و آدم را میگذارد در این وضعیت که اصلاً مخاطب کی هست، چطوری او را بشناسم، که چه می‌خواهد بشنود و غیره. یا اینکه کلاً خصوصیات من، اگر از موضع کارگر رادیکال سوسیالیست حرف بزنم، یعنی چی و چه جوری به دست بیاورم؟ این بنظر من اعتماد به نفس مبلّغ را کم میکند راستش. من ملاحظه‌ام روی بحثهای ناصر این است. من میگویم نتایجی که از بحث خودش میگیرد در این جهت نمیبرد که مبلّغ ما را به کار خودش مسلطتر و مطمئنتر بکند. بنظر می‌آید مبلّغ دست و دلش بیشتر خواهد لرزید در طول این دوره، اینطور میشود مثلاً. بحث خود من این است.

اولاً گفتم خوبی تبلیغات ما به خوبی مبلّغین ما خواهد بود. هر کاری بکنید تبلیغات ما کیفیتش به اندازه کیفیت مبلّغین ما خواهد بود. و اگر شما مبلّغی را با یک کیفیت معین مجبور کنید که حالا برود یک سری فعالیت‌های تبلیغی دیگری بکند که از آن کیفیت ساخته نیست، عملاً فعالیت به همان کیفیت قبلی را هم دشوار میکنید بنظر من. بنظر من مبلّغ ما یک کیفیت معینی دارد و آن کیفیت ناشی از درک خودش است از مسائل، تجربه‌اش در کار تبلیغ، درک خودش از مسائل، درکش از آن چیزی که می‌خواهد بگوید، آن آدمی که می‌خواهد به او بگوید. این را باید رشد داد. اگر کسی بخواهد در موضعی که تشکیلات را درست تنظیم کند قرار بگیرد، باید با یک مبارزه‌ای این رشد را در تشکیلات از جمله بین مبلّغین ما ایجاد کند. آنوقت دیگر بنظر من باید از فرمولاسیون از جمله «تبلیغ چیست» و «هدف کیست» و اینها باید بیاید بیرون، سر اینکه چه فکر کنیم، برای اینکه چه جور کمونیست‌هایی باشیم؟ از این زاویه است که من میگویم خُب ما پیش رفته‌ایم دیگر. من خودم نوشته‌های هشت سال پیش و ده سال پیش خودم را نگاه میکنم گاهی تا آخرش نمیتوانم بخوانم، خسته‌ام میکند. من میگویم آخر چه جوری من اینطوری فکر میکردم؟ چه جوری من این لحن را به کار بردم؟ آخر این فرمولبندیها چه است، این کلیشه‌ها چه است در این متن پُر است؟ چطور من اینهمه حقایق را که الآن فکر میکنم میدانم آن موقع نمیدیدم. میفهمم که به هر حال ما در آن مقطع حقانیت داشتیم بعنوان یک خط. داشتیم به این سمت می‌آمدیم. همان موقعش هم بحث طرف مقابل معلوم است ضعیفتر است، معلوم است غلطتر از بحث ماست. ولی بعنوان یک نفر که کارش این است که با قلم حرفهایش را بزند، نگاه میکنم میگویم آخر او مرا نمایندگی نمیکند.

من قبل از بحثِ اژیتاتور و من بعد از بحثِ اژیتاتور دو تا آدم هستم از نظر نگرشم، از نظر نحوه‌ای که می‌آیم حرف بزنم. من میگویم راه مادیش هم بنابراین همین است. اگر ما می‌خواهیم تبلیغ خوبی داشته باشیم که کیفیتش بالا باشد، بیاییم کاری بکنیم کادرهای مبلّغی داشته باشیم که کیفیت آنها بالا باشد، نگرش آنها پخته و بالغ باشد، که از کلیشه‌هایی که چپ سنتی تحویل من و شما داده بیشتر کنده باشد. و اینها بحث‌های اشراقی و عرفانی نیست بحث‌های سیاسی است. اگر شما بروید «ایدئولوژی آلمانی» بخوانید یک مقداری فرق میکنید. تاریخ مختصر را بخوانید یک نوع کمونیست میشوید. اگر همین الآن متون امروز حزب کمونیست را یکی بخواند یک نوع کمونیست دیگری میشود متون «اتحاد مبارزان» را بخواند یک نوع کمونیست دیگری میشود. می‌آیم میگویم بابا این که هنوز رگه‌های ثقیل‌گویی روشنفکری چپ سنتی را دارد نکن، خُب بحث میکنیم

## کمونیست ۲۵۳

معلوم میشود دیگر. به هر حال تبلیغات ما به خوبی مبلّغ ما است. اگر میشناسد میگوید اگر شناسد ادایش را دربیآورد بنظر من تبلیغات بی [پایه‌ای] خواهیم کرد.

**تبلیغ یک هنر است**

تبلیغ یک هنر است، این هنر را باید آموخت و یک مقداری از ضعف تبلیغات ما از اینجا ناشی میشود که این هنر آموخته نمیشود بعنوان یک هنر. من برمیگردم به بحث اژیتاسیون. بنظر من کسی که نمیتواند برود جمعیتی را بگریاند، بخداند، به خشم بیاورد، تسکین بدهد این مبلّغ نیست. چون راجع به اینها حرف زد، باید خشمگین باشیم، باید به هیجان بیاییم، این مبلّغ نیست. مبلّغ باید همین باید را بوجود بیاورد در شنونده‌اش دیگر. بنابراین این هنر است. یک کاری است که باید آموخت. اگر حزب میخواهد تبلیغش درست باشد باید آدمهایی که میتوانند احساسات واقعی در افراد را تحریک کنند را بوجود آورد. برای همین من میگویم اصلاً این کلمه اژیتاسیون در تبلیغ ما نیست، یعنی نقش ما بیشتر تبلیغ بمعنی ترویج کلمه است، پروپاگاندا است. ما بیشتر پروپاگاندا میکنیم تا اژیتاسیون. و یک ضعف اساسی رادیوی ما این است که رادیو اژیتاتور نیست. رادیو پروپاگاندا است، رادیو بیان حقایق است، یک انبان حقایق است که مدام از صبح تا شب در آن باز شده و سر ریز کرده توی جامعه، ولی چهره مشخصی ندارد طرف. و یک رادیوی الکترونیک است، یک صدای مصنوعی است که مدام از حقایقی حرف میزند و عقل کل است، انگار جواب همه مسائل را میداند و به همه سوالات از قبل فکر کرده. هیچوقت خودش به خشم نمی‌آید، هیچوقت خودش به گریه در نمی‌آید، هیچوقت خودش زجر نمیکشد. مبلّغ این نیست. مروج میتواند این باشد. مروج میتواند آدمی باشد که انبان حقایق است و حرفهایی میزند. ولی مبلّغ بالأخره خودش یکی از انسانهای است که تحت آن رابطه قرار دارد حرف میزند. خودش از موقعیت اجتماعی معترض دارد حرف میزند مبلّغ. در موقعیت جمعبندی علمی وقایع نیست، در موقعیت اعتراض از موضع خود آدم ستمدیده و از موضع خود مخاطب است بنظرم. این ضعف اصلی ما است.

باید آن شناخت حضوری از کارگر و اینکه واقعاً از صبح تا شب با چه دردی روبرو است، با نقد شما از موقعیت انسان در جامعه سرمایه‌داری ترکیب بشود تا درد تو معلوم بشود. دردی که شما بعنوان یک مارکسیست میکشید از موقعیت طبقه کارگر خیلی بیشتر از دردی است که خود آن کارگر از آن موقعیت میکشد. نمیگویم بعنوان ابژکتیو، آن عمقی که دردش را در آن حس میکند. آن ممکن است هیچوقت نمیداند بچه‌اش حق دارد برود مدرسه. با خلیلها برخورد کردیم دیگر. فکر میکند اگر نیایند بمب ببندازند روی کله‌اش و احتمالاً زمینش را از او نگیرند یا اخراجش نکنند و یک مزدی داشته باشد خُب دیگر زندگیش دارد خوب میشود و او به خودش اجازه میدهد که آرام بگیرد و برود سینما احتمالاً. به خودش این اجازه را میدهد که شروع کند به ساختن یک اتاقی در یک زمینی در یک گوشه دیگر شهر، و به خودش اجازه میدهد که خودش را سعادتمند حس کند. پس از خود دنبالگیری آدم حضوری بنظر من به جایی نمیرسیم مگر در آشکال خیلی عریان درد و بدبختی، که اینطوری روشنفکر ایرانی مبلّغ کارگری میشود؛ باید کارگر را بگذارند سر باغچه سر بریده باشند تا این بتواند راجع به مشقاتش حرف بزند! نمیتواند از بی حرمتیش حرف بزند، حتی وقتی که کلاه کار دارد و خیلی هم لوازم و تجهیزاتش آماده است. نمیتواند کارگران ایران ناسیونال را بعنوان موضوع اعتراضش قرار بدهد. همیشه باید برود در کورمیزخانه، آنجایی که کارگر را بصورت برده دارند به کار میکشند. برای همین هر وقت نشان میدهند در آلمان کارگرش از ماشین خودش پیاده میشود و کلاه میگذارد روی سرش، این دیگر اعتراضی برایش نمیمانند، هیچ اژیتاسیونی برایش نمیمانند آنجا بکند.

مارکسیسم اصلاً در آن جامعه شکل گرفته و اعتراض به وضعیتش خودش را با این وضعیت تطبیق داده است. شما بالأخره باید این را بگویید آخر به چه مناسبت تمام آینده این آدم و هر کسی در خانواده این آدم متولد میشود به فروش نیروی کار هرروزه‌شان بستگی پیدا کرده. و یک نفر رفته نشسته آنجا روی پدیده انباشته شده‌ای بنام سرمایه نشسته و امنیت خودش و جَد و اندر جَد خودش را تضمین کرده؟ به چه مناسبت این برای هر روز همین بودن باید از نو کار کند؟ این اصلاً اساس انتقاد مارکس است. کارگر بی‌کار خیلی فرق دارد با لُرد فلانی که از صبح تا شب بیکار است و خیرش به هیچکس نمیرسد. کارش این است که دنبال سمور بگذارد! ولی تا کار خودت را از دست میدی ناگهان سقوط میکنی به دنیای بی احترامی، دنیای مشقت، دنیای که در آن برقراری مناسبات انسانی ساده با بغل دستی برایش غیر ممکن است. خُب یارو زنش را میزند. بنظر من کسی که میفتد در این موقعیت که از روی بیکاری زنش را بزند دارد بدبختی خودش را نشان میدهد دیگر. او خودش ممکن است نفهمد. ممکن است خودش اینطوری تبیین نکند. ممکن است به حساب بداخلاقی و بی فرهنگی خودش یا دیگران بگذارد.

<sup>[1]</sup>



## کمونست ۲۵۳

**درباره تهییج و تبلیغ ...**

ولی این سرمایه‌داری است که این را به این روز در آورده دیگر.

میخواهم بگویم نه از سر مشاهده حضوری یک قشر معین در یک مقطع معین به آنجا میرسیم، نه از سر پرولتاریای کتابی که رزمنده است و هیچ خم به ابرو نمی‌آورد و چیزی برای از دست دادن ندارد و فی‌الواقع مارکس است که قدم به کارخانه گذاشته، به آنجا میرسیم. بنظر من هیچکدام اینها تجسم واقعی یک مارکسیست، «کارگر کمونیست» از کارگر نیست. بنظر من کارگر را باید با مقابل قرار دادن آنچه که می‌تواند باشد و آنچه که در عمق وجودش هست بعنوان یک انسان، یک انسان آزاد و آنچه که جامعه از او ساخته مدام این تلاقی جلوی ذهن مبلّغ باشد تا بتواند از آن حرف بزند. بنابراین انتظارش از یک انسان آزاد، انتظارش از یک جامعه آزاد، نقدش به جامعه بردگی سرمایه‌داری همانقدر تأثیر دارد در حس کردن درد کارگر بعنوان یک کمونیست که مشاهده وضع کارگر و دیدن مشقتش. به این معنی بنظر من یک کمونیست تازه می‌تواند بشوراند، تازه می‌تواند به خشم بیاورد. اگر شما انتظار یک نفر را از خودش بالاتر نبرید و با تصویری عالی‌تر از زندگی‌ش را در مقابلش نگیرید، هیچ حرکتی در او نمیتوانید بوجود بیاورید. این تصویر عالی‌تر را سوسیالیسم چپ سنتی چیزی از عالی بودنش باقی نگذاشته بود راستش. اینکه یک دولتی درست شود و یک نانی جلوی مردم بیندازد و ۴۵ ساعت کار بشود ۴۰ ساعت و فلان سرمایه‌دار جُل و پلاستش را جمع کند و بدهند دست دولت، منتها حالا اعتصاب قانونی باشد! اینها افق نشد. اگر بروید توی مارکس یک تصویری از یک انسان آزاد، انسانی که با هیچ بندی توسط انسان دیگری به قید کشیده نشده به دست می‌آورید که تازه می‌توانید انتقاد کنید که بابا چرا این آدمها اینطوری نیستند، چرا خود من اینطوری نیستم؟ و آنجا می‌توانید از این حرف بزنید که تصویر زنده‌ای از آژیتاتور کارگر بدهید.

به هر حال یکی از چیزهایی که ما نمیتوانیم راجع به بخش تبلیغاتمان در آن موقعیت عینی باشیم این است که خیلی از سر نظری، از سر تجربی میرویم سراغ طبقه کارگر. *بنظر من نه مشاهده آمیریک طبقه کارگر، نه تئوری عمومی پرولتاریا، ما را به تبیین درستی از بر خورد مارکسیستی به کارگر نمیرساند. وقتی که این چپ سنتی ایران بنظر من، حالا با خواسته‌های کارگری یا روشنفکری یا هر چه، میرود به سمت طبقه کارگر مداوماً باید با یک تصویر ابلهانه‌ای که از طبقه کارگر در ذهن این چپ بوده مبارزه کرد.* از یک طرف قربانیان صُمَّبُکم جامعه که اصلاً ما فقط از سر خیرخواهی میرویم به نجاتشان، و از طرف دیگر رهبران آتی جامعه که انگار هیچ مسأله‌ای امروز ندارند و هیچ محدودیتی حس نمیکنند. این را در ادبیات فدایی بروشنی میشود دید که چه جوری کارگر برایش چه است. ما آن را حمل میکنیم و یکی از روشهایی که باید از آن جدا شویم بنظر من این است که با بحث، با تلاقی دادن آن وضعیت آمپریک، با نقد مارکسیستی جامعه سرمایه‌داری یک تجسمی از طبقه کارگر بعنوان یک موجودیت اجتماعی بوجود بیاوریم توی خودمان.

کارگر زنده هم هوشمندتر از آن چیزی که ما فکر میکنیم و در تبلیغاتمان منعکس است، هم درمندتر است و مسأله حساسیت نسبت به این درد بنظر من یکی از نقطه‌های شروع کار مبلّغ است. یعنی می‌خواهم در رابطه با این حرف بزنم که آن هنر تبلیغ و آژیتاسیون را از کجا میشود آورد. بنظرم از مشاهده وضعیت مشخصی که در آن کارگر وجود دارد.

من می‌خواهم این بحثها را مد نظر داشته باشیم که چپ سنتی انتقادش اساساً ناسیونالیستی بود، انتقادش ملی بود، وضعیت یک ملت را مد نظر داشت بعنوان هدفش و نه طبقه کارگر. طبقه کارگر بعنوان عنصر پیشرو یک ملت برایش مطرح شده بود.

تئوری نقش این را دارد که حقایق ساده و واقعیات ساده را پرده پوشی کند یا غامضش کند به اندازه کافی برای طبع یک روشنفکر ایرانی. یک جاهایی هم از انطرف اصلاً برای ساده کردن به کار نمی‌رود. برای مثال فرض کنید زن و مرد نابرابرند در جامعه سرمایه‌داری. خُب آدم از خودش میپرسد چرا؟! همه جور نظریه هست. مارکس می‌آید این را توضیح میدهد که بالأخره این برمیگردد به موقعیت انسانها در تولید و وضعیت طبقاتی جامعه که زن و مرد نابرابرند. یک محتوی اقتصادی- سیاسی دارد این قضیه. و فی‌الواقع زن و مرد باید برابر باشند و میتوانند برابر باشند اگر این سیستم اقتصادی را برچینیم. قاعدتاً وقتی ما از موضع مارکسیستی علت نابرابری زن را توضیح میدهیم باید مفهوم بشود این مسأله دیگر. یعنی برای یک نفر که به حرف ما گوش میدهد مفهوم بشود که پس زن و مرد برابرنند واقعاً و هیچ اِشکالی ندارد، برابریشان را میشود عملی کرد بالأخره. ولی وقتی یک عده‌ای دارند روی مسأله زن بحث میکند هر چه بیشتر می‌روید تویش مبینید مثل اینکه اصلاً مسأله پیچیده‌تر شد. بالأخره این قضیهٔ نابرابری ناشی از مثلاً ریشه‌های تاریخی و فیزیکی وضعیت جسمی زن است در جامعه؟ یا نتیجه مثلاً بقاء ایدئولوژی فئودالی

در جامعه سرمایه‌داری با محتوای نوین است؟ شما میتوانید ساعتها بروید در این بحثها، آخرش هم نفهمید بالأخره نزدیکتر شده‌اید به درک ریشه‌های ستمکشی زن یا نه.

این را یک عده‌ای که میخواهند ته و توی مسأله را دریابورند مجازند بکنند. نمیخواهم انتقادی به پلیمیک تئوریک بکنم روی مسأله. منتها میگویم اگر این را آوردید توی تبلیغات، دیگر خیلی بد کاری کرده‌اید. اگر آن بحث تئوریکی که خودتان با آن دارید کلنجار می‌روید تا خودتان مسأله را بهتر بفهمید، بیاورید تکه پاره‌هایش را بکنید جزو تبلیغات خودتان، دیگر بیشترین ضرر را به تبلیغات می‌زنید. بنظر من بهترین تبلیغ برابری زن و مرد - اگر من باشم - میگویم مرد و زن برابرنند آقا جان! این جامعه آنها را اینجوری میاندازند به جان هم و میاندازد توی تولید. ما کمونیستها میگویم هیچ فرقی بین زن و مرد نیست، هر آخوندی هر چی هم می‌خواهد بگوید. در جامعه سوسیالیستی هم اینها برابرنند، در یک موقعیت اجتماعی هم قرارشان میدهیم.

چرا برابرنند؟ پس چه رابطه‌ای دارد با پروسه انباشت و نقش کار خانگی در ستم کشی زن چه است؟ بنظر من جایش در تبلیغات ما نیست، مگر اینکه بخواهیم علیه کار خانگی تبلیغ کنیم. اگر واقعاً کسی هدفش این باشد که یک کاری کنم زنها در خانه ظرف نشویند آن را می‌تواند بعنوان تبلیغ بگوید. ممکن است به جای خود نیکو باشد. شما معتقد شده باشید که زنها زیاد ظرف میشویند و مردها کم ظرف میشویند در نتیجه تئوری بحث کار خانگی را بیاورید در تبلیغات خودتان. ولی اگر بعنوان آژیتاسیون دارید تبلیغ میکنید سر مسأله برابری زن و مرد، بنظر من آنجا دیگر نمیتوانید این را بگنجانید، رابطه‌اش را با نرخ سود بگویید یا تئوری انباشت را بگویید برای اینکه می‌خواهید تبلیغ کنید که زن و مرد برابرنند. بنظر من اگر قبول کنید که زن در جامعه هست، بحث برابری زن و مرد یعنی شوراندن زن علیه موقعیت نابرابرش، یعنی وادار کردن مرد به پذیرش این برابری دیگر. وادار کردن آن کسی که عقل توی سرش دارد و منفعتی ندارد در این نابرابری، به دیدن این حقیقت که باور من است. بنابراین شما ممکن است مقاله‌ای روی برابری زن و مرد بنویسید آخرش به من و شما هیچ احساس خاصی دست ندهد. اگر کتاب بردارید و بنویسید روی ریشه‌های اقتصاد سیاسی ستمکشی زن را ممکن است بنشینیم بخوانیم و دیکشنری فرهنگ لغات را هم بیاوریم و سعی کنیم بفهمیم و خیلی هم خوب باشد. ولی آن دیگر برای تبلیغ مناسب نیست

یک نکته خیلی مثبت و بنظر من پیشرو این است که باید تبلیغات نقادی داشته باشیم و کلیه جوانب سرمایه‌داری را نقد کنیم. باید هر حرفی ما می‌زنیم معلوم باشد که نقدی است به وضعیت موجود و این چیزی که هدف میگیریم در قدمان باید رابطه کار و سرمایه باشد. من این را خیلی درست میدانم و فکر میکنم این یکی از شاه کلیدهای داشتن یک تبلیغات زنده است که هر وقت حرف می‌زنید اعتراضی میکنید به یک رابطه اساسی که در جامعه مشاهده میکنید و نمونه‌هایش را بیرون میکشید و زنده از آن حرف می‌زنید. رادیو تفسیر اوضاع بکن نیست. رادیویی است که دارد نقد میکند، دارد افشاء میکند یک مناسبات اجتماعی معینی را مداوماً و مربوطش میکند به زندگی انسانهای زحمتکش در این جامعه، جوری که آنها بتوانند این نقد را داشته باشند.

*تبلیغات سراسری ما لااقل در این مقطع باید از ایفای نقش رهبر عملی محلی اجتناب کند.* من با این حرف خیلی موافقم. بنظرم نمیشود از طریق رادیو اعتصاب را در یک کارخانه‌ای هدایت کرد و جواب مسائش را داد. اصلاً پیچیدگیهای محلی مسأله را ما تشخیص نمیدهیم. چه آمهایی آنجا هستند؟ در چه وضعیتی به سر میبرند؟ سرعت عمل کافی نداریم برای برخورد به معضلاتش. تا ما بیاییم خبر شویم که دولت فلان پیشنهاد را کرده به فلان تجمع کارگران و خبرش به ما برسد و عکس‌العمل نشان بدهیم آن تجمع جواب خودش را به آن دولت داده و رفته پی کارش. بنابراین خیلی روشن است که نباید برویم در این پُز، نباید برویم توی این موقعیت.

*تبلیغات ما هم وزن وجهه اجتماعیمان نیست، این تبلیغات هنوز ثقیل است، این تبلیغات هنوز آتش به پا نمیکند، این تبلیغات آدمها را مؤمن به یک خطوطی نمیکند.*

**تبلیغ، تئوری**

تبلیغ ما تئوریک است و تئوری ما تبلیغی است، در رادیو. وقتی ما تبلیغ میکنیم و می‌خواهیم یک عده‌ای را از یک کاری بر حذر بداریم و یک عده‌ای را به یک کاری وادار کنیم یا یک ایده‌ای را در ذهنشان بی اعتبار کنیم، خیلی تئوریک حرف می‌زنیم و وقتی که می‌خواهیم یک پدیده پیچیده اجتماعی را تفسیر کنیم هنوز رگه‌های تبلیغی در آن بچشم می‌خورد. مثالی که می‌زند و من هم قبول دارم این است که شما می‌خواهید جنگ ایران و عراق را بالأخره بگویید حزب کمونیست چگونه میبیند؟ در معادلات بین‌المللی، ریشه‌های سیاسی

### ۱۷

و اقتصادی آن چه است؟ خُب یک متخصص امور استراتژیکی حزب بیاید، بیست دقیقه در ماه، صحبت کند و این را بگوید بنظر ما جنگ این است اصلاً ریشه‌اش به بحران سال فلان برمیگردد یا برنمیگردد یا نقش دولتهای ایران و عراق در این جنگ چه است و در تقسیم جهان چه نقشی ممکن است بازی کند و غیره. ممکن است یک مسائل پیچیده‌ای باشد که کارگر به آن فکر کند بالأخره. با همان پیچیدگی که هست بگوییم. ولی هر روز که می‌خواهیم جنگ را در ذهن کارگران افشاء کنیم، هر روز که می‌خواهیم آنها را به حرکتی علیه جنگ وادار کنیم یک بار دیگر نباید اوضاع ژئوپلتیک منطقه را برایشان توضیح دهیم تا این کار را بکنند. این بحث بنظر من خیلی بحث گویایی است و وقتی که رادیو را گوش میدهی این اولین چیزی است که به چشمت می‌خورد بنظرم که متون تبلیغی ما، متون آژیتاسیونی ما آژیتاسیون نیست باز هم تفسیر است. خیلی راحت میشود مردم را علیه جنگ شوراند، به خشم آورد. ولی خُب واضح است که این کار را از طریق توضیح مداوم اینکه البته «هر دو جناح جنگ ارتجاعی هستند» یا توضیح اینکه «چه مرحله‌ی را این جنگ طی کرده» یا توضیح اینکه «جمهوری اسلامی چگونه بقاء خودش را از نظر اقتصاد سیاسی در این جنگ جستجو میکند» تمام زهر آن آژیتاسیون را میگیرد. این کاری که یک مبلّغی که روی چهارپایه میایستد و سعی میکند اهالی یک کوچه را به تظاهرات بکشد نمیکند، اجازه نباید بدهد به خودش بکند.

اگر یک نفر بیاید راجع به جنگ حرف بزند و بخواهد بگوید این جنگ چه است، دیگر لازم نیست حتماً از مشقاتش هم در همان بحث حرف بزند. می‌تواند بعنوان یک پدیده اجتماعی صحبت کند و مؤلفه‌هایش بشمارد و بگوید این جنگ این است و غیره. آن برنامه تمام شود گفتار تهییج‌کننده علیه جنگ هم بعدش معلوم شود. یعنی متن تبلیغی یک برنامه نمیتواند هر دوی این دو تا را هدفش قرار دهد. که گفتم این همان بحثی است که سر آژیتاسیون و پروپاگاندا تفکیکی است که ما نمیکنیم در این کار.

یک تبلیغات هدفمند که معطوف است به وظایف دوره‌ای حزب، آن را تأثیر داده در کار خودش و شاخصهایش را در آن وظایف دوره‌ای جستجو میکند در موفقیت خودش داشته باشیم. یک رادیو داشته باشیم با کیفیت تبلیغی بالاتر. با اینها موافقم و فکر میکنم این هدفهای ما است. به هر حال باید اینها را دنبال کرد. نفس پُر کردن رادیو و فرستادن متن روی آنتن نمیتواند هدف ما باشد.

وقتی تبلیغ تئوریک است و تئوری تبلیغی است هیچکدام از این دو تا هدف برآورده نمیشود. و تئوری در چپ سنتی به این معنی خیلی به کار میرود. خودمان شاهد بودیم که چطوری حقایق ساده‌ای توسط تئوری پیچیده و غیر قابل فهم میشود. علتش هم بنظر من این است که راستش این خاصیت روشنفکر است که از آن چیزهایی که توده مردم لذت میبرند لذت نبرد و از یک چیز بالاتری لذت ببرد. راستش من اینطوری فکر میکنم. یعنی نمیشود رفت و مثلاً گفت «عجب این مسأله اینقدر ساده بود؟ پس چطور باعث میشود فهم این به تمایز من در جامعه کمک کند»؟! اگر مارکسیسم و بحث سوسیالیسم اینقدر ساده باشد که کارگر بفهمد، پس امتیازات روشنفکران چه میشود که بعنوان کسانی که کلیددار فهم این مسائل پیچیده‌اند؟! بنظر من تمام قضیه اینجا است. یعنی یک بحث ساده‌ای که می‌تواند حالی خودش و دیگران بکند آنقدر میبچاند که خواص بفهمند. اگر منفعت قشری و صنفی معینی را روشنفکر در جامعه دنبال میکند همین است که جزو خواص در جامعه باشد. اصلاً یک جاهایی مثل چین که خطر را یک نوعی سخت میکنند که هر کسی نتواند باسواد بشود. اینجا هم مارکسیسم را یک نوعی سخت میکند که هر کسی نتواند مارکسیست بشود. ترجمه از مارکس را یک نوعی ترجمه میکند که اولش باید لیسانس داشته باشید تا آن ترجمه را بخوانید. خود مارکس زبان اولی که به کار بُرده برای کارگر نوشته و کاپیتال را در پاورقیها نشریات کارگری چاپ کردند. الان تا کاپیتال را برایت ترجمه بکنند قبّلش باید به قشر روشنفکران جامعه تعلق داشته باشید. من میگویم این امتیازطلبی روشنفکری فشار دارد در جامعه و بنظر می‌آید حقیقت اگر ساده بیان بشود حتماً درست بیان نشده است. حتماً آن نیست، نمیتواند آن باشد، به این سادگی نمیتواند باشد! من فکر میکنم این رگه فشاری است که به تبلیغات ما هم می‌آید.

یک مثال دیگری بزنم از اینکه مبلّغ خودش در متن اوضاع باشد. فرض کنید ما می‌خواهیم بگوییم «ما حکومت کارگری می‌خواهیم»، ما خیلی کم می‌اییم بگوییم که ما می‌خواهیم حکومت را به دست بگیریم. از خودمان بپرسیم مگر ما میتوانیم حکومت کنیم؟ و بگوییم معلوم است که میتوانیم حکومت کنیم؟ چطور ممکن است آن شیخ پشم‌الدین در افغانستان که ریشش را حنا میندند می‌تواند حکومت کند، همه آمریکا آمده میگوید او می‌تواند حکومت کند و کارگر صنعتی عصر حاضر نمیتواند حکومت کند؟! بالأخره باید موانع راه حکومت کردن را بکوئیم. می‌خواه‌م بگوییم ما راجع به حکومت، «حکومت کارگری» را از یک جایی استنتاج میکنیم بجای اینکه بگوییم آقا ما می‌خواهیم حکومت کنیم، ما کارگر‌ها می‌خواهیم

←

**درباره تهییج و تبلیغ ...**

حکومت کنیم، تا ما حکومت نکنیم درد کسی در این مملکت حل نمیشود، در هیچ کجای دنیا حل نمیشود. به ما بخندند که نمیتوانید حکومت کنید؟! مقاله بنویسیم معلوم است که میتوانیم، حکومت کرده‌ایم توی تاریخ، قدرت ما این است فقط به شرطی که بتوانیم صف خودمان و مردم را مطمئن کنیم که باید بسیج شد برای چنین حکومتی. من میگویم خیلی از مقالات ما از این سر میتواند باشد. به این معنی میگویم باید بعنوان یک کارگر تبلیغ کنیم دیگر. چرا خیلی از مسائلی که جزو خواست مستقل و بلاواسطه کارگر ها است را ما از سر استنتاجش از تنوری مارکسیسم توضیح میدهیم؟ به رضا مقدم گفتند در «مبارزه اقتصادی» موضع حزب چه است؟ گفته بود که والله مزد ما کم است، مزد میخوایم. اگر درآمد شما خوب است شرکت نکنید.

به هر حال به این معنی میگویم بعنوان دکتر در جامعه ظاهر میشویم نه بیمار. بعنوان کسی که آن درد را دارد ظاهر نمیشویم، بعنوان کسی که جواب درد را دارد خیلی جاها ظاهر میشویم. و این یک رگه تصنعی به تبلیغات ما میدهد. شور و حرارتی در آن نیست، معلوم میشود و در نتیجه هم نمینشیند در جامعه روی عواطف هیچ قشر معینی.

#### زبان تبلیغ

یک ضعف دیگر تبلیغات ما این است که زبان ما زبان قابل فهمی نیست. به نظر میرسد که با همین استدلالهایی که میکنیم قانع نشده‌ایم. ما قانع بودیم و حالا با استدلالهایی داریم دیگرانی را قانع میکنیم. یعنی آن چیزی که در دفاع از حرفهایمان میگوییم همان چیزی نیست که ما را به آن حرفها متقاعد کرده. نمیگویم همیشه، خیلی موارد اینطور است که ما داریم استدلال جور میکنیم برای بحثهایمان، بجای اینکه همان مسأله‌ای که ما را مجاب میکند بگوییم. اگر قبول کنیم که اینطور نباید باشیم آنوقت من سؤال این است که کدام ما با زبانی به این پیچیدگی به حقایق مجاب میشویم؟ بالأخره ما سادتر مجاب میشویم دیگر. کدام ما میتوانیم بطور واقعی یک انسان واقعی را با این زبان مجاب کنیم، در اتوبوس در کارخانه؟ من این را یک ایراد میبینم. اگر یک نفر آدم واقعی با یک سطح فکر واقعی بیاید از شما بپرسد آقا جان بنظر من در این جنگ باید شرکت کرد بفع جمهوری اسلامی، اگر جوابی که شما به او میدهید را بنویسند آنهایی نیست که ما در رادیو میگوییم. منظورم این است. زبانی که هر کدام از مبلغهای ما در خانه، کنار سفره، سر کوچه، با همکار خودش بکار میبرد زبانی نیست که شما در رادیو بکار میبریم. بنظر من BBC و اینها خیلی به زبان واقعی مردم نزدیکتر هستند وقتی در رادیوی خودشان حرف میزنند. نمیگویم محاوره‌ای باشد. منظورم این نیست، مقولات، نحوه بیانش. ممکن است هیچوقت در رادیو یکی نگوید آخر ما کی دیدیم کارد دسته خودش را ببرد. ولی ما این را بلدیم ولی یک جور دیگر میگوییم. «هیچوقت طبقات ستمگر به منافع خود پشت نمیکند!» من نمیدانم حُسن این چیست. یا مثلاً ائتلافهای خود را چنین و چنان نمیکند. من نمیگویم حتماً باید فقط آنطوری حرف زد. من میگویم با همان زبانی که انسانها را متوجه حقایق میکنیم در زندگی روزمره حرف بزنیم، نه با محاوره‌ای که «میماند» را بگوییم « میمونه» و فکر کنیم که این در نتیجه تأثیر بنیادی میگذارد روی چیزی. ولی به آن زبانی که آدمها را متقاعد میکند، به آن زبانی که او را متوجه حقایق میکند. این زبانی نیست که خود ما با اطرافیان ما در زندگی گذشته‌مان حرف زده‌ایم و الان حتی با خودمان حرف میزنیم. این زبان ما یک جور دیگر است.

روی حرف زبان ساده من نمیگویم زبان ما ساده باشد. میگویم زبان ما مثل زبان انسانها باشد. نمیگویم ساده باشد. ببینید من هم با زبان همین چپ بزرگ شده‌ام دیگر. همین الانش مشکل دارم، نه توی رادیو، توی مقاله‌ای که بالأخره میگویند بیا نظرت را رویش بده، که این زبان چیه، چرا اینجوری است؟ من بحثم راجع به زبان ساده کردن زبان نبود. حتی محاوره‌ایش هم شاید لازم نباشد بکنید. خیلی از نویسنده‌های توده‌ای ایران متن کتابشان محاوره‌ای نیست. همه افعالش را درست صَرف کرده و همه جاهایش هم قیدهایش سر جایش است. من نمیگویم اینطوری حرف بزنیم، من میگویم زبانی باشد که در آن مقولات از همان نوع مقولاتی باشند که آدمها دارند با هم حرف میزنند. ما یک سری تنوری داریم، یک سری فرمولاسیونهای تنوریک داریم اینها جای دیگر می‌آید توی تبلیغات ما در پروسه مجاب کردن ما خودش را نشان میده. گویا اول طرف باید به مارکس، به کاپیتال مارکس قسم بخورد تا بعد این تبلیغ ما به خرجش برود. یعنی آدم کوچه بازار و کارگری که آن کاپیتال را نخوانده و آن فرمولاسیون را نمیداند باید بالأخره راجع به جنگ که با او حرف میزنید... [بفهمد].

مشکل من با پیکار این بوده که آن فکر میکرده من نمیگویم «جنگ از هر دو سو ارتجاعی است»، ولی کمتر از هر کس دیگری مشکل در ایران هست که با این فرمولبندی: «آیا جنگ

از هر دو سو ارتجاعی هست یا بالأخره از هر دو سو ارتجاعی نیست؟» مسأله‌اش این است که تو پشت این هستی یا پشت آن، یا در این جنگ طرف حق و نا حق را میبینی یا نه؟ خُب بگو آقا جان در این جنگ طرفین هیچ حقانیتی ندارند دیگر. بگو این جنگ جنگ هیچ حقی علیه باطلی نیست. بگویید این جنگ جنگ هیچ مثبتی علیه هیچ منفی نیست. بگویید این جنگ دو پدیده منفی است در جامعه. بگو در اینجا قربانی تو هستی و هر دو طرف دیگر... ولی «جنگ از هر دو سو ارتجاعی است» یک فرمولاسیون چپ است. میخاهد موضع خودش را با موضع لنین بعد از زیمروالد چپ یکی کند. مشکل او است، برود بکند! من یک دور در ماه میایم میگویم «جنگ از هر دو سو ارتجاعی است» ولی دیگر شیوه رابطه‌ام با مردم این نیست که بگویم «جنگ از هر دو سو ارتجاعی است».

میکروفونی که میدهی به دست آن آدمی که دارد از جنگ حرف میزند انزجار علیه جنگ بوجود می‌آورد. آخر جنگ از هر دو سو ارتجاعی است دیگر انزجاری علیه جنگ بوجود نمی‌آورد. همان موقعش هم بوجود نمی‌آورد. آخر مسأله این است که در خود این روشنفکران هم انزجار از جنگ بوجود نمی‌آورد. او [با این حرف فقط] موضعش را تعیین میکرد. بنظر من موضع ما روی جنگ این است که از جنگ انزجار بوجود بیاوریم. اما راهش این نیست، در این فرمولها نیست. راهش این است که انزجار خودت را از جنگ مثل یک انسان شریف که منفعت زحمتکشان را در دل دارد، مثل یک زحمتکشی که از جنگ منزجر است و آن را علیه تمام تار و پود زندگی خودش و مبارزه خودش میداند اعلام کنی. بگویی چرا از این جنگ منزجری برای اینکه چه بلایی به سرت آورده. آیا معنی کردیم خصلت ارتجاعی جنگ را بجز باجگیری حکام اسلامی چه میکنند و چه نمیکنند و باج و خراج جنگی نگیری؟ گفتیم خانواده‌هایی را چطور به تشنت کشید؟ گفتیم مثلاً تعداد زیادی از طبقه ما را به فحشاء کشیده؟ چقدر روی اینها بحث میکنیم چقدر روی آنها بحث میکنیم؟ گفتیم که یک نسل بچه‌ای که دنیا آمده تا ده ساله جز خون چیزی ندیده؟ گفتیم که این جنگ کاری میکند که فردا به هیچ کارگری نشود گفت اسلحه دست بگیر و به هیچ کارگری نشود گفت اسلحه دست بگیر، خون بده، شهادت به خرج بده، این را گفتیم؟ بحثم این است. آژیتاسیون آژیتاسیون است دیگر. آژیتاسیون تنوری نیست و در نتیجه زبانمان به این معنی درست نیست برای آژیتاسیون. زبانمان تنوریک است برای آژیتاسیون.

ولی پاسخ عدم حساسیت به مسائل جنبش کارگری را دیگر اینطوری با اقدام تشکیلاتی نمیشود داد. عدم حساسیت به مسائل طیف سوسیالیست کارگران، عدم حساسیت به کوبیدن موانع آنها. این بنظر من از طریق بسیج یک خط سیاسی در حزب، رشد دادن به یک خط سیاسی که دیگر یواش یواش قلمزن‌ها و همه را در خودش حل کند و از خودش بکند ممکن است. آن کاری است که فکر میکنم این نوع جلسات جایش است.

#### شکل تبلیغ

یک نکات دیگر هم دارم. بنظر من شکل تبلیغات ما خیلی مرده است هنوز. یک مونولوگ ارشادی را پیش میبریم. همانطور که گفتم یک بلندگویی است، از فعل و انفعالات پشت بلندگو هیچکسی اطلاعی ندارد، ولی میبیند که این بلندگو هر روز دارد ارشاد میکند، هر روز دارد حقایق را در میان میگذارد. و پاسخ میدهد بدون اینکه سوالی طرح کند. خیلی جاها اینطوری است بدون اینکه نشان دهد سوال دارد. این را فکر میکنم باید تغییر داد. یعنی یک مقدار زیادی در فرم باید تبلیغات رادیویی ما را بهبود داد. روشهای زیادی هست. چرا مثلاً یک برنامه نداریم «نامه‌های یک رفیق» مثلاً؟ این را خودت بنویس ولی انگار که داری نامه مینویسی. بگویید آقا جان من امروز رفتم وارد بحثی شدم، این را به من گفتند، اینجا گیر کردم و بعد یادم افتاد که این را باید گفت و بعد بحث خودتان را بکنید. چرا یک برنامه نداریم مثلاً، میخوایم مثالی بزنم، یک «برنامه گفتنیها» بود بعد از ناهار (یک موقع مستجاب‌الدعوه آن را اجرا میکرد یا تابش تا آنجا که یادم است) هر روزی یک نکته را این میگفت و میکرد توی کله مردم بعنوان عقاید مردم. مثلاً میگفت امروز رفتم بیرون دیدم یک عده جوانها موهایشان را بلند کرده‌اند و مثلاً شلوار تنگ پوشیده‌اند. آقا حرمت و فرهنگ ملی ما این نیست و یک منبر میرفت که به آنها گفتم فلان و جواب من را اینطوری دادند و... وقتی بعد از یک ربع تمام میشد بنظر من سَم خودش را کرده بود توی کله هزاران نفر. برای اینکه اگر جوان این شکلی دیدید بروید این را به او بگویید، اگر این را گفت این جواب را بدهید، اصلاً اینطوری فکر کنید راجع به این آدمها. حالا این به جای خود. تفکر مذهبی خودش را اشاعه میداد دیگر.

من میگویم ما برنامه‌ای در آن سطح نداریم که به زبان مردم بگوید مسأله ما چه است. شما میتوانید بالأخره به کسی برخورد کرده باشید که میگوید بنظر من کارگرها نمیتوانند حکومت کنند، شما خودتان را دارید خسته میکنید. خُب جوابش را در اتوبوس بدهید

## کمونیت ۲۵۳

از توی رادیو. اسمش را بگذار نامه‌ای به رادیو. ما چرا میزگرد نداریم؟ چرا بحثهای ما میزگردی نیست مثلاً؟ چرا آدمهای واقعی با نظرات واقعی منعکس نیستند در رادیوی ما؟ رادیوی ما گفتم پشتش معلوم نیست چه میگذرد، فقط این که با حقیقت از توی بلندگوش می‌آیند بیرون. چرا پروسه کشف حقیقت معلوم نیست؟ چرا برای مثال یکی از جلسات مناظره در فلان مدرسه حزبی جزو برنامه رادیوی ما نیست (مثلاً میگویم). آدمها با اختلاف نظر چرا نیستند توی رادیو که بعد حقیقتی معلوم شود در نتیجه این بحث. روشهایی که رسانه‌های دیگر به کار میرند برای بیانشان. ما بیشتر یک مونولوگ و گفتار ارشادی با مردم پیش میبریم.

#### گرایشات درون طبقه کارگر «اتحاد گرایشات !»

کمونیت مابه‌ازاء اجتماعی دارد در جامعه ما. کارگرهای مسلمان هم مابه‌ازاء اجتماعی سازمان مجاهدین را ممکن است تشکیل بدهند. کارگرهای میهن پرست هم ممکن است مابه‌ازاء اجتماعی دیگری را تشکیل بدهند در این مقطع. بالأخره کارگر مستقل از اینکه منافعش چه ایجاب میکند در هر مقطعی به یک گرایش اجتماعی پیوسته. رژیمی اند بعضی از کارگرها؟ تعدادی از کارگرها رژیمی اند دیگر پایگاه اجتماعی آن را در کارگرها میسازند. پایگاه اجتماعی کمونیسم را توی کارگر امروزی کارگری میسازد که به خودش میگوید کمونیت دیگر. بحث به همین سادگی است. و در ضمن کمونیسم روسها را قبول ندارد، چینی را قبول ندارد و کمونیسم سکتاریستی چپ پوپولیست را قبول ندارد. این پایه اجتماعی ما بطور اخص است. خُب باید این پایه اجتماعی را سازمان بدهیم دیگر. در محافل سازمان دهیم، انسجام آنها را زیاد کنیم، آگاهیشان را از اینکه یک طیف ویژه اند زیاد کنیم از طریق بحث کردن اختلاف یک چنین چهره اجتماعی با بقیه چهره‌ها. اینکه ما اینطوری فکر نمیکنیم در قبال فلان مسأله. او هم فکر کند راست میگویید، اینطوری نباید فکر کرد راجع به فلان مسأله. این کارها را بکنیم.

به هر حال اینها رئوس نکاتی بود که من در رابطه با صحبت رفقا بنظرم میرسید. روی سیاست سازماندهی میشود بحث کرد. روی تبلیغات و اهدافش و غیره میشود بحث کرد. روی اشکالات تبلیغی ما میشود بحث کرد. روی چه باید کرد که تبلیغات ما بهتر شود هم میشود بحث کرد. اینها خطوطی است که میشود بحث کرد. من راجع به هر کدام اینها یک اشاره‌ای کردم که رفقا در مجموع بدانند منظورم چه است. اگر بخواهید برویم روی هر کدام اینها اثباتی‌تر و مفصلتر بحث کنیم میتوانیم.

دو واقعیت اجتماعی کمونیسم کارگری ایران را میسازد یکی اینکه کمونیسم مارکسیسم رادیکال که نقد کرده باشد تمام آن تحریفات بورژوایی را در تنوری خودش، در اهدافش خودش و تجسم خودش از سوسیالیسم و [غیر سوسیالیستی]. یکی یک جنبش واقعی کارگری است که این اهداف را به دست بگیرد، یک جنبش واقعی کارگری که اعتراض واقعاً موجود کارگری را از این زاویه پیش ببرد. من دارم از یک پیوند اجتماعی حرف میزنم بین جریان ما، جریانی که از اپوزیسیون ایران جُدا میشود، خودش را رادیکال میکند و یک واقعیت اجتماعی که مَقدم بر من و شما وجود دارد و آنکه کارگر اعتراض میکند، بخش اعظم اعتراضش به سرمایه‌داری است و در نتیجه کار من و شما و حیدر عمواو غلو و سلطانزاده و لنین و مارکس و مائو تسه‌تنگ بالأخره یک تعدادشان کمونیت شدند. با این تعداد کمونیت مَقدم من و شما، هم زمان من و شما با انقلاب رشد میکنند و شکل میگیرند. من از یک پیوند اجتماعی صحبت میکنم. از مدرسه کادرسازی از طریق رادیو که صحبت نمیکنم. این پیوند اجتماعی را چه جوری میشود ایجاد کرد؟

برای اینکه تا حزب میسازند، تا یک ذره از آن غافل میشوید بالأخره طرف یاد مراحل انقلاب میافتد و «الآن زود است و نمیشود کارگرها مزد را لغو کنند» و «الآن زود است نمیشود و مبارزه ضد امپریالیستی اولویت دارد» و «الآن زود است مذهب ریشه دارد» را میشوند از این احزاب! او باید تربیت کند بنظر من. اگر به این معنی که عدد و عامل تربیت و آموزش را بخواهید بدهید. من میگویم از یک پیوند اجتماعی دارم حرف میزنم که در یک قدمی اتفاق افتادن است و باید با حرکت آگاهانه ما این اتفاق بیفتد.

میگویم الان وظیفه دارید بعنوان یک حزب کارگری نقش بازی کنید دیگر. وگرنه این نقش را جامعه به شما نمیدهد. باید این تمایلات و آرمانهای خودتان را بعنوان الگوی حرکتتان قرار بدهید نه اینکه آرمان خودت هم برای خودت یک چیزی باشد که بعداً متحقق میشود. خُب من که اینجا زبان دارم حرف میزنم چرا مدافع کارگر را نگویم آخر، آنطوری که خودم فهمیدمش. و اگر نقدم به من نشان میده که تا حالا بهتر از بقیه گرایشات این را فهمیده‌ام، خُب از موضع حزب کمونیتست حرف بزنم دیگر. از موضع گرایشی در حزب کمونیتست حرف بزنید که شما کارگری‌تر و درستتر میدانید. از موضع یک گرایش اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیکی،

←

**درباره تهییج و تبلیغ ...**

طبقاتی حرف بز نیم، از موضع شخص یا مکان تولیدی حرف نزنیم.

اتحاد گرایشها چسبیده دنبال بحث سیاست سازماندهی و اصلاً انگار لبه تیز یک بحثی گُند میشود توسط این بحث. من قبول دارم *اینطوری* شده یعنی چسبیده به یک بحث دیگری که از آن جنس نیست. تبدیل شده به یک بحثی که گویا *مبارزه اقتصادی* را از طریق اتحاد گرایشات را پیش میبریم یا کار ما اتحاد بوجود آوردن بین این گرایشات است. اگر الان از من پرسید میگویم هدف ما این است که بطور واقعی کارگرهای کمونیست بیابند جلوی صحنه مبارزات اقتصادی. همین الانش هم اینطور هست. خیلی کم است که مبارزات اقتصادی که کارگرهایی مثلاً آگاهانه غیر کمونیست، آگاهانه مرزبندی‌دار با کمونیسم بیابند جلوی صف. ولی به هر حال ما یک طیف معینی را مد نظر داریم، کارگرهای سوسیالیست رادیکال، کمونیستهای مستقل از طیف توده‌ای، کارگرهای مبارزی که ما خودمان را در مجموع همسو میبینیم از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی. من فکر میکنم این هنوز هدف ما هست. یعنی تقویت این صف از رهبران جنبش کارگری به نفع کمونیسم ایران و جنبش کارگری در ایران.

منتها بحث اتحاد گرایشات را میشود در دو سطح مطرح کرد. یکی در رابطه با همان مقولاتی مثل قانون کار که آنجا معتبر است بنظر من. میشد این کار را کرد در زمان خودش و یک اتحادی به وجود آورد از گرایشات مختلف بر سر مقابله با سیاست قانون کار رژیم و دادن یک چارچوب دیگری برای قانون کار کارگری و یکی بعنوان یک بحث کلی ضد سکتاریستی. به این عنوان من دیگر به این نمیگویم اتحاد گرایشات. من به آن میگویم همانی که هست، یعنی مبارزه ضد سکتاریستی رفقای ما، برخورد غیر سکتاریستی رفقای ما به گرایشهای دیگر. در این چارچوب میشود برخورد ما به گرایشات دیگر، لزوماً اتحاد از توی این بیرون نمیآید فقط. از توی این میتواند نقد در بیاید، میتواند مرزبندیهای جدی در بیاید. منتها بحثی که روی سیاست سازماندهی هست این است که هر چقدر هم ما اختلاف داشته باشیم با گرایشات مبارز در درون طبقه کارگر، در پیشرویهای مبارزاتی اینها را دوشادوش خودمان پیدا میکنیم و باید مناسبات خودمان را بر مبنای وحدت طبقه تنظیم کنیم. اینطور نیست که ما چون میخواهیم رهبری معینی در صفوف کارگری شکل بگیرد، سیاست تحریم، سیاست عدم همکاری در پیش میگیریم مثلاً با کسانی که میخواهند اتحادیه درست کنند. در این بحث اخیر هم باز اشاره کردیم اگر یک عده کارگر میخواهند اتحادیه درست کنند ما حتماً رابطه‌مان را با آنها نگهداریم و تأثیر میگذاریم روی پروسه کارشان.

من این را میفهمم که بحث سیاست سازماندهی را که فعلاً اتحاد گرایشات را از توی آن در بیاوریم بحث کنیم، آن بحث را سر جایش بفهمیم. اگر بحث ضد سکتاریستی در آن است، که یک فصلش مثلاً راجع به سکتاریسم است، آن را بعنوان کلیات بحث بگیریم، آنوقت بحث اتحاد گرایشات بنظر من برمیگردد به کمپینهای مبارزاتی معینی در جنبش کارگری، همین الان. از نظر عملی من فکر میکنم گرایشاتی که ما با آنها برخورد داریم اینطور میشود تقسیم کرد.

یکی گرایش قدیمی رفرمیستی است که حالا میتواند این رفرمیسم سر به سمت حزب توده داشته باشد یا میتواند نداشته باشد. جریاناتی هم هستند که ندارند. مثل خطوطی که یک درجه بیشتری سندیکالیست اند و عمدتاً سندیکالیست هستند تا توده‌ایست باشند. بنظر من یک گرایش واقعی رفرمیستی وجود دارد.

الآن بطور واقعی که نگاه میکنیم میبینیم یک گرایش نهیلیستی فلسفی وجود دارد. من فکر میکنم این الان دارد یک گرایش واقعی میشود، بخاطر سرخوردگیهای انقلاب، ناتوانایی‌های طبقه کارگر و عقب‌نشینیهایی که به آن تحمیل شده. گرایش آناکوسندیکالیستی-آنارشییستی نمیدانم دقیق توی طبقه کارگر الان در چه وضعی است و نیرو و نفوذش چقدر است و غیره. و بالاخره گرایش سندیکالیستی که از یک نوع خط ۳ سابق الهام میگیرد، از تفکرهایی مثل تفکرهای رزمندگان. سندیکا را میخواهد و بحث سندیکای مخفی را میکند. من میگویم گرایش آوانتوریستی هم هست که این گرایش آوانتوریستی بنظر من خط‌مشی قدیمی خط ۳ و فدایی است در قبال جنبش کارگری، بخصوص فدایی، و حتی خط‌مشی سابق خودمان، یک نوع اکسیونیسم، یک نوع آوانتوریسم در طبقه کارگر.

من میگویم اگر بخواهیم با اینها برخورد کنیم در صحنه مبارزه اقتصادی به مقدار زیادی رفرمیستها را میبینیم کنار خودمان، سندیکالیستها را میبینیم کنار خودمان. مسأله مهم برای ما این است که علاقه و تعهد ما به مبارزه اقتصادی کمتر از اینها نباشد. اینطور نباشد که مبارزه اقتصادی قلمروی سندیکالیستها و رفرمیستها است، کمونیستها همیشه شرکت میکنند که فقط این را فراتر ببرند از آنجایی که هست. یعنی شرکت در مبارزه اقتصادی یک مرحله انتقالی است برای کمونیستها. من فکر میکنم اینطوری درست نیست. برای دوره‌ای طولانی کمونیسم، در سطح جهانی و در سطح

ایران بخصوص، با سیاست و کسب قدرت سیاسی و با مبارزه ضد رژیم‌ی تداعی شده و مطالبات اقتصادی کارگرها ندیده گرفته شده، حتی شناخته نشده، حتی به رسمیت شناخته نشده. و الان هر کمونیستی امروز بخواهد این شکاف را پُر کند بنظرم به درجات زیادی باید برود به سمت مبارزه اقتصادی حتی به قیمت ریسکی که ممکن است در آن حل شود. با این ریسک که ممکن است یک مقدار زیادی خط‌مشی عمومیش حتی تحت‌الشعاع حرکتش به سمت مبارزه اقتصادی قرار بگیرد، باید برود. من ترس از اکونومیسم راجع به خودمان ندارم راستش. برای اینکه یک حزب سیاسی را تجسم کنید که از یک سنت آوانتوریستی آمده بیرون، از یک سنت چپ آوانتوریست آمده بیرون. حزب سیاسی را تصویر کنید که مبارزه برای سرنگونی شعار هر روزه‌اش است. یک بخش آن مسلح هستند و دارد میجنگد و از هر طرف ولش میکنید استعداد این را دارد که سر مبارزه را به سمت مبارزه علیه رژیم بکشد. چپ ایران اینطوری است.

این خیلی فرق دارد فرض کنید با اکونومیستهای روسیه که مبارزه سیاسی را قلمروی فعالیت سیاستمداران لیبرال میدانستند. قبول داشتند که آنها باید بروند سیاست را اصلاح کنند، ما کارگرها را باید به خواسته‌ها و یا مطالباتشان برسانیم. کارگر عمدتاً ذینفع بود در اقتصاد فقط. این خیلی فرق دارد. بنظر من خطر اکونومیسم ما را تهدید نمیکند. حالا حالاها هم تهدید نمیکند. هر چقدر با آغوش باز برویم به سمت مبارزه اقتصادی خطر اکونومیسم ما را فعلاً تهدید نمیکند. من ارزیابیم این است. ولی خیلی چیزها داریم که به دست بیاوریم از با سر رفتن به سمت مبارزه اقتصادی. پیوندی که تاریخاً نداشتیم، پیدا کردن آدمهایی که تاریخاً در صفوف ما نبودند، آمدن رهبر عملیهایی با ما که تاریخاً از احزاب سیاسی دور بودند. او با علم به اینکه ما یک حزب سیاسی کمونیستی صاحب برنامه ایدئولوژیکی در حال جنگِ معطوف به سرنگونی هستیم میآید با ما دیگر. من فکر میکنم طبقه کارگر این عنصر را کم دارد، یعنی یک جریان سیاسی زنده به سمت مبارزه اقتصادی برود و در مبارزه اقتصادی دخیل بشود.

اتحاد گرایشات اگر در این چهارچوب مطرح شود، یعنی اینکه اگر بخواهد مقابل این گرایشات واقعی در جنبش طبقه کارگر ما را از رفتن همه جانبه به سمت مبارزه اقتصادی محروم بکند بخاطر مرزبندی با این گرایشات، من فکر میکنم این کار درستی نیست. بگذار به ما تحمیل بشود حتی این اتحادها بنظر من برای یک دوره‌ای خیلی هم خیلی خوب است، بی ضرر است یعنی تسلیم نیست به کسی. فرض کنید ما در یک سنگری برای مثال با سندیکالیستها افتاده‌ایم در یک موضع، سر مبارزه علیه قانون کار و حتی ده جور تماس هم با آنها داریم و باید بنشینیم سیاستهای مشترکی را هم در محل تنظیم کنیم و غیره. بنظر من هیچ ایرادی ندارد چیزی از ما کم نمیکند. برعکس ما را میبرد در عرصه‌ای که برای ما کمتر شناخته شده است و کمتر کار کرده‌ایم روی آن. نمیدانم این جواب بحث شما میشود یا نه. اگر بخواهم خلاصه بگویم من میگویم بحث اتحاد گرایشات... آره تاکتیکی است. اینطوری میشود گفت. یک بحث تاکتیکی است باید تاکتیکش معلوم باشد تا گرایشات سرش اتحاد کنند. اگر میگویید مبارزه تاکتیکی است علیه قانون کار، مبارزه است برای طرح طبقه‌بندی، مبارزه است برای تعطیلی اول ماه مه (که حالا فعلاً مسأله‌ای نیست) یا هر چیز دیگر، این را تعریف کنیم به آن میگویم اتحاد گرایشات. وگرنه بطور کلی ما را به جبهه واحد کارگری راه کارگر نزدیک میکند - همینطوری، بطور کلی اتحاد گرایشات. اصلاً جلوگیری میکند از اینکه یک بخشی از رهبری کارگری تمیز داده بشود از بخشهای دیگر و تقویت شود. من اینطور فکر میکنم...

رفیق سازمانده ما هم وضعیتش فرق کرده. یک موقعی کارش این بوده که از طرف امضاء بگیرد که تو با فلان سازمانی و هر جوری هست عضوش کند، هر جوری هست بکشد با خودش و از یک طرف یک ذره یک اپسیلون اعلام مخالفت میکرد و ابهامی راجع به نظرات خود رفیق مسؤلش، میگفتند به کارمان نمیآید، رویونیست است، رفرمیست است، تردیونیست است، آناکوسندیکالیست است و غیره، آخر سر هم از حلقه روابط خودش میکرده بیرون. همان آدم امروز اینطوری نگاه نمیکند. میگوید طیفی از آنها آناکوسندیکالیست هستند دیگر. همان طیفی که از آنها در نوشته‌هایمان حرف میزنیم، بخشاً گرایشات شدید آناکوسندیکالیستی ممکن است داشته باشد. اینطوری نگاه میکند. خُب مبلغ ما را هم همینطوری نگاه میکنند دیگر. در یک مقطعی مبلغ ما کارگر پیشرو به کسی میگفت که حرف حزب و سازمان او را که قبول کرده باشد. امروز حاضر است بپذیرد که کارگر پیشرو کسی است که پیشرو صف کارگرها است. یعنی در حالی که همه کارگرها سرشان را میاندازند پایین و کار میکنند و سالی یک دفعه فُر میزنند، این هر دفعه یک پیچی میخورند میآید جلو و سینه سپر میکند و میگوید نباید وضع اینطوری باشد. حالا کارگر پیشرو کارگر عینی است. این را خودمان به خودمان حالی کرده‌ایم دیگر.

مثلاً فرض کنید آدم بگوید بحث مخاطب جایگاهی ندارد یا این جایگاه را دارد و طبقه کارگر را به توده‌ها و پیشروانش اول تفکیک نکنیم به یک موقعیت عینی بگوییم که کارگر در رابطه با سرمایه‌دار دارد بعد خودتان تعیین کنید که خطابتان به کدام بخشش است در هر برنامه‌ای و غیره، این [نکته‌ای است] در مقابل اینکه آیا این ردیه‌ای است به بحث مخاطب ما «کارگر رادیکال سوسیالیست» با آن فرمول، یا نیست؟ و بعد من هر چه اینجا قسم بخورم هیچ فایده‌ای ندارد دیگر. من بعنوان مدافع توده‌های عوام طبقه کارگر توی این سمینار رفته‌ام و مُهرش خورده به من.

اگر ما طبقه کارگر را بعنوان یک موجودیت اجتماعی بهتر بشناسیم، مبلّغهای بهتری هستیم از حرفمان توی طبقه کارگر. اگر کسی مقوله رهبر عملی را دارد یک نوع حرف میزند کسی که ندارد یک نوع دیگر حرف میزند، یا جوخه رزمی تشکیل میدهد. میرود کمیته اعتصاب بقول خودش درست میکند و انتظار دارد با اعلامیه، کارگرهای شرکتی مثلاً هفت روز اعتصابشان را ادامه بدهند، با اعلامیه مرکز غیبی! خُب ما اینها را رد میکنیم و بنابراین یک نوع دیگر میگوییم و یک نوع دیگر حرف میزنیم. چه باید کرد؟ من میگویم خُب راجع به پدیده‌های توی هوا حرف نمیزنیم راجع به دیدگاههای خودمان، در مورد تئوری، در مورد کارگر، در مورد مبارزه اقتصادی، در مورد مبارزه سیاسی، تشکل حزبی، تشکل توده‌ای، اخلاقیات کارگری و حتی زبان، فرهنگ کمونیستی داریم حرف میزنیم. اینها را یکی یکی روشن کنیم و بحثمان را بکنیم و سرانجام برسانیم، همهمان به هم نزدیک میشویم و از جمله تبلیغات بهتری میکنیم.

پایان

**آزادک بشر از نظر بورژوازی، در اساس، آزادک استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پاک حقوق بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودک تصویر میشود که استفاده از آن براک اکثریت کسانی هم که شامل آن شده‌اند ممکن نیست. آزادک و برابری با انقیاد اقتصادی متناقض است. حقوق بشر سرمایه دارک با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگوک نیاز انسان باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادک و برابری انسانها نیست. ابزار جلوگیری از طغیان مردم آزادیخواه و برابری طلب است. وسیله‌اک براک ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد عمیقتر حقوق بشر و درک تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه‌دارک است.**

**حزب کمونیست کارگری – حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویر روشنی از مبناک حقوق انسان را بدست میدهد. حزب کمونیست کارگری – حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر نقطه جهان میداند و براک تحقق آن میکوشد.**

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

**وریا نقشبندی**: اخیرا کمپینی با نام «کمپین نه به جمهوری اسلامی» از سوی اپوزیسیون راست، که در رأس آن آقای رضا پهلوی، حزب «مشروطه خواهان» و «شورای مدیریت دوران گذار» قرار دارند، به راه افتاده است. آنها در این کمپین خودشان را متعلق به هیچ گروه، حزب و یا سازمانی معرفی می‌کنند، و خودشان را برآمده از بطن جامعه قلمداد می‌کنند، و از همین به عنوان رمز موفقیت خودشان یاد می‌کنند. در همین رابطه نریا شهابی با ما هستند و سوالاتی را با ایشان درمیان می‌گذاریم. نریا شهابی؛ پیش از هرچیز ماهیت این کمپین چیست و جریان آن از چه قرار است؟

**نریا شهابی**: شما در معرفی این کمپین خیلی خوب به پایه‌های موجودیت آن اشاره کردید. می‌گویند که متعلق به هیچ حزب و گروهی نیست و برآمده از جامعه‌ی ایران است و مستقل از احزاب و سازمان‌هاست. پایه‌ی این حرکت شورای دوران گذار، که می‌گوید من تشکل نیستم اما بالاخره یک جمعی را متشکل کرده‌اند، شخص آقای پهلوی، طیف وسیعی از شخصیت‌ها و فعالان فردی داخل ایران که زندان بوده‌اند، اعم از خوشنام، نیمه خوشنام و بدنام و از جمله فرشگرد، است.

می‌گویند که به هیچ حزب و گروهی وابسته نیستند؛ خوب این یک حرکت به شدت ضد حزبی و ضد سازمانی است. منظور از حزب و سازمان تنها احزاب و سازمان‌های خارج از کشور نیست. مسئله ضدیت با سازمان‌یابی و تشکلی است که در ایران وجود دارد. یک «گوبلن» رنگارنگ است از انواع شخصیت‌ها؛ از شاعر و هنرمند و آقای پهلوی، از کسانی که نوستالژی گذشته دارند و کسانی که بیشتر چپ بوده‌اند و الان برای آنکه نشان بدهند هیچ ارتباطی با چپ ندارند دائم به کمونیسم حمله می‌کنند، تا کسانی که در ایران فعالیت‌هایی داشته و در ایران شناخته شده‌اند، و همچنین طیف وسیعی از اصلاح‌طلبان کنده شده از قدرت! واقعا می‌شود گفت که یک«گوبلن‌دوزی» است.

اما حقیقت این است که به عنوان یک جنبش، ریشه‌ای در جامعه‌ی ایران ندارد. نه به این معنی که به هیچکس در ایران مرتبط نیست. بالاخره طیفی از این فعالین در ایران زندگی می‌کنند و یا در فعالیت‌های مدنی و اعتراضی شرکت کرده‌اند و یا تازه از «دوخرداد» کنده شده و معترض شده‌اند و یا تعدادی از آنها در خارج از کشور هستند و خودشان تعلقات سازمانی دارند، را همراه دارند. بلکه به این معنی که این حرکت متکی به هیچ جنبشی نیست. از نظر سیاسی بی پایه‌ست. خودشان می‌گویند که برخاسته از جامعه‌ی ایران است. اما مطلقا و مطلقا ریشه‌ای در جامعه‌ی ایران به عنوان یک جنبش سیاسی ندارند. نمی‌خواهم بگویم که این یک تحرک سیاسی نیست. می‌خواهم بگویم که این یک جنبش سیاسی نیست.

برای اینکه این موضوع را باز کنیم بهتر است نگاه کنیم و ببینیم در ایران چه خبر است. خودشان می‌گویند که از سه سال پیش، یعنی بعد از خیزش دیماه، که این «شورای دوران گذار» را درست کرده‌اند، می‌خواهند ایفای نقش بکنند. یک «شورای دوران گذار» متشکل از تکنوکرات‌ها و کراواتی‌های فرشگردی، تا فاشیست‌هایشان، تا اسکولار و دمکرات و کسی که قیل تر ها به خودش می‌گفت چپ را ساخته اند. بعد از دیماه و بعد از سوختن انواع و اقسام پروژه‌ها، و تلاش‌ها برای به‌سازش کشاندن و به نقطه‌ی تعادل طبقاتی کشاندن جامعه‌ی ایران، بی پایه شده‌اند. به خصوص در محضر آن شصت درصدی که جزو فرزندان طبقه‌ی کارگر هستند و چیزی جز نیروی کارشان برای فروش ندارند. می‌خواستند یک نقطه‌ی سازش تمحیل بکنند؛ از «دوخرداد» تا «جنبش سبز» و «جامعه‌ی مدنی» و «رفراندومچی‌ها» و پروژه‌های «ققنوس» و«رستاخیز فیروزه‌ای» و تا دیروزی که آقای ترامپ قرار بود هوایما بگیرد و همه آنها با آن به ایران بیایند و ایران را «مدیریت» کنند، یکی بعد از دیگری پروژه هایشان سوخت. اینها همه نقطه سازش‌هایی بودند که سوخته‌اند.

شما در جامعه‌ی ایران شاهد این هستید که سه سال است که توده‌ی وسیعی در حد شصت-هفتاد میلیون نفر علیه حاکمیت است و دارد اعتراض می‌کند. نه اینکه مانند لشکر «سرخپوست‌ها» قبیله ای و بدون سازمان، حمله می‌کنند. بلکه سازمان دارند، تشکل دارند، نماینده دارند، سخنگو دارند، نماینده‌ی کارگر و جنبش کارگری دارند. اینها حول تحرک طبقه‌ی کارگر در میدان هستند. ایران، آنطور که «شورای مدیریت دوران گذار» و این کمپین ادعا می‌کنند، برهوت بی‌سازمانی و بی رهبری نیست. گویا در ایران فقدان تشکل و سازمان است و یک عده‌ای هم دارند برای حقوق‌های

## ”نه مخملی“ آقای پهلوی؛

**در حاشیه کمپین راست «نه به جمهوری اسلامی ایران»**

**گفتگوی رادیو نینا با نریا شهابی**



موقعه «گریه» می‌کنند. درست است که فقر و فلاکت دارد از جامعه بالا می‌رود. اما ایران دریای عظیمی از مبتکرین، معترضین، نمایندگان، سخنگویان و آژیتاتورها و دست‌اندرکاران تشکل مردم است. مردم تشکل دارند، سازمان دارند. با این اوصاف این کمپین چه می‌خواهد بگوید؟

این کمپین می‌گوید که ایران پس از دیماه برهوت است و سازمان ندارد و ما باید بیاییم و برایش رهبر درست کنیم و ما سخنگوی آنها هستیم. خودگمارده هستند. شاید حتی یک کارگر را هم جذب کنند و به مجموعه شان اضافه کنند! اما کدام جامعه‌ی متمدنی می‌پذیرد که این‌ها بیایند و به عنوان یک الترناتیو سیاسی برای جامعه تصمیم بگیرند؟ اگر بشود درباره‌ی انگلستان و فرانسه اینطور صحبت کرد که برویم یک دکتر و یک مهندس و اصناف و هنرمندان را بیاوریم و قانون اساسی بنویسیم! برای ایران هم می‌شود. درمورد ایران هم همینطور؛ ایران جامعه‌ی بالغی است. اما پشت این کمپین‌های چه چیزی است؟ اینها از انقلاب ۵۷ الگوبرداری می‌کنند. به جامعه چهل سال پیش ایران که شعار «کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما» میداد، می‌شد آیت الله منتظری را قالب کرد! اما به رهبر کارگری امروز در ایران نمی‌توان این اعجوبه‌های فرشگردی را قالب کنید که چرا ایشان عطر و ادکلن می‌زنند و کراوات دارند، و بعد هم قرار است بیایند و«مدیریت» بکنند. به اعتراضات مردم این‌ها فعالیت‌های «میدانی» می‌گویند! نه فعالیت‌های سازمانی و رهبری!

این کمپین آینده ندارد، مطلقا ریشه ندارد. برخلاف ادعایشان، نه کمترین ربطی به جامعه‌ی ایران و تحولات آن دارند و نه ریشه دارند. این روزها در خود جمهوری اسلامی، در سنجشی که از افکار عمومی به عمل آورده و در روزنامه‌ها منتشر کرده‌است، پنجاه درصد مردم می‌گویند ما «برانداز» هستیم! سی درصد دیگر می‌گویند که تغییرات «ساختاری» می‌خواهند؛ که شکل موبدانه‌ی «براندازی» است! هشتاد-نود درصد مردم رو به دوربین جمهوری اسلامی می‌گویند «ما جمهوری اسلامی را نمی‌خواهیم.» حالا اینها مثلا «لطف» کرده‌اند و کمپین «نه به جمهوری اسلامی» به راه انداخته‌اند؟

می‌خواهم بگویم که این یک کمپین ضد سازمان، ضد تشکل و ضد شبکه وسیع رهبری و سازماندهی است که در حال حاضر در ایران در جریان است. این کمپین نه برای سرنگونی جمهوری اسلامی آمده است، نه برای حل مشکلات فقر و فلاکت و بدبختی‌های مردم ایران آمده است! آمده است که این قدرت را از میدان به در کند و اگر بتواند ضربه‌ای به آن بزند؛ که نخواهد توانست. عُمر این کمپین «نه به جمهوری اسلامی»احتمالا تا دو-سه هفته بعد از انتخابات باشد، بعد هم با آن عکسی می‌گیرند و می‌گویند که «ما بودیم به انتخابات نه گفتیم!» اینها تماما کار مدیا و تبلیغات است. ممکن است به شما نشان بدهند که فلانی یک میلیون فالوئر (دنبال کننده در فضای مجازی) دارد و فلانی چند میلیون دارد؛ اما اینها در جامعه‌ی ایران ریشه‌ای ندارند. ترامپ «فالوئر» داشت! اما جنبش آن «راست افراطی» بود که در آمریکا ریشه داشت. اینها هیچ ریشه‌ای در ایران ندارند. اینکه شما بروید و با مردم مصاحبه بکنید و ببینید که مردم آنقدر از جمهوری اسلامی متنفر هستند که می‌گویند «غلط کردیم که انقلاب کردیم» و یا مثلا «خدا پدر شاه را بیامرزد»؛ حتی اگر پنجاه میلیون نفر هم این را بگویند نمی‌توانید روی این جنبش بسازید. اینها را می‌توان ابزار پروپاگاندا قرار داد. مانند این است که شما با پنجاه میلیون نفر مصاحبه کنید و آنها بگویند که «ما از ملا نصرالدین خیلی خوشمان می‌آید» آیا شما می‌توانید جنبش به قدرت رسیدن ملا نصرالدین را تعریف کنید؟ درباره‌ی این «گوبلن‌دوزی» هم همین است. اینها پایه ندارند. اما این سیاست بی صاحب نیست! هیچکس در ایران نمی‌گوید که ای کاش این تکنوکرات‌های فرشگردی بیایند و ما را مدیریت کنند، اینها کراوات و عطر می‌زنند، با آمریکا دوست هستند و ترامپ هم طرفدارشان است. طبقه‌ی کارگر ایران تحصیل کرده‌ست، آگاه است و به ریش آنها خواهند خندید. اما سیاستی پشت آنهاست. خلاصه اینکه این حرکت یک جنبش سیاسی در ایران نیست اما یک تحرکی است که یک سیاست جهانی را پشت خودش دارد.

**وریا نقشبندی**: اگر به ماهیت خود این کمپین بیشتر بپردازیم. نکته‌ی برجسته‌ی این کمپین و این دسته کمپین‌ها که بیشتر هم به راه انداخته بودند این است که خودشان را بی تعلق به احزاب و گروه‌ها و جریانات سیاسی می‌دانند. این نوع اعلام موجودیت

## کمونیست ۲۵۳

کردن توسط کسانی که در راس این کمپین‌ها هستند بر اساس چه سیاست‌هایی است؟

**نریا شهابی**: ببینید یکی از مراحل سیاست‌هایشان را کمی قبل از شکست ترامپ دیدیم. همه دیدند که چه جنجالی بر سر این مسئله به راه انداخته بودند که فشار حداکثری را زیاد کنید و به هر کسی که علیه ترامپ بود فحاشی می‌کردند؛ اینها سوختند و به کما رفتند! و الان دارند نیروهایشان را جمع می‌کنند. این حرکت و این کمپین آینده‌ای ندارد. بعد از انتخابات پوچ می‌شود. مانند «ققنوس» و «رستاخیز فیروزه‌ای» و «فرشگرد» و غیره.

اما اینها روی چه چیزی حساب می‌کنند و این تحرک سیاسی به کجا وصل است که می‌گویند متعلق به جامعه‌ی ایران هستند؟ تنها چیزی که به آن تعلق ندارند جامعه‌ی ایران است. اما یک تعلق طبقاتی و یک تعلق سیاسی به یک پروژه‌ی معینی دارند، که امروز در ایران شانس‌ی ندارند. اما به این معنی نیست که هیچوقت شانس‌ی ندارند. امروز شانس‌ی ندارد به خاطر آن جنبشی که در میدان است؛ که سازمان دارد، رهبر دارد، شبکه‌ی متحد خودش را دارد و اینها آن را به رسمیت نمی‌شناسند. نه تنها آن را به رسمیت نمی‌شناسند بلکه آن را کوچک و کوچکز نشان می‌دهند که خودشان را بزرگ کنند.

**تحرک سیاسی‌ای** که اینها به آن امید می‌بندند این است که شاید صحنه به هم بریزد. الان دیگر تکرار سناریوی لیبی و سوریه برای ایران کارایی ندارد؛ نه به این دلیل که ایرانیان از «سرسشت برتری» هستند و گویا مردم سوریه و عراق مردم «پستی» هستند! بلکه به این دلیل که آن نیروهایی که آن را شکل دادند و آن سناریوهای مخرب و باتلاق‌ها را شکل دادند همه خودشان «کالاپس» کرده‌اند. درنتیجه نه عربستان سعودی، نه اسرائیل، نه آمریکا، نه هیچکس دیگری در موقعیتی نیستند که بخواهند عراق دیگری یا لیبی دیگری را شکل بدهند و سازمان بدهند و یا تحمل کنند. موج به سمت خودشان برگشته‌است. نه تنها به خاطر اعتراضاتی که

در ایران و خاورمیانه و جهان وجود دارد؛ بلکه به خاطر بحران اقتصادی و بحران کرونا و وضعیت فلج شده‌ای که در آن هستند و بازار و «بلیشوی بی صاحب» بورژوازی جهانی که هنوز درگیر مشکلات خودش است. هرچند که اگر بخواهند با کارت ایران و خاورمیانه بازی می‌کنند. به هرحال شانس‌ی ندارند! اما «اتاق فکری» که پشت سرشان است متشکل از انسان‌های احمقی نیست! آنها روی بهم خوردن صحنه حساب می‌کنند. مقفکرین شان فکر می‌کنند که می‌توانند این‌ها را در«آب نمک» بخوابانند برای زمانی که صحنه به هم بخورد. از جمله بازیگران بهم خوردن صحنه، دسته‌جات درون جمهوری اسلامی، که اگر وقت آن پیش بیاید، خیلی بیشتر از هرکسی دوست دارند ایران را سوریه بکنند. اما الان هیچ بخشی در ایران و اسرائیل و عربستان نمی‌خواهند وارد هیچ جنگی بشود، به این خاطر که برایشان غیر قابل پیش‌بینی است و کل خاورمیانه مشتعل می‌شود. اما شانسشان را در این می‌بینند که صحنه به هم بخورد و یک اتفاقی بیافتد، این جنبشی که در صحنه است کمی تضعیف بشود و صحنه را خالی بکند و تخاصمات جهانی به جایی برسد که بلکه جدال آمریکا با چین و روسیه کمی تعمیق بشود و شاید اردوغان حمله بکند، شاید هم اسرائیل؛ به اینها امید بسته‌اند. می‌گویند: اگر به یکباره صحنه به هم خورد ما این طیف رنگین‌کمانی و معجون‌مانند را دم دست داریم. هرچند که تا جایی که به خصوصیات جامعه ایران و «عوامل داخلی» امروز باز می‌گردد، اگر برای یونان نمی‌توان از چنین فرمول‌هایی استفاده کرد، برای ایران هم نمی‌توان.

فعلا پروژه پس از پروژه شان می‌سوزد! از نظرشان اشکالی ندارد. مدیا و پول و همه چیز در اختیارشان است. پراگماتیستی عمل می‌کنند و می‌گویند این پروژه بی پایه را نگاهداریم « شاید به درد خورد.» این سیاست افراطی‌ترین بخش راست بورژوازی جهانی است. بخش ایرانی‌ش به آن راست افراطی وصل است! هرچقدر آنها برای آینده‌ی بشریت برنامه دارند اینها هم برنامه دارند. هرچقدر آنها می‌توانند با سرنوشت بشریت و این یا آن تحرک بازی بکنند، اینها هم همان ظرفیت‌ها را دارند. مطلقا برای حل مشکلات مردم ایران نیست، مستقل از اینکه ممکن است درمیانشان انسان‌های آزادی‌خواهی هم باشند اما از فرط استیصال و ناامیدی به این کمپین پیوسته‌اند. که بیشتر باعث تخریب خودشان می‌شوند.

درنتیجه این یک تحرک سیاسی است در ایران که بنا بر مقتضیات جهانی امروز شانس‌ی ندارد. آن نیرویی که جمهوری اسلامی را به این روز انداخته‌است نه آمریکا بوده، نه چین، نه روسیه و نه کمپین‌های این‌ها. قدرت مردم بوده‌است. این قدرت متشکل است. اینها می‌خواهند قدرت مردم چکار کند؟ بگوید که ما حزب هستیم؟ کارگران ایران آنقدر پیش رفته‌اند که رهبر کارگری‌ای که به زندان انداخته شده بود بعد از آزادی رئیس قوه‌ی قضائیه را محاکمه می‌کند! انجمن و مجمع عمومی و اتحادیه و شورا و کلوب و کانون و بازنشستگان و معلمان و کارگران و غیره دارند؛ اینها نهادهای کوچکی نیستند. بلکه اینها (کمپینی‌ها) می‌خواهند آن را کوچک نشان بدهند. در هیچ جای دنیا نمی‌بینید که مانند طبقه‌ی

<sup>[1]</sup>

”نه مخملی“ آقای ...

کارگر ایران، با وجود چهل سال اختناق مذهبی و شکست انقلاب دیگری (انقلاب ۵۷)، اینقدر آگاه و بادرایت دارد تلاش می‌کند. اینکه آیا این تلاش کافی است یا کافی نیست یا چه دستاوردهایی می‌تواند داشته باشد که شانس اینگونه حرکت‌ها را به حداقل برساند بحث دیگری است.

اما زمانی‌که ”راست“ و این کمپین هایش، می‌گویند که رهبری و سازمان ندارند و تنها می‌خواهند «گذار» کنند، نه تنها واقعیت را نمی‌گویند، بلکه دارند صندلی را از زیر پای سازمان و رهبرانی که وجود دارند می‌کشند و می‌خواهند از فراتر رفتن از این سطح تشکلِ آنها جلوگیری کنند. نگران هستند که مبادا قدرت پایین، بین خودشان توافقاتی بکنند و آماده باشند برای صحنه‌های بزرگتر و برای ایفای نقش‌های بزرگتر. این راست و کمپین اش، نه می‌خواهند جمهوری اسلامی را بیاندازند و نه می‌توانند. این ها در صورتی که فراخوانی بدهند حتی ده نفر هم حاضر نخواهند شد مثلا یک محموله‌ی برنج را از شهری به شهر دیگری ببرند. اما زمانی که یک اتحادیه‌ی کارگری و کانون معلمان و کانون بازنشستگان فراخوان اعتصاب سراسری می‌دهند و می‌گویند که «جلوی وزارت کار جمع می‌شویم» مردم به حرفشان گوش می‌کنند. می‌خواهم از قدرت آن جنبش به شما بگویم چرا که او ریشه دارد، قدرت دارد. حتی اگر آنها را نبینیم کار هایشان را مشاهده می‌کنیم. با یک پست در فضای مجازی نیست که مردم به دنبالشان می‌روند. فراخوان هایشان جواب می‌دهد چون اینها سازمان‌ها و نهادهای مردمی هستند. حتی اگر در این کمپین هزار نفر از نوبل گرفتگان، مانند خانم سوچی، را بیاورند؛ کسی که الان به جامعه‌ی میانمار خون پاشیده، و البته لیست «نوبل بگیران» ایران را هم دارند آماده می‌کنند، قادر به اعمال قدرت در جامعه نیستند. این «کلاه‌ها» سر مردم در ایران و طبقه ی کارگری که اینگونه با درایت دارد کار می‌کند نمی‌رود.

اگر بخواهم به بحث شما برگردم؛ سیاست سازمان زدایی و سیاست تشکل زدایی، سیاست متفرق کردن قدرت مردم و تبدیل کردن آنها به یک لشکر قبیله ای و «سرخیوستی» که هیچ چیزی بلد نیستند و هیچ کاری نمی‌توانند بکنند را پیش گرفته‌اند. و می‌خواهند از میان آنها مُشتی را گلچین کنند و یک قبیله درست کنند که در میانشان فدرالیست‌چی پیدا می‌شود، خواهان دولت سُنی پیدا می‌شود؛ و .. ! مهم نیست که بیانیهِی الان‌شان چقدر مشعشع است. همانطور که گفتم تعدادی انسان خوشنام هم درمیانشان پیدا می‌شود که می‌گویند «سنگ مُفت، گنجشک مُفت» شاید اتفاق خوبی افتاد!

به هر حال اینها بی‌ریشه هستند و این یک حرکت به شدت ضد سازمانی و ضد رهبری در ایران است. ضد رهبران کارگری، رهبران بازنشستگان، رهبران معلمان، رهبران دانشجویی، کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، چپ‌ها و آزادی‌خواهانیست، که امروز دستشان درکار است و دارند کار می‌کنند. این کمپین بیشتر از اینکه «نه به جمهوری اسلامی» باشد، نه به قدرت و نمایندگان و رهبران و سخنگویانی است که الان در ایران در صحنه هستند.

**وریا نقشبندی**: بسیار خوب، شما به مسائل مختلفی اشاره کردید. چیزی که این کمپین را به نوعی دیگر برجسته می‌کند این شعار «نه به جمهوری اسلامی» است. اما چیزی که ما در جامعه‌ی ایران می‌بینیم، حداقل از چند سال گذشته از دیم‌ها نودوشش تا آبان نودو هشت، این است که در خود آن جامعه و صف‌بندی‌هایی که در آن جامعه شکل گرفته و شما هم به آن اشاره کردید، پاسخ «نه» قاطع خودشان را در اعتراضات خیابانی و اعتصابات و خیزش‌هایشان به جمهوری اسلامی اعلام کرده‌اند. و این کمپینی که الان با نام «نه به جمهوری اسلامی» به راه انداخته‌اند پدیده‌ی جدیدی برای جامعه‌ی ایران نیست که بخواهد سرنگونی جمهوری اسلامی را «دوباره» مطرح کند. بحثی که الان مطرح است این است که خود این کمپین چه می‌خواهد بگوید؟ بحث دیگر نگرانی اپوزیسیون راست از قطب‌بندی‌ها و تشکل‌هایی است که در آن جامعه شکل می‌گیرد و بی پایه‌گاه بودن این جریان در جامعه؛ اینها با این کمپینشان چه می‌خواهند بگویند؟

**ثریا شهابی**: بی‌تردید این نگرانی در آنها وجود دارد. چیزی که شاهد آن هستیم در سال‌های اخیر وسیع‌تر شدن این جنبش‌هاست؛ که حرکت‌ها از حرکت‌های محلی و محدود به یک محل کار، دارد شکل سراسری به خود می‌گیرد. پیام می‌دهند و از همدیگر حمایت می‌کنند و فراخوان‌های سراسری می‌دهند. با یک فراخوان‌شان مردم از شوش تا بلوچستان و خوزستان و کردستان و تهران پاسخ می‌دهند. درنتیجه این مسئله، ترس و نگرانی آنها را زیاد می‌کند. این واقعی است و باعث می‌شود این جریان‌ات از نقطه‌نظر مبارزاتی که در جریان است، کاملا بی‌مصرف بشوند.

منتها این کمپین پس از شکست ترامپ، اساسا یک کمپین درون‌خانوادگی برای خودشان است. می‌خواهند خودشان را جمع

کنند. اعتماد به نفسشان خیلی پایین آمده بود. هر چقدر تلاش کردند! و مثلا در دوره‌ی قبل چند فعال از ایران آوردند که به بایدن نامه بدهند که سیاست فشار حداکثری را ادامه بدهد، این هم جواب نداد. خلاصه کنم این کمپین تنها یک عملیات درون‌خانوادگی است! دارند خودشان را جمع می‌کنند، به خودشان اعتماد به نفس می‌دهند، برای خودشان مشغولیتی درست کرده‌اند. در انتخابات پیش رو در جمهوری اسلامی، که خودش یک جُوک است، این ها فردا روز می‌خواهند بگویند «دیدید که گفتیم شرکت نکنند و آنها هم شرکت نکردند؟! طبعاً میدبای رسمی به آنها تریبون می‌دهند و حرف می‌زنند و هر چقدر که بخواهند تبلیغات می‌کنند. اتاق فکر هایی که پشت اینها هستند و به آنها امکانات می‌دهند و حمایتشان می‌کنند هر چند می‌دانند که اینها شانسی ندارند. منتها بالاخره باید یک کمپینی بکنید که بالا بیایید! و به خودشان اعتماد به نفس بدهید که من هنوز هستم و موجود هستم. ترامپ رفت اما من هنوز هستم و دارم یک کاری می‌کنم. خیلی هایشان به این نتیجه رسیده‌اند که از بیرون نمی‌شود کاری کرد پس من خودم دست به یک کاری می‌زنم. باید به آنها گفت شما به آن جامعه ربطی ندارید. به همان اندازه بی‌ربط هستید که طرفداران ملا نصرالدین بی‌ربط هستند.

همانطور که گفتم این یک عملیات درونی خودشان است که مانند بسیاری از سازمان‌ها فعالیت می‌کنند که بگویند فعالیت کردیم. من فکر نمی‌کنم که خودشان هم انتظار داشته باشند که اتفاق بزرگی بیافتد. منتظر هستند که به یکی‌شان جایزه‌ی نوبلی چیزی بدهند و اینها سر آن تبلیعاتی به راه بیاندازند. بی تردید ضریب نگرانی‌شان بالاتر رفته و خواهیم دید که بالاخره از این مجموعه، که ما نموده‌ا و لهله‌های مختلفی از آن را می‌بینیم، که مانند یک گل می‌شکفت و فوری پژمرده می‌شود، شکوفایی که بیشتر هم در فضای مدیای غرب است که به آن می‌پردازند. امروز حتی بی‌بی‌سی که در ایران به آن «آیت‌الله بی‌بی‌سی» می‌گویند از این حرف می‌زند که معلوم نیست سرنوشت جمهوری اسلامی چه می‌شود و مجبور است در یک سطحی واقعیات را منعکس بکند. می‌دانند که این کمپین‌شان تنها برای خودشان است و به خودشان دلگرمی می‌دهند و تبلیغات می‌کنند و نیرو هایشان را جمع می‌کنند و گسترش می‌دهند.

وریا شهابی، نمایندهٔ مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، در جریان بیانیه‌خوانی در مجلس شورای اسلامی، ۲۰۱۳

**وریا نقشبندی**: این کمپین که هم برای راست و هم برای طیفی از چپ جذابیت خاصی دارد از چه اتاق فکر هایی تغذیه می‌شود؟

**ثریا شهابی**: ببینید اینها می‌دانند که پس از تجربه‌ی انقلاب سال ۵۷ یک جنبش همه‌با همی که بتواند یک نقطه‌ی امیدی باشد، به عنوان یک سیاست فعال، شانسی ندارد. اما سرمایه‌گذار یشان بر روی استیصال است. استیصال و احساس ناتوانی و فقدان قدرتی که در جامعه‌ی ایران شکل بگیرد و اینها بتوانند خودشان را به عنوان نماینده‌ی یک آینده‌ای – هر آینده‌ای – مطرح کنند. در زمانی که استیصال حکمفرما می‌شود می‌گویند که هر آینده‌ای بهتر از الان است و حتی سوریه هم بشود بهتر از الان است و با این حرف‌ها خودشان را در جلوی صحنه قرار بدهند. «همه با همی» به خاطر انقلاب ۵۷ آینده‌ای ندارد. اما یک تمایل و احساس تعلق و همبستگی عمیقی در میان مردم ایران وجود دارد؛ علیرغم اختلافات زبانی، مذهبی، جغرافیایی – که جریان‌ات قومی و خود جمهوری اسلامی می‌خواهند به این اختلافات دامن بزنند. اینها دارند روی این مسئله سرمایه‌گذاری می‌کنند و عوامفریبی می‌کنند که از درون آن یک جنبش همه‌باهمی بیرون بیاورند و بگویند که حالا بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی بر سر چپ و راست با هم بحث خواهیم کرد. و بخشی از چپ هم از این مواضع حمایت کرده. تا آنجا که به راست مربوط می‌شود معلوم است که ماهیت این کمپین چیست؛ عوامفریبی است و خود را نماینده‌ی همه‌ی مردم جلوه دادن است و همچنین منحل کردن سازمان و تشکل و طبقه در ایران. انگار که جامعه‌ی ایران طبقاتی نیست و مردم یک لشگری هستند که در یک بیابان برهوت زندگی می‌کنند و همه با هم هم‌منفعت هستند. تا حدی هم هم‌منفعت بودن اکثریت مردم ایران درست است، اما منفعتشان در راستای منفعت اینها نیست. وقتی اینها می‌گویند «همه با هم» یعنی پول و اقتصاد و سرمایه و صاحب کارخانه و بورژوازی به عنوان یک طبقه با همه‌ی حقوق بگیران و کسانی که چیزی جز نیروی کارشان را برای فروش ندارند – طبقه‌ی کارگر و معلم و غیره – همه با هم هم‌سرنوشت هستند. این یک دروغ است و بیشتر از هر چیزی بر روی استیصال و ناتوانی و تشکل زدایی – تشکلاتی که نمایانگر منافع طبقاتی متفاوتی است – استوار است. آن مطالبه‌ای که می‌گوید« من معیشت می‌خواهم، من این گرانی را تحمل نمی‌کنم. دیگر بس است. چقدر می‌دزدید؟ رفاه و امنیت و آزادی من باید تامین بشود»، این چپ و سوسیالیستی است. لازم نیست که حتما بیاید و فریاد بزند «زنده باد سوسیالیسم.» این کارگری است. این مطالبه‌ی طبقه‌ی کارگر ایران است که الان کل جامعه از آن حمایت می‌کند. در نتیجه شما اگر می‌خواهید بگویید «همه با هم» یعنی اینکه منافع آقای پهلوی و خاندانشان و با مرفهین تهران و صاحبان کارخانه‌ها و اسد بیگی و بخش خوش‌خیم

سپاه – که با اینها متحد خواهد شد – و بخش خوش‌خیم وزارت اطلاعات و همه‌ی اینها و همه‌ی ارگان‌های سرکوب طبقه‌ی حاکم به اضافه‌ی خود طبقه و هر چقدر هم از ساختار سیاسی آن …، این یک دروغ بزرگ است. آنچه که در صحنه است هژمونی مطالبات طبقه‌ی کارگر است. همه می‌گویند؛ مهم نیست که شما فارس هستید یا کرد یا لهجه دارید یا نه، شیعه هستید یا سنی، بهایی هستید یا بی‌خدا، کولبر هستید یا سوخت‌بر؛ همه با هم هم‌منفعت هستند. این منفعت با منفعتی که در راس این کمپین قرارداد تناقض دارد. منفعت این کمپین این است که بگذاریم آخوندها بروند و ما همه‌ی ساختار را در دست بگیریم، بعد شما بیست سالی گرسنگی بکشید، نهایتا ایران را مانند هندوستان می‌کنیم. اکثریت طبقه‌ی کارگر هندوستان را نگاه کنید و ببینید چگونه زندگی می‌کنند. حتی از داشتن توالت هم محروم هستند، شکم بچه‌هایشان را نمی‌توانند سیر کنند. نمی‌خواهند که ایران را سونئیس کنند.

در نتیجه این وعده‌ای است که می‌دهند و می‌گویند که می‌خواهند توسعه‌ی اقتصادی بیاورند. می‌گویند که نرخ توسعه‌ی اقتصادی در زمان شاه با این سرعت بالا می‌رفت، حالا اجازه بدهید که دو نسل دیگر بردگی و بی‌حقوقی و فقر و فلاکت بکشد، تا ما بعدا منحنی رشد را بالا می‌بریم و در بهترین حالت وضعیتمان مانند وضعیت هندوستان می‌شود که واکسن تولید می‌کند و به انگلستان و دیگر نقاط دنیا می‌فرستد، در حالیکه خودشان مانند برگ درخت می‌افتند و می‌میرند. همه با همی در ایران معنی ندارد. منفعت اکثریتی که در آن جامعه دارند اعتراض می‌کنند مطالبات طبقه‌ی کارگر است که دارد آن را فریاد می‌زند؛ معیشت، رفاه، آزادی، امنیت خواسته‌های این طبقه هستند و اینها کمترین ربطی به این خواسته‌ها ندارند. این‌ها تنها می‌خواهند حکومت را از ولی فقیه تحویل بگیرند و به دست این تکنوکرات‌ها و تازه به دوران رسیده‌های فرشگردی بدهند. آقای پهلوی به قدرت نمی‌رسد و خودش هم این را می‌داند. ایران سلطنت را بر نمی‌گرداند.

**وریا نقشبندی**: این طیف به اصطلاح چپ‌ چطور؟ آنهایی که خودشان را دنباله‌رو این کمپین می‌دانند.

**ثریا شهابی**: به نظر من با الحاق صفت «چپ» به اینها در حقتشان لطف می‌شود. به اسم کمونیسم و به اسم کارگر، جناح چپ همین جریان‌ات هستند و نقش جاده صاف کن را برایشان بازی می‌کنند. خودشان شانسی ندارند. حتی اگر اسم کمونیست یا کارگر را بر روی خودش بگذارد آنها را راه نمی‌دهند. مجبورند توبه کنند و به کمونیسم و کارگر فحش بدهند. مانند عبدالله مهتدی که می‌گوید «بخشید ما کمونیست بودیم». هیچ چپی را با اسم کمونیست و کارگر راه نمی‌دهند. پیوستنشان برای رادیکالیزه کردن این جریان و برای تعمیق آن به نوعی آتش بیار معرکه و سرباز بی‌جیره و موجب اینها شدن است. و اگر اینها به قدرت برسند – هر چند که شانسان کم است و حزب ما در هر لحظه مبارزه‌ی بی امانی علیه این پروژه‌ها خواهد داشت – اما خود آنها هم جزو قربانیان آن خواهند بود. مانند حزب توده. هر چقدر که حزب توده در کنار «امام» یار طبقه‌ی کارگر بود، اینها هم در کنار «شورای مدیریت دوران گذار» و در کنار این کمپین به طبقه‌ی کارگر مربوط هستند و به همان صورت خدمتگزار بی‌جیره و موجب این جریان هستند.

**وریا نقشبندی**: به عنوان جمع‌بندی سخت آخرتان چیست؟

**ثریا شهابی**: ببینید من فکر می‌کنم که شما در مورد رقبای تان در مبارزه‌ی طبقاتی – کسانی که علیرغم هر درجه اختلاف عمیق سیاسی و جنبشی و طبقاتی، امروز شما لزوما رو در رو با آنها در جدال نیستید، چرا که از نظر طبقاتی و دورنمای پیروزی، هم‌منفعت نیستید و بعلاوه از نظر سیاسی جبهه‌ی رو در رویتان نیست – همیشه دنبال کردن تحرکات اینها به شما می‌گوید که شما باید در چه سطح و چکار کنید.

او دارد چکار می‌کند و شما باید چکار کنید؟ سطحی که شما باید بر روی آن کار کنید چیست؟ آنها «شورای مدیریت دوران گذار» درست کرده‌اند؛ «مدیریت دوران گذار» ما، طبقه‌ی کارگر، چپ و سوسیالیست‌ها در ایران چگونه است؟ طبیعتا این اسم را کیی نمی‌کنیم. جنبش ما جنبش شورایی است. این سازمانی که امروز این اعتراضات را به پیش می‌برد و آن کسانی که آن را شکل می‌دهند فعالین، نمایندگان و سخنگویان این جنبش شورایی هستند. اینها پایه‌های درست کردن شوراهای مردمی هستند. تشکلات مردمی هستند که با هم می‌نشینند، بحث می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و می‌روند و اجرا می‌کنند. من از اینجا برایشان تصمیم نمی‌گیرم که آنها هم بروند اجرا کنند. یا اینکه «فرشگردی‌ها» فراخوان بدهند. شورا این است. «شورای دوران گذار» آنها یک شوخی است. شورای واقعی دارد شکل می‌گیرد. جنبش کارگری، جنبش محرومین، جنبش مردمی جنس خودش را تولید کرده‌است. برای همین است که نه رهبر و نه وزارت اطلاعات و نه خاموشی بزرگ

←

”نه مخملی“ آقای ...

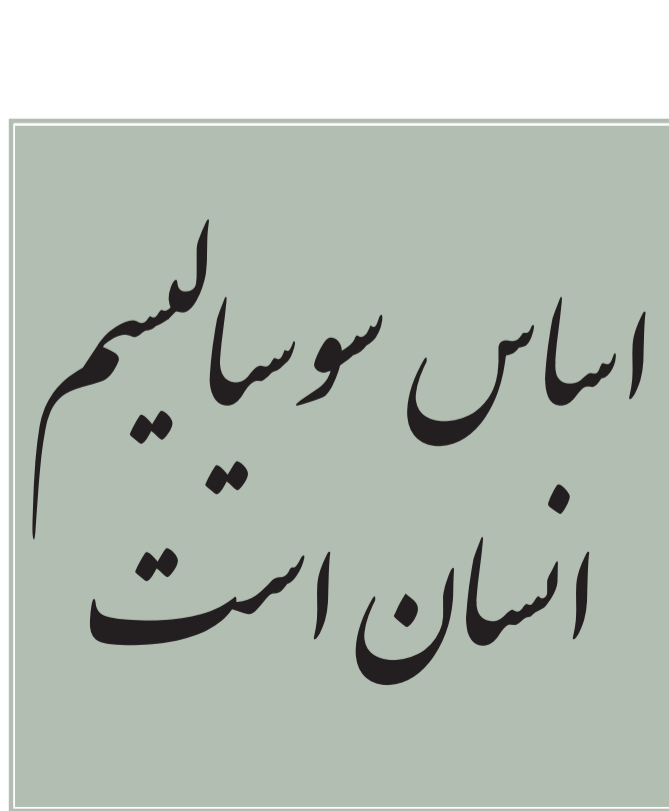
و نه سرکوب دیم‌اه و آبان نتوانست به حاکمیت کمکی بکند، چون این یک جنبش است. یک جنبش سراسری هشتاد میلیونی در ایران است. بنابراین، دست‌اندرکاران و سازمان‌دهندگان آن باید بگویند که «مدیریت دوران گذارشان» چگونه است. شکل بالاتری از تشکل برای من چیست؟ در بین دست‌اندرکاران چه چیزی را باید به هم بچسبانم؟ چگونه باید خودم را برای پاسخ دادن‌های بزرگ و اتفاقات بزرگ آماده کنم؟ یک روزی دستور قیام در دستور کار قرار می‌گیرد، و آن «یک روز» معلوم نیست کی است؛ توازن قوا معلوم می‌کند. و هیچ‌کس بهتر از جنبشی که در میدان است و سازمان‌دهندگان آن و سخنگویان و رهبران و نمایندگان آن، نمی‌توانند توازن قوا را بدرست تشخیص بدهد. اما به درجه‌ای که دشمن شما و رقبای شما در آن سطح دارند فکر می‌کنند شما هم باید فکر کنید. شما هم باید به این فکر کنید که «دوران گذار» من چگونه «مدیریت» خواهد شد. از امروز ده قدم جلوتر را ببینید. بگویید اگر او فلان کار را کرد من باید چکار کنم؟ چگونه جنبش را از این سطح تشکل بالاتر می‌برم؟ قطعاً هیچ‌کس نمی‌تواند از اینجا نسخه بپیچد و فراخوان بدهد که انجمن درست کنید و کانون درست کنید، با هر اسمی؛ کانون است، انجمن است، شورا است، سازمان‌ها و تشکل‌هایی که همگی متکی بر مجمع عمومی است. این اتحاد و همبستگی که امروز در ایران وجود دارد، در تمام دنیا بی‌نظیر است. در بین همین حداقلی که در سطح می‌بینیم و در دل کانون‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و سندیکا‌هایی که هستند، و طیف وسیعی از شبکه‌ی محافل سازمان‌دهندگان و رهبران و دست‌اندرکاران در دل آنها بوجود آمده است، باید خودشان را در یک سطح دیگری متشکل بکنند. چگونه؟ خودشان می‌دانند. اینها باید «شورای دوران گذار» ما و جنبش ما و جامعه‌ی هشتاد میلیونی را در نظر بگیرند.

همیشه دنبال کردن (تاکتیک‌های روز و استراتژی‌های) رقب‌ا و دشمنان امروز «رودرو»، برای کسانی که پیشرو هستند و کسانی که دست‌اندرکار مبارزات جاری هستند، یک امر فوری است. علیرغم این «الیت»‌هایی که اینها (اپوزیسیون راست) به آن رجوع می‌کنند، «الیت» جنبش ما، که منشا تغییرات و تحولات وسیعی بوده‌اند در ایران فراوان هستند. این‌ها باید به نحوه‌ی به «مدیریت دوران گذار» جامعه‌ی ایران از جمهوری اسلامی فکر بکنند. همانطور که راست بی‌ریشه دارد به آن فکر می‌کند. به این کاری ندارم که چقدر پروژه‌هایشان مسخره است! اما حرکات‌شان به ما می‌گوید که در چه سطحی باید آماده بود. در چه سطحی باید نیروهای پشت‌صحنه‌ات را ببینی؛ اگر تعدادی را گرفتند، اگر در یک جایی اعتراضات انفجاری خود به خودی شد و و و همه‌ی اگر‌ها.

من خیلی خوشبین هستم و خیلی امیدوارم به خاطر آن موجودیتی که در صحنه است. و مانند هر کمونیست و سوسیالیست و فعال مدافع طبقه‌ی کارگر، مثل یک فعال حقوق محرومین علیه همه‌ی تبعیض‌ها، فکر کردن به این‌ها به نظر من روی میز همه‌ی احزاب مشابه و انجمن‌ها و سندیکاها در ایران و خارج از ایران است.

۱۷ مارس ۲۰۲۱

**\*** **با تشکر از رفیق سعید محمدی برای پیاده کردن متن گفتاری و ادیت اولیه.**



## کمپین ”نه مخملی“ به جمهوری اسلامی

**گفتگو رادیو نینا با آذر مدرسی**

**آسو فتوحی:** با سلام خدمت بینندگان عزیز رادیو نینا. من آسو فتوحی هستم و با برنامه ای دیگر از برنامه های رادیو نینا در خدمت شما عزیزان هستیم. اخیرا کمپینی به نام کمپین "نه به جمهوری اسلامی" به راه افتاده که حول این کمپین مسائل و زوایای متفاوتی را از این کمپین شاهد هستیم. ماهیت کمپین "نه به جمهوری اسلامی"، علت و چرایی این کمپین و برخوردها به این کمپین موضوع این برنامه خواهد بود. به این منظور رادیو نینا از آذر مدرسی، دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست(خط رسمی) دعوت کرده ایم که با ما باشند. آذر مدرسی به برنامه ما خوش آمدید!

**آذر مدرسی:** خیلی ممنون، عصر شما بخیر!

**آسو فتوحی:** در میان جریانات و شخصیت‌ها و روشنفکران بورژوازیی شاهد پایکوبی و هیجان و تبلیغات داغی بر سر کمپین "نه به جمهوری اسلامی"، هستیم. همگی این نیروها تلاش دارند تصویری ارائه بدهند که گویا بعد از چهل سال به فرمول جدیدی دست یافته اند که تنها "راه نجات مردم ایران" است و بهترین انتخاب برای آنهاست! اما به طول همین چهل سال تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی ایران شاهد هستیم که این جریانات هر از چند گاهی فرمول‌هایی را کشف می‌کنند و تحت عناوین و پروژه های رنگارنگی مثل قفتوس، شورای ملی ایرانیان، فرشگرد و انتخابات آزاد، رفراندم، شورای مدیریت گذار و غیره و ذالک عنوان می‌کنند. و هر بار که با شکست یکی از این پروژه‌ها روبرو می‌شوند، با کمپین دیگری و سرمست از کشف فرمول جدیدی لهله‌کنان دوباره به میدان می‌آیند. آذر مدرسی، شما ماهیت این کمپین نه به جمهوری اسلامی را چگونه برای ما ارزیابی می‌کنید؟

**آذر مدرسی:** اجازه بدهید قبل از اینکه به ماهیت این کمپین بپردازیم، یک سری فاکت‌ها را مرور کنیم. چون هر چه بیشتر از این کمپین می‌گذرد اطلاعات بیشتری، البته خیلی قطره چکانی، در مورد کمپین و فراخوان دهندگان آن، در مورد اهداف کمپین علنی می‌شود و به اطلاع عموم می‌رسد. اگر اشتباه نکنم در ابتدای شروع این کمپین اعلام شد که این کمپین یک کمپین "خودجوش" و "خودبخودی" است و عده ای از فعالین سیاسی و به قول خودشان کنشگران سیاسی در داخل و خارج کشور به این نتیجه رسیدند که باید این کمپین را راه بیندازند و یکی از نقاط قدرت این کمپین این است که به هیچ حزب سیاسی، به هیچ نیروی سیاسی و اپوزیسیونی متعلق نیست و از این نظر "از آن همگان" است و همه صاحب آن هستند، به خصوص مدعی شدند که "مردم ایران" صاحب این کمپین هستند چون چند نفر از اصلاح‌طلبان قدیمی یادشان افتاده که جمهوری اسلامی باید سرنگون شود و یا اینکه باید به جمهوری اسلامی نه گفت. این را بعنوان نقطه قدرت این کمپین و "همگان شمول" بودن آن عنوان کردند. البته پوچی این ادعا خیلی سریع با اعلام حمایت آقای رضا پهلوی از این کمپین و اعلام این که صاحب این کمپین ایشان هستند و اینکه وی در ادامه پیام نوین تلاش کرده اند با نیروهای مختلف و شخصیت‌های مختلف سیاسی در داخل و خارج تماس بگیرند و این کمپین را راه بیندازند، روشن شد. با روشن شدن اینکه کمپین صاحب دارد و متعلق به یک جناح و یک جریان و حتی یک فرد مشخص در اپوزیسیون است دیگر این پوشش که کمپین "خودجوش" است و "مال همگان" و است و به هیچ حزب سیاسی تعلق ندارد و آقای رضا پهلوی مثل یک شخصیت معمولی فقط آن را امضا کرده است به کنار رفت. البته بدون اینکه به روی خودشان بیآورند که تا دیروز چه دروغهایی را تحویل مردم داده اند، این هیاهو را به کناری گذاشتند و اعلام کردند که حضور رضا پهلوی در این کمپین و اینکه ایشان جزو امضا کنندگان این کمپین است از نقاط قدرت این کمپین است.

این کمپین به طور واقعی صاحب دارد، این کمپین "خودجوش" و "مستقل از نیروهای سیاسی" نیست و همانطور که شما هم گفتید این کمپین یکی از تلاشهای نیروهای راست در اپوزیسیون جمهوری اسلامی است که راههای متعددی را برای جفت شدن با راست در ایران و نشان دادن مطلوبیت و قدرت خود به دولت امریکا، امتحان کرده اند. تلاشهایی مانند دفاع از تحریم اقتصادی، دفاع از حمله نظامی آمریکا به ایران، تشکیل قفتوس، تشکیل از شورای مدیریت گذار، تشکیل فرشگرد و کمپین‌ها و پروژه‌های متعدد دیگری که یکی پس از دیگری اتوماتیک به فراموشی سپرده می‌شود و آخرش هم معلوم نمی‌شود که تمام این پروژه‌ها و کمپین‌ها کجای جدال سیاسی جامعه با جمهوری اسلامی و جدال بر سر آزادی و رفاه قرار می‌گیرند، چه ربطی به همدیگر دارند و کجا به اعتراضات مردم علیه جمهوری اسلامی در ایران وصل می‌شوند.

## کمونیست ۲۵۳

ظاهرا امروز بعد از شکست پروژه های قبلی و تشدید کشمکش سیاسی میان مردم و جمهوری اسلامی و مبارزه برای سرنگونی آن، نوبت کمپین "نه به جمهوری اسلامی" است و این کمپین به راه افتاده است. در عین حال حتی اگر آقای رضا پهلوی نمی‌گفت که صاحب این کمپین است، از ترکیب همان امضا کنندگان اولیه که تقریبا ششصد و خورده ای نفر می‌شدند و این کمپین را اعلام کردند، خیلی روشن می‌شد فهمید که چه کسانی پشت این کمپین هستند و صاحب این کمپین چه کسانی هستند. علاوه بر جناح راست اپوزیسیون طیف کسانی که در داخل ایران بخشی از حکومت بودند و صاحب پروژه ای به اسم "اصلاح جمهوری اسلامی" بودند و سالها برای ترمز کردن اعتراض مردم علیه حاکمیت، تلاش کردند. طیفی که در مقابل اعتراضات مردم ایستادند و ادعا کردند جمهوری اسلامی را میشود اصلاح کرد، هنوز هم بخشی از آنها کماکان روی این خطو سیاست هستند، و بخش دیگرشان که خواسته یا ناخواسته از این دایره بیرون افتادند و مورد بی لطفی حاکمیت قرار گرفته اند، در دوره جنبش سبز و یا در دوره های بعدی، ترکیب صاحبین این کمپین را تشکیل می‌دهند. بدون اظهار نظر آقای پهلوی هم صرف ترکیب "صاحبین" این "کمپین خودجوش" به اضافه پرچی که بلند کرده اند، به نظر من گویای ماهیت این کمپین است.

صاحبین دروغین و صاحب واقعی این کمپین کسانی اند که دیر به میدان آمده اند و یا اعلام میکنند که به وسط میدان آمده اند. این ترکیب شکست خوردگان پروژه های قبلی خود هستند. پروژه های شکست خورده "اصلاح رژیم از درون" و یا پروژه "دخالته نظامی امریکا در ایران"، "رفراندم" و .... که یکی بعد از دیگری علیرغم تمام جنجالی که کرده اند، علیرغم اینکه نتوانستند مانعی در مقابل جنبش اعتراضی مردم و مبارزه مردم برای خلاصی از جمهوری اسلامی تولید کنند، شکست خوردند و جالب است هیچکس هم به روی خودش نمی‌آورد و هیچکس هم توضیح نمی‌دهد که این پروژه‌ها چرا شکست خورد، چه دلیلی داشت که شکست خورد و کجای آن سیاست غلط بود. این ترکیب از راست در داخل و خارج ایران امروز آمده اند و با یک کمپین دیگر می‌خواهند با سیلی صورت خود را سرخ نگه‌دارند و اعلام کنند که آنها هم بخشی از این جنبش نه به جمهوری اسلامی هستند. جنبشی که از بدو تولد جمهوری اسلامی در جامعه ایران وجود داشته است و اینها نیروهایی بودند که در این چهل سال در مقابل آن ایستادند. "نه به جمهوری اسلامی" از روز جهانی زن در سال ۵۷، بعد از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، از مقاومت مردم در کردستان علیه جمهوری اسلامی، شروع شد. از روز اعتراض کارگران در مراکز مختلف کارگری و به گلوله بستن آن اعتراضات توسط رژیم، "نه به جمهوری اسلامی" شروع شد و به طول عمر جمهوری اسلامی این جنبش وجود داشته است. جنبشی که افنت و خیز داشته، موانعی در مقابلش ایجاد شده، گاهی مثل خیزش ۹۶ و آبان ۹۸، بروز علنی داشته، و در تمام دوره ای که بخشی از این امضا کنندگان از طرفداران آقای خاتمی بودند و وعده اصلاحات می‌دادند وجود داشته است. صاحبان این کمپین نیروها و کسانی هستند که امروز تصمیم گرفته اند خود را با این جنبش تداعی کنند و چنان با حرارت از ضرورت "نه به جمهوری اسلامی" و از نیاز جامعه به "نه گفتن به جمهوری اسلامی" حرف می‌زنند که گویی با کمپین اینها این جنبش در ایران متولد شده است. در صورتی که اینها بازندگان پروژه های مختلف هستند که امروز تلاش میکنند به عنوان صحنه گردانان یک جنبش اجتماعی خود را معرفی کنند. اما علیرغم تمام تبلیغاتی که می‌کنند، کافیست کسی از میدیای اجتماعی مثل رادیو فردا و بی بی سی و فیس بوک و غیره فاصله بگیرد و به دنیای واقعی قدم بگذارد، تا متوجه شود که اثری از این کمپین و شخصیت هایش نیست. یک کمپین میدیایی، که اگر در دنیای واقعی هیچ ربطی به مردم داخل ایران و مبارزه آنان ندارد. کمپینی پر سرو صدا در سطح مدیای اجتماعی است و مخاطبان دیگری جز مردم در ایران دارد. این سرو صدا‌ها هم مثل پروژه های قبلی فروکش میکند. ظاهرا برای اینها فصل که عوض می‌شود، وقت این است کمپین های جدیدتری اعلام کنند و فشفشه های جدید تری هوا کنند و اعلام کنند که ما "گل سر سبد" اعتراضات جامعه ایران هستیم.

اینها می‌دانند که دیر کرده اند! اینها می‌دانند که مردم یک بار دیگر فریب "انقلاب همه با هم" را نمیخورند و مانند انقلاب پنجاه و هفت زیر پرچم جنبشی که نقطه اشتراک آن " شاه باید برود" بود، نمی‌روند. اما قبل تر هم توضیح دادم مخاطب این کمپین مردم ایران نیست، مخاطب این کمپین طبقه کارگر ایران نیست که چهل سال است در حال جنگ با جمهوری اسلامی است. مخاطب این کمپین دولت آمریکا و دول غربی هستند. این کمپین با رفتن ←

## کمونیست ۲۵۳

**کمپین "نه مخملی" ...**

ترامپ و آمدن بایدن و اینکه ممکن است برجامی صورت بگیرد، نبضش می زند. و در اصل کمپینی برای ادامه "سیاست فشار حداکثری" ترامپ به بایدن است. در پشت این کمپین لابیسمی شکل گرفته برای اینکه دولت بایدن را از "سازش" با جمهوری اسلامی و بازگشت بر سر میز مذاکره بر حذر بدارد. به همین دلیل نه نیازی به امضای یک کارگر و موافتت با طبقه کارگر ایران دارد، نه نیازی به تحرکی در داخل ایران دارد. با یک پرچم علی العموم یک عده زیادی را که "دست بر قضا" همگی عکس رضا پهلوی یا عکس شاه سرنگون شده و پرچم سه رنگ و شیروخورشید را در دست دارند به این کمپین آری گفته اند. مخاطب مردم ایران نیستند که درس گرفته اند. مخاطب دولت بایدن، دول غربی و بقیه آنهایی که به نزدیکی با جمهوری اسلامی فکر می کنند، هستند که به طور واقعی تأثیر جدی روی آنها هم ندارند. منافع پایه ای تری نزدیکی یا دوری امریکا و دول غربی با جمهوری اسلامی را رقم می زند تا چنین کمپین های میدیایی و دوره ای.

**آسو فتوحی:** دقیقاً این سوالی است که مردم هم در این رابطه می پرسند که ماجرا چیست که شما از زوایایی به این سوال پاسخ دادید. اما سوال من از شما این است که چطور شد که امروز طیف ها و جریانات مختلف و بخشا متناقض از مدافعان دیروز حمله نظامی امریکا به ایران، از مدافعان تحریم اقتصادی ایران، از جماعت خوشبین به اصلاحات در جمهوری اسلامی و جناح های اصلاح طلب و اصولگرا با چند سال تاخیر و عقب بودن از همان واقعیاتی که شما در مورد جامعه ایران بیان کردید، تازه یادشان افتاده و به فکر کمپین "نه به جمهوری اسلامی" افتاده اند؟ دلیل واقعی این تغییر فرم ها و آرایش گرفتن ها و دوری و نزدیکی ها از کجا نشات می گیرد و چه مسائلی در عملکرد این جنبش های بورژوایی باعث می شود که برخلاف گذشته اشان در تناقض با طرح دو روز قبلشان در دفاع از اصلاحات یا جنبش سبز، امروز به کمپین نه به جمهوری اسلامی شیفت کنند؟ از نظر شما آیا اینها خطر آلترناتیو موجود دیگری در جامعه ایران را حس کرده اند که به این موقعیت شیفت کرده اند؟

**آثر مدرسی:** ببینید؛ به نظر من دو اتفاق باعث شد که یک پروژه جدید در دستور کار این نیروها قرار بگیرد. در بررسی هر پروژه ای که اینها در دستور کار می گذارند باید نگاه کرد که در جامعه ایران و در رابطه دول غربی و بخصوص دولت امریکا با ایران چه اتفاقی دارد می افتد.

پروژه "ققنوس" زمانی بود که اینها فکر می کردند که بخشی از رژیم به "مدیریت بد" جمهوری اسلامی معترض بودند و اینها گفتند مردم به "مدیریت بد" اعتراض دارند و در نتیجه شروع کردند به اینکه ما مدیر می آوریم، دولت کارشناسان و "دولت مدیران و متخصصین" را می آوریم. امروز معلوم نیست آیا این پروژه با "مدیران" و "سیاست گذار ها" و "کارشناسان" آن در صفحات آرشیو کدام یک از سایت هایشان موجود است یا اصلا موجود نیست. پروژه "شورای مدیریت گذار" وقتی بود که مردم گفتند "جمهوری اسلامی باید برود" و اینها شورای مدیریت گذار را مطرح کردند که گویا قرار است این دوره "گذار" را مدیریت کنند و لازم نیست کسی کاری بکند. کمپین "نه به جمهوری اسلامی" برای ممانعت از پروژه تخفیف کشمکش امریکا با ایران است !

به نظر من تا جایی که به داخل ایران بر می گردد، این کمپین دلیلش دقیقاً همان چیزی است که شما هم اشاره کوتاهی به آن داشتید. آن هم وجود یک آلترناتیو دیگر است. ببینید؛ جامعه ایران مدت هاست که پولاریزه شده است، نه فقط صف چپ و راست خیلی روشن تر و خیلی واضح تر از قبل است. چپ و راست در مقابل هم خیلی روشن صف آرایی کرده اند و در مقابل هم آرایش می گیرند. در طیف راست و بورژوازی برای مقابله با قدرتگیری و "خطر" چپ و کمونیسم ما شاهد پیوندهای جدید هستیم که کمپین "نه به جمهوری اسلامی" یکی از آنهاست. تشکیل "دولت در تبعید" از طرف جمهوری خواهانی که از تیمساران بازنشسته و مقامات قدیمی گرفته تا مقامات جدید و فائزه هاشمی رفسنجانی را در آن می بینیم، از همین ائتلاف ها و پیوندهای جدید است. از آنطرف چپ، طبقه کارگر و محرومین هم مشغول ائتلاف های جدید هستند. رابطه طبقه کارگر با بخش های دیگر مردم محروم قوی تر و محکم تر شده است. رابطه طبقه کارگر با معلم معترض با بازنشسته معترض و با کسانی که زیر خط فقر زندگی می کنند و به این فقر و فلاکتی که به آنها تحمیل شده اعتراض دارند، بیشتر و بیشتر شده است. در نتیجه یک پولاریزاسیونی در آن جامعه شکل گرفته است و در متن این پولاریزاسیون جامعه به درجه زیادی انتخاب خودش را کرده است. طبقه کارگر، بخشهای محروم جامعه و مردم آزادیخواه، چپ را انتخاب کرده است. علیرغم هر تبلیغاتی که نیروهای راست می کنند چپ و کمونیسم در جامعه ایران محبوب است و خود را چپ یا کمونیست دانستن مایه افتخار است و برعکس؛ راست بودن

در ایران مایه ننگ است. به هر حال جامعه ایران چپ را بعنوان نیروی واقعی خودش، نماینده خودش و آلترناتیو مورد انتخاب خودش رسماً اعلام کرده است. از اینکه کارگر هفت تپه و بازنشسته اعلام می کند اداره شورایی تا اینکه هر بخش محروم دیگری اعلام می کند که اگر نمی توانید حکومت کنید بدهید دست شوراها حکومت کنند، همه اینها مهر چپ و کمونیسم را بر خود دارند. این آلترناتیو و "خطر" اینکه انقلابی صورت بگیرد و راست نتواند نه فقط آن را کنترل کند، بلکه نتواند حتی کوچک ترین تأثیری روی آن بگذارد را بیشتر و بیشتر کرده است و از نظر روابط غرب یا دولت امریکا با ایران هم، رفتن ترامپ که اینها امید زیادی به آن بسته بودند و طرفدار رسمی "فشارهای حداکثری" او بودند، و اینکه ممکن است بین امریکا و ایران دوباره مذاکراتی صورت بگیرد و برجام دوباره احیا بشود و تحریم ها لغو شود، تحت عنوان اینکه دارند با جمهوری اسلامی "سازش" می کنند، پروژه جدیدی را علم کنند که فکر می کنم عمر آن حداکثر چند هفته دیگر باشد. فعلاً ششصد و ده نفر به هزار و چهار صد نفر رسیده است. عده ای فقط از این رو که گویا صرف "نه به جمهوری اسلامی" کافی است آن را امضا کرده اند. اینکه خطای سیاسی می کنند یا تصمیم سیاسی گرفته اند امر خودشان است ولی فکر نکنم بیشتر از دو هفته دیگر این کمپین هم ادامه داشته باشد. هشتگ "نه به جمهوری اسلامی" عمرش خیلی کوتاه تر از حتی یک اعتراض واقعی چند ساعته به جمهوری اسلامی است و تأثیرش از یک "نه" واقعی، از یک "نه" کارگر فولاد و نفت و هفت تپه و بازنشسته، بر روی مبارزه مردم ایران و بر روی جامعه ایران کمتر است.

**آسو فتوحی:** بطور واقعی تصویری که شما ارائه دادید، هیچکدام از این جریانات و جنبش ها حاضر نیستند در مورد مسائلی که شما مطرح کردید جواب بدهند اما به شکل خیلی زیرکانه ای فقط یک بخش ساده و روبنایی از آن را بر می دارند و به پاسخ به آن می پردازند. بحث من این است که همین مباحثی که شما طرح کردید و یا حتی سوالی که مردم از اینها دارند که ماجرا چیه که شما امروز این کمپین را اعلام کرده اید، همین مباحث را اگر جلو هر کدام از شخصیت ها و کمپینرهای این جنبش ها و یا مدافعین جناح های درون حاکمیتی اشان و یا اپوزسیون امروزی اشان بگذاریم، تصویری ارائه می دهند که گویا باید مبارزه را در عمل امتحان کرد. گویا قبلاً نمی دانستند که مثلاً نباید به جمهوری اسلامی متوهم بشوند و این راه را باید می آمدند و این تئوری ها را در فضای مجازی و جاهایی که مجبور می شوند به مردم جواب بدهند می آورند و به این مسئله دامن می زنند که سطح آگاهی اجتماعی و سطح مبارزاتی در هر دوره ای اینگونه اقتضا کرده که ما یک سیاست مشخصی را اتخاذ کنیم و در نهایت می گویند که مسئله اصلی و مهم این است که به هر حال امروز به این نتیجه رسیده ایم که همه با هم به جمهوری اسلامی نه بگوییم و این چه اشکالی دارد. به هر حال اگر بخواهم به اصل مسئله برگردم اینجا چند تا سوال مرتبط به هم می شوند و آن هم این است که مردم می پرسند که به هر حال اسم این کمپین ها چه باید گذاشت؟ بی پررسیی و بی مسئولیتی در برابر هزینه یک عمر از زندگی مردم چه اسمی می تواند داشته باشد؟ باید حتماً به پای چنین طرح هایی می رفتند که به قیمت چندین سال فلاکت و بدبختی بیشتر به مردم بر سر دفاع از اصلاحات و یا هر کدام از طرح های دیگرشان می رفتند و بعد به این نتیجه می رسیدند که این درست نبوده است. سوال من از شما این است که شما در این مورد چه فکر می کنید آیا این منفعت جنبشی اشان است یا همانطور که مردم می گویند یک کمپین مخملی است و اینها نقاب زده اند؟ نظر شما در این مورد چیست؟

**آثر مدرسی:** ببینید؛ در مورد اینکه اینها چه توجیهاتی می کنند به نظر من لازم نیست که شما حتماً باید یک حزب سیاسی جدی باشید تا متوجه پوچی و سفسطه گری در این نوع جواب ها باشید. این جواب ها را شما اگر جلو یک محصل دبستانی هم بگذارید به شما خواهد گفت که شما اگر بعد از چهل سال به این نتیجه رسیدید که جمهوری اسلامی باید برود، حداقل رسماً بگویید که اشتباهات شما کجا بوده است، بگویید که شما تغییر جهت داده اید و لطفاً ابتدا به احترام مردمی که چهل سال علیه این حکومت مبارزه کرده اند و نیروهای سیاسی که اساساً چپ ها و کمونیست ها بودند و علیه این حاکمیت مبارزه کردند و قربانی دادند و کشته دادند، کمونیستهایی که قربانی یک نسل کشی از طرف جمهوری اسلامی شدند اولا کلاه از سر بردارید و ثانیاً به زیر پرچم شان بروید. کسی که این کار را نمیکند، کسی که حاضر نیست از اشتباهاتش در دفاع از جمهوری اسلامی حرفی بزند، یا اینکه در مورد سیاست "اشتباهاتش" در توافق با حمله نظامی امریکا به ایران حرفی نزند، و یا اینکه توضیح بدهد چرا از تحریم اقتصادی دفاع کرده است و یا اینکه چرا زمانیکه مردم برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی به میدان آمده اند، به مردم گفت "من شورای مدیریت گذار را تاسیس کردم و شما لازم نیست دخالت کنید" و .... ریگی در کفش

## ۲۳

دارد. مهمتر اینکه علیرغم تمام این واقعیات امروز حق به جانب بیانیه بدهند و به مردم بگویند که حول کمپینی که ما امروز به راه انداخته ایم جمع شوید، شعور مردم و جامعه را زیادی دست کم گرفته است.

اینها اگر ریگی در کفش ندارند باید قبل از هر چیز از جامعه ایران معذرت خواهی کنند و بعد توضیح دهند که حق با ما کمونیستها، آزادیخواهان بود. باید اعلام کند که کمونیست ها راست می گفتند، کارگران راست می گفتند، زنانی که گفتند کمپین یک میلیون امضا را نمی خواهیم، اصلاحات را نمی خواهیم، ما برابری کامل و رهایی کامل را می خواهیم راست می گفتند.

این نیروها و شخصیتهایشان نیازی به اینکار ندارند چرا که مخاطبشان اصلاً مردم نیست. قرار نیست مردم حول پرچم اینها کاری بکنند چون پرچم شان هیچ چیزی نمی گوید.. مردم از اینها خیلی جلوتر هستند. مردم جدا از "نه به جمهوری اسلامی" گفته اند که به چه چیزی هم پاسخ آری می دهند. مردم به اینکه "ما خود اداره جامعه را خودمان به عهده می گیریم" آری گفته اند. مردم به "اداره شورایی" جامعه آری گفته اند. مردم سالها است گفته اند ما امیدی به دخالت آمریکا نداریم و نه فقط امیدی نداریم، لطفاً دخالت هم نکنید. ما خودمان بلد هستیم چطور این حکومت را ببندازیم، لازم نیست شما برای ما چلبی درست کنید و بفرستید، ما خودمان بلدیم چطور حکومت کنیم. مردم از اینها خیلی جلوتر هستند و در نتیجه پُز اینکه من "پیشرو" هستم و جنبشی برای "نه به جمهوری اسلامی" راه انداخته ام لباس خیلی زیادی گشادی است که اینها بر تن کرده اند و خودشان متوجه بی قوارگی لباس بر تن نحیف جنبش شان نیستند.

**آسو فتوحی:** یعنی به نظر شما فشار مردم باعث شده که اینها در این پوزیشن ظاهر شوند و به مردم بگویند که ما هم با شما هستیم یا اینکه برعکس، در تقابل جنبشی که در داخل وجود دارد این پوزیشن را گرفته اند و می خواهند آنها را بزنند؟

**آثر مدرسی:** به نظر من در مقابل این جنبش و خیزش برای سرنگونی جمهوری اسلامی بدست مردم و طبقه کارگر هستند. من در پاسخ به سوال قبلی هم گفتم که ترس از این آلترناتیو و ترس از آن جنبشی که در داخل به راه افتاده واقعی است. کسی که اگر از یک جنبشی با این مشخصات ترسی داشته باشد هیچوقت تلاش نمی کند که حتی دنباله رو آن جنبش باشد. بلکه تلاش می کند و بورژوازی همیشه تلاش کرده است با پرچم اینکه من هم بخشی از جنبش شما هستم برایش پشت پا بگیرد و مانع ایجاد کند و نه فقط جلو پیشروی اش را بگیرد بلکه باعث شکستش هم بشود. در نتیجه دقیقاً به همین شکل است، این "نه" یک "نه مخملی" است همانطور که ما گفته بودیم. گفتیم این "نه" یک "نه مخملی" است درست مثل انقلاب مخملی که غرب می خواهد انجام بدهد. این "نه" همانقدر باعث سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی می شود که انقلابات مخملی می شدند. در نتیجه دقیقاً در مقابل با آن جنبش قرار دارد. پرچم "من هم بخشی از شما هستم"، که البته خیلی هم دیر به میدان آمدند و کلی هم ادعا دارند که مردم نا آگاه هستند و قرار است این بزرگواران لطف کنند و مردمی که چهل سال پیشتر از اینها به جمهوری اسلامی گفتند نه و پنج سال پیشتر هم گفته اند که چه می خواهند را "آگاه" کنند و آنها را به زیر پرچمی بیاورند که معلوم نیست چی هست. "نه به جمهوری اسلامی" هنوز هیچ چیزی را توضیح نمی دهد. ترامپ هم می گفت "نه به جمهوری اسلامی"، بوش هم می گفت "نه به جمهوری اسلامی". بوش "نه به صدام" را هم وقت خودش می گفت و دیدیم که چه فاجعه ای را در عراق بوجود آوردند. "نه" به تنهایی کافی نیست و هیچ چیزی را توضیح نمی دهد. درست مثل "شاه باید برود" که به تنهایی هیچ چیزی را توضیح نمی داد.

من در بخش قبلی هم توضیح دادم که مخاطب اینها مردم نیستند و اگر دنیای مجازی و میدیا را کناری بگذارید و به جامعه ایران نگاهی بیندازید، بحث محافل کارگری، بحث محافل روشنفکری، بحث کانون های داغ مبارزاتی و اینکه چگونه باید مبارزه کرد، در میان معلمان، در میان بازنشستگان و در بین زنان و جوانان در مورد این کمپین نیست. برعکس بحث های دیگری در جریان است. جدل های دیگری در جریان است. راه های دیگری جلو پا می گذارند. در نتیجه اصلاً مهم نیست که آنها حرفی بزنند یا نه. این کمپین قرار است نیروهایی که طرفدار "انقلاب همه با هم"، طرفدار "سرنگونی همه با هم" و طرفداران تکرار تجربه انقلاب پنجاه و هفت، اما این بار نه زیر پرچم خمینی بلکه زیر پرچم آقای پهلوی و دوستان، حالا با هر اسمی که بر روی خود می گذارند، هستند را جذب کنند. نیروهایی را می توانند جذب بکنند که به اسم چپ، مانند حزب کمونیست کارگری، از این کمپین استقبال می کنند و اعلام می کنند که این کمپین پیوستن کمپ راست به جنبش سرنگونی است و خیلی نکات مثبتی دارد، به خودشان هم مدال می دهند که بر آنها تأثیر گذاشته اند و آنها را رادیکال

←

**کمپین "نه مخملی" ...**

کرده اند. به هیچ عنوان نه ماهیت پشت آن را می بینند و نه علاقه ای دارند که ببینند. چون استراتژی آنها هم همین است که همه با هم باشیم. و تنها نقدی که چنین نیروهایی به کمپین دارند این است که بیانیته شان کمی لیبرال است. اگر آقای رضا پهلوی با کسی مثل حمید تقوایی همفکری می کرد احتمالاً می توانست یک رنگ و لعاب رادیکال تر و "چپ" تری به آن بدهد و دیگر لازم نبود که آقای تقوایی تلاش بکند که "نه" آقای رضا پهلوی را "تعمیق" کند و رنگ چپ به آن بزند. این نیروها هم محاطبیین این کمپین هستند. مخاطبینی که به جای تحریم می گویند بایکوت! و معلوم نیست که این بایکوت دقیقاً به چه معنی است؟ آیا فقط انزوای سیاسی است یا عواقب اقتصادی هم دارد برای جامعه ایران؟

به هر حال جواب سوالاتی که مطرح شده اند را مردم به خوبی می دانند به نظر من. می دانند که این "نه" یک "نه مخملی" است و از این کلاه ها سرشان نمی رود. جامعه ایران خیلی پخته تر، خودآگاه تر، هوشیار تر و سیاسی تر از آن است که بتوان با چنین شعبده بازی هایی سرش کلاه گذاشت و اتفاقات پشت چنین فشفشه هوا کردن هایی را از دید آنها پنهان ساخت.

**آسو فتوحی:** بعنوان سوال آخر و با در نظر گرفتن تمام این نظرات و انتقادات و همه مسائل مربوط به راه کارها و طرح هایی که جنبش های بورژوایی پیش روی جامعه می گذارند، شما و حزب حکمتیست (خط رسمی) به طور مشخص، چه راه کار مبارزاتی را پیش روی مردم می گذارد و بالاخره اینکه بر کدام جنس از مبارزه نقطه تاکید می گذارد؟

**آر مدرسی:** ما همیشه گفته ایم که ما فقط خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی نیستیم. سرنگونی جمهوری اسلامی برای ما کمونیست ها و برای طبقه کارگر ایران اولین قدم در این راه است که کل نظام کاپیتالیستی را زیر و رو بکنیم و یک انقلاب کارگری، یک دنیای مرفه و سعادتمند و امن را برای مردم ایران، مستقل از اینکه هر مهر و انگی به آنها می زنند، فراهم کنیم. و این چیزی است که ما در دستور گذاشته ایم. ما در منشور سرنگونی خیلی روشن اعلام کردیم که در مورد رفتن جمهوری اسلامی چه فکر می کنیم و رفتن جمهوری اسلامی از نظر ما یعنی چی؟ نه به جمهوری اسلامی یعنی چی؟ فقط این نیست که معمم برود و مکلا جایش را بگیرد. بلکه بحث بر سر این است که باید ارتش و تمام نیروهای نظامی و ماشین سرکوب جمهوری اسلامی، از سپاه و بسیج و اوپاش چاقو به دست و غیره را منحل کرد. باید برابری کامل زن و مرد را به رسمیت شناخت، تحمیل فقر به طبقه کارگر ممنوع اعلام شود و مفاد زیاد دیگری که همگی در منشور سرنگونی موجود است. و به روشنی اعلام کرده ایم که "نه به جمهوری اسلامی" یعنی چه. فکر کنم حدود دو سال پیش بود که فراخوان دادیم که مردم حول این منشور جمع شوند. طبیعتاً با توجه به استبدادی که در ایران هست جمع شدن دور این منشور به طور علنی امکان پذیر نیست ولی مفاد این منشور و مطالباتی که این منشور در خود دارد را شما در لحظه به لحظه اعتراضاتی که در آن جامعه وجود دارد می بینید. جامعه ایران تشنه رسیدن به این نوع از سرنگونی و این نوع از آزادی و رفاه و سعادت است. ما خیلی روشن اعلام کرده ایم که اگر به قدرت برسیم قانون اساسی پیشنهادی ما سند "حقوق جهانشمول انسان" است و در آن با جزئیات گفته ایم که اگر ما به قدرت برسیم چه چیزهایی را در آن جامعه متحقق می کنیم. در همه عرصه ها. در عرصه اقتصادی چطور برابری را ممکن می کنیم، در عرصه سیاسی چه می کنیم، در عرصه اجتماعی، برابری زن، کوتاه کردن دست مذهب از زندگی مردم و غیره، همه را به جزئیات گفته ایم و برایش کار می کنیم. و به نظر من بخش زیادی از اینها را به دلیل اینکه بیان واقعی خواست مردم است، با کلامی دیگر در میان جنبش های اعتراضی مردم و در بخش های مختلف می توانید ببینید. و این فشار از پایین همان چیزی است کمپ راست را ترسانده است و می خواهند در مقابلش صف آرایی کنند. اما جامعه ایران سیاسی تر از این است که بتوان با این کمپین ها سرش کلاه گذاشت. جامعه ایران چپ را انتخاب کرده است. بحث بر سر این است که این چپ قدرت و توان خودش را برای اینکه قدرت را بگیرد و برای اینکه در اس آن اعتراضات و آن جنبش قرار بگیرد و این جنبش پولاریزه شده را به سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و پیشبرد انقلاب کارگری سوق دهد، کاری است که در مقابل ما قرار گرفته است و به محض متحقق شدن آن تردید نکید که ایران شاهد یکی از عظیم ترین و انسانی ترین انقلاب های قرن بیست و یک خواهد بود.

**\* با تشکر از رفیق آزاد کریمی که فایل صوتی این مصاحبه را نوشتاری کرده است**

## اول مه روز جشن و امید

## به دنیای عاری از بردگی مزدی

اول ماه مه روز جهانی طبقه کارگر، روز اعلام همسرنوشتی و همبستگی این طبقه در راه است. روزی که کارگران و خانواده های آنها در سراسر جهان، جمع میشوند و اعلام میدارند که به یک طبقه واحد تعلق دارند. اعلام میکنند بردگی مزدی را تحمل نمیکند و خواهان جهانی آزاد، مرفه و برابر برای همه انسانها هستند. در این روز کارگران در سراسر جهان حصارها را میشکندند، مرزها را برمیدارند، تقسیمات ملی، کشوری، نژادی، مذهبی، جنسی را مردود اعلام میکنند و به عنوان یک طبقه واحد جهانی علیه وضع موجود، علیه نظام کاپیتالیستی اعلام جرم میکنند. روزی که کارگران در تجمعات و میتینگ های کارگری خود اعلام میدارند که این طبقه مبشر رهایی کل بشریت از نابرابری، فقر و استبداد، جنگ و جنایت و توحش حاکم برجهان است. اعلام میکنند اول مه روز جشن جهانی ما کارگران، جشن همسرنوشتی طبقاتی ما است.

اول مه امسال در عین حال رنگ یک دوره جدی از دست و پنجه نرم کردن جامعه بشری با ویروس کرونا را بر خود دارد. دوره ای که طبقه کارگر و بخش محروم جامعه بشری در سراسر جهان، بیشترین قربانیان را متحمل شد. دوره ای که مرگ میلیونی در اثر بیماری، فقر و محرومیت بیشتر، در اثر بیکاری و گرسنگی و ناامنی نیروی کار کن و خالقین نعمات جامعه جهانی را به دنبال داشت. دوره ای که همه حکومت‌های کاپیتالیستی حاکم بر جهان تناقض عمیق خود با نفس رفاه و حفظ جان، سلامت و زندگی انسانها را بدلیل سودپرسی و سود جوی خود، به نمایش گذاشتند. دوره ای که چهره کریه و ضد انسانی این نظام و بی رحمی و شقاوت آن را با هر روبنایی، از حاکمیت‌های مستبد تا حکومت‌های «دمکرات» و… در زمخت ترین و جنایتکارانه ترین شکل به نمایش گذاشت. دوره ای که علیرغم هزینه ای سنگین خود به جهانیان نشان داد که نظام موجود با نفس زندگی انسان، با نفس رفاه و سلامت عمومی و با نفس آزادی انسان در تناقض است. نشان داد بشریت برای برپایی جامعه ای انسانی و سعادتمند راهی جز به زیر کشیدن کاپیتالیسم با پرچم عدالتخواهی کارگری، با پرچم سوسیالیسم، ندارد.

طبقه کارگر در ایران علیرغم حاکمیت یکی از هارترین، مستبد ترین و ضد کارگری ترین حاکمیت‌های بورژوایی، هر ساله در اول مه در گوشه و کنار مملکت، صدای اتحاد کارگری، صدای کارگران و خانواده های آنها، صدای اعتراض این طبقه به نظم موجود و استثمار و بی حقوقی و صدای همبستگی آنها به عنوان بخشی از کارگران جهان به گوش همه رسیده است. هر ساله فعالین کارگری، زنان و مردان کمونیست این طبقه در تلاش بوده اند که این جشن طبقاتی را باشکوه‌تر برگزار کنند، تلاش کرده اند گوشه ای از قدرت متحد خود را به جامعه نشان دهند.

امروز و علیرغم پاندمی کرونا و قربانی گرفتن آن از طبقه کارگر و بخش محروم جامعه، علیرغم بی مسئولیتی کامل حاکمین بورژوا و عدم تأمین ابتدایی ترین امکانات مقابله با این ویروس و بی ارزشی جان و سلامت انسانها در این نظام ، جامعه ایران آبهتن تحولات عظیمی است. طبقه کارگر ایران در تلاشی همه جانبه برای رفاه

## کمونیست ۲۵۳

و آزادی های سیاسی، برای بهبود و زندگی شرافتمندانه، در ابعاد وسیع در جدال با جمهوری اسلامی بوده است. جامعه ای که صف محرومان آن در دیمه‌ا و آبان گوشه ای از نفرت عمیق کارگران و اقتشار پایین جامعه را به نظام حاکم و به جمهوری اسلامی به نمایش گذاشت. اول مه امسال مهر این دوره و این کشمکش همه جانبه را بر خود دارد.

اول مه فرصتی است که نفرت عمومی این طبقه به استثمار و بردگی مزدی، به جهنم نظام کاپیتالیستی، به چهار دهه جنایت و توحش، گرسنگی و زن سبیزی و کودک آزادی به زندان و ترو، و اخراج و بیکاری، در قامت اتحاد وسیع کارگری علیه وضع موجود خودنمایی کند. ایران در این روز میتواند رنگ اول مه، رنگ نوروز کارگران و خانواده های آنها را بر خود بخورد. تصور اینکه در اول مه امسال، در همه مراکز کارگری، در محلات کارگرنشین، در میادین شهرها و هر جا که ممکن است، به فراخوان فعالین و رهبران پیشرو کارگران، تجمعات کارگری و خانواده های آنها، شاغل و بیکار، شکل بگیرد، صدای شادی، صدای اتحاد و همبستگی آنها، صدای نه گفتن آنها به جهنم نظام حاکم، به گوش همه میرسد، سخت نیست. اول مه امسال اعلام این واقعیت است که طبقه کارگر ایران یک قدم به جلو برای اتحاد طبقاتی خود برداشته است و یک قدم به رهایی نزدیک شده است.

اول مه روز اعتراض و همزمان روز جشن و سرور کارگران، روز نه گفتن یک طبقه بزرگ اجتماعی به جهنمی است که به نام زندگی به بشریت تحمیل کرده اند. اول مه روزی است که کارگران اعلام میکنند یک طبقه واحد جهانی با منافع مشترک خود، در مقابل بورژوازی اند. روزی که کارگران اعلام میکنند، تقسیمات جنسی، تقسیمات قومی؛ تقسیمات مذهبی، بومی و خارجی، بیکار و شاغل و… همگی خرافه و مردودند و همگی حربه های بورژوازی علیه خودآگاهی و اتحاد این طبقه است.

جامعه ایران در تب و تاب جدی است، حاکمیت در هراس و نگرانی از اعتراضات متحد کارگری و مردم محروم در بیم گسترش و قدرتمند شدن هر روزه کمونیستها در این طبقه و جامعه شب را روز میکند. تحولات آتی این جامعه در گرو عروج طبقه کارگر به عنوان صاحب جامعه، با افق و سیاست و صف مستقل خود با تشکلهای توده ای خود و با حزب پیشرو و سیاسی و کمونیستی خود است. اول مه مناسیتی برای نشان دادن قدرت و توان طبقه کارگر به جامعه و به دشمنان این طبقه، برای جاری کردن خونی تازه در رگهای جنبش کارگری، ایجاد اعتماد و همبستگی صفوف خود و عمیق کردن هراس از این قدرت در صفوف دشمنان طبقاتی خود است. این قدرت بزرگ و متحد رمز پیشروی جنبش طبقاتی ماست. اول مه روز جشن و امید به دنیایی عاری از استثمار و بردگی مزدی است. دنیای بهتری که طبقه کارگر مبشر آن است!

در اول مه امسال باید جهان صدای همبستگی طبقه کارگر را بشنود و ایران مهر این روز را بخورد. این بزرگترین و مهمترین پیامی است که طبقه کارگر ایران به عنوان گردانی از یک طبقه جهانی به عنوان مبشر رهایی بشریت به کل جامعه بدهد. اول مه روز همبستگی جهانی، روز اتحاد کارگران و جشن این اتحاد است.

زنده باد اول مه

زنده با سوسیالیسم

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۵ آوریل ۲۰۲۱ ( ۱۶ فروردین ۱۴۰۰)

## کارگران و انقلاب

**برای کارگر کمونیست انقلاب یعنی فیزش طبقه کارگر برای عملی کردن تمام این تمول عظیم اجتماعی. مبارزه برای آزادی، برابری و حکومت کارگری. اگر کارگر به میدان سیاست میاید باید برای این بیاید. باید بعنوان رهبر (هائی کل جامعه به میدان بیاید. دوران کشیده شدن کارگران بدنبال این و آن بسر رسیده است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر هدف خود را این قرار داده است که کارگران را به این دورنما مجهز کند و حرکت مستقل کارگران برای کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب کارگری را سازمان بدهد.**

منصور حکمت



## اول مه، روز اعلام همبستگی کارگران یا آکسیون سیاسی



### بختیار پیرخضری

اول ماه مه/می روز همبستگی جهانی طبقه کارگر فرا میرسد. روزی که کارگران در جهان به عنوان یک طبقه واحد، مستقل از مرزهای ملی و کشوری، داشتن و نداشتن باورهای مذهبی و هویت های ملی، رنگ پوست و جنسیت و ..... همبستگی بین المللی خود را بیان، و اعلام میکنند که ما هم طبقه ایم، یک طبقه جهانی در مقابل نظام کاپیتالیستی و یک منفعت مشترک داریم. این روز همچنین روز جشن کارگران و خانواده های آنها و شاد بودن در کنار هم است. روز سخنرانی رهبران و فعالین در تجمع و میتینگ و مراسم های کارگری است که بارها اعلام کرده اند ما منفعت مشترک داریم، ما در همه دنیا بردگان مزدی نظام کاپیتالیستی هستیم و علیه این بردگی کيفرخواست جهانی و مشترک خود را بیان میداریم. اعلام میکنیم که بانی و عامل همه نابسامانی ها، همه جنایت ها و کشتارها، بیکاری و فقر و گرسنگی در جهان، حاکمیت نظام سرمایه داری بر اساس بردگی ما کارگران و تولیدکنندگان جهان است. کارگران در سراسر جهان در این روز در مراسمهای خود، در مراکز کار، در محلات کارگری، در سالن ها و میداین شهرها و... جمع میشوند و کيفرخواست خود علیه جهان کاپیتالیستی را در قطعنامه های خود، در سخنرانی زنان و مردان کارگر بیان میکنند و این روز را جشن میگیرند، شیرینی پخش میکنند، اول مه را به همدیگر تبریک میگویند.

اما در کنار این سنت کارگری و سوسیالیستی جنبش کارگری، انواع و اقسام بحثهای دیگر انجام میگیرد. در سالهای قبل در بعضی محافل «کارگر دوستان و مدافعان آنها» و گاهای حتی در میان فعالینی از خود کارگران گفته میشد که این روز فقط روز اعتراضات خیابانی برای کسب مطالبات «بیست بندی» کارگران، آنهم در صف مشترک همه مخالفان جمهوری اسلامی و صف رنگین کمان آنها است.

طیف دیگری از همین چپها و «حامیان طبقه کارگر» اما پا را فراتر گذاشته و گاهای فعالین کارگری داخل و کمونیست های خارج از کشور را به دلیل برگزاری جشن و شادی کردن در این روز، مورد نقد و سرزنش قرار میدهند و می گویند «تا زمانی که طبقه کارگر از یوغ بردگی سرمایه آزاد نشود این مسائل بی معنی و خرده بورژوا مآبانه است».

من بعنوان یک فعال کارگری کمونیست معتقدم این تزاها به هیچ وجه کارگری و کمونیستی و جهان شمولی نیست. اینها ربطی به سنت دیرینه اول مه ندارد و بیان فاصله انواع جریانات چپ غیر کارگری از جنبش کارگری و سنتهای سوسیالیستی این جنبش و طبقه اش است. در این زمینه لازم میبینم به یک تجربه اشاره کنم. فعالین و نمایندگان کارگری سنندج در اوج خفقان دهه شصت، در کنار تدارک مراسم اصلی روز اول مه که برنامه ریزیهایش از چندین هفته قبل شروع میشد، جمع کردن خانواده ها دور هم برای تفریح و شادی بخصوص در طبیعت جزئی جدا ناپذیر از برنامه های اول مه بود.

در کنار فعالیت های کارگری دیگر که در طول سال انجام میگرفت و فقط به یک می محدود نشده بود، همین سرزنده بودن و اهمیت به تفریح و ساختن روزهای شاد برای خانواده ها و بازی کودکان و حتی بخشا اهمیت به مشکلات مالی با تشکیل «صندوق خانواده های کارگری» فضایی ایجاد شده بود که کارگران زیادی با خانواده شان به این جمع ما بپیوندند. در همین جمع شدنها پرداخت های صندوق مالی برای خود خانواده ها هم جمع میشد و همچنین ایده های مختلفی رد و بدل میشد. در این مناسبت علاوه بر کيفرخواست علیه وضع موجود، کارگران و خانواده های آنها، با هم آشنا میشدند، به عنوان یک خانواده بزرگ کارگری رابطه و مناسبات آنها تحکیم میشد، با همکاران خود در بخشهای مختلف آشنا میشدند، محافل کارگری دامنه خود را وسعت میکرد و به هم وصل میشدند، حتی کودکان آنها در روز کارگر و مراسم و جشن و شادی آنها سهیم میشدند. این سنت مُردن سی سال پیش در جریان بود، اما بعد از سی سال بخشی از فعالین که سنت شناخته شده ای را پیش میبردند، دهه ها عقبگرد کرده اند و اگر جمع و گروهی که آنها باهاش مخالفند، جشن و دور همی را سازمان بدهند، توسط این خط فکری مورد نکوهش و سرزنش قرار میگیرند.

احقاق حقوق کارگران شاید بعد از خواباندن چرخ کارخانه ها فقط در یک روز معین در سال و یا در شرایط خاصی، جایش در تظاهرات ها و آکسیون های خیابانی هم باشد، که این معمولا در شرایط ویژه و استثنایی است اما امری روتین و مکانیزم قدرتمند شدن و رسیدن طبقه کارگر به مطالبات اش نیست. اولاً مرکز قدرت

کشورها و «ملیتهای» مختلف است. صف رنگین کمانی چپ های پارلمانی و غیر پارلمانی اروپایی، چپ های ایرانی از جنس خلفی و صرفا ضد امپریالیست و چپهای صرفا ضد رژیمی و پرو غربی که فقط بدلیل ضد رژیمی بودن در مارش شرکت میکنند، جریان پ ک ک و همچنین جریانات قومی و مذهبی مثل علی اللهی ها، قوم پرستان عرب و ... جنبش سبزی های ایران (در دوران جنبش سبز و چند سال بعدتر با پرچم های دیگر) و .... که ماهیت و خط فکری و پراتیک هیچکدام شان در راستای منافع طبقه کارگر نیست بلکه اکثرا عملا ضد کارگر هستند. در اروپا تاریخ اول مه بر دوش سوسیال دمکراتها و اتحادیه های زرد کارگری زیر نفوذ آنها ملی شده است، مال هم شده است غیر از خود کارگران. این سنت کارگری عملا در ضعف احزاب کارگری کمونیستی و لطماتی که جنبشهای بورژوایی به طبقه کارگر زده است عملا روز همه چیز است غیر از خود کارگران.

مارش خیابانی نه فقط هیچ ایرادی ندارد، بلکه جزئی جدایی ناپذیر از ابراز وجود طبقه کارگر در مقابل سرمایه است. هزاران عکس و دهها ویدیو کلیپ و مصاحبه و .... در این روز از مارش خیابانی گرفته و ساخته میشود. میلیون ها شهروند در جهان ابراز وجود طبقه کارگر را میبینند، با رهبران و چهره های کارگری آشنا میشوند، کارگران بیشتری جذب میشوند و ..... . در نتیجه بحث نفس مارش و راهپیمایی نیست بلکه مشکل اصلی اینجاست که اولاً این مارش خیابانی فقط مارش کارگران و جریانات کارگری نیست. اتفاقا جمعیت کارگری کمی در این مارش شرکت دارند، بلکه اکثرا جریانات رنگارنگ همه با همی هستند که بالاتر اسم بردم.

دوما، بخش زیادی از جریانات یک می را فقط در این مارش و آکسیون خیابانی بویژه برای ابراز وجود و خودنمایی خودشان میبینند.

بخشی از این جریانات ماهیتا ضد طبقه کارگر هستند و از روز یک مه صرفا بعنوان یک فرصت و ابزار برای تبلیغات استفاده میکنند. مقابلا طبقه کارگر هم با چنین جریاناتی مشکل ریشه ای دارد. مبارزه هر روز کارگران برای مطالباتش هیچ وقت مسئله این جریانات نبوده است. معضل بخش عمده این جریانات طبقه کارگر، اتحاد این طبقه، منافع این طبه و حتی همبستگی این طبقه در اول مه نیست. اول مه برای آنها بهانه و فرصتی است که به نام این روز پرچم قوم و ملت و مذهب و کشور و قشر و دسته و سکت خود را بلند کنند. این اول مه نیست ، این بزرگترین تعرض به صف مستقل کارگری، به همبستگی جهانی این طبقه و به اتحاد و همسرورشتی آن است.

طبقه کارگر از همه این جریانات صرفا ضد رژیم، بیشتر ضد جمهوری اسلامی است. با بخش زیادی از این طیفها هم مشکل دارد، بخشی زیادی که ضد منافع کارگر هستند و با هدف های دیگری در اول مه شرکت میکنند. این روز صاحب دارد و صاحب آن خود کارگران و سوسیالیستها و کمونیستهای این طبقه است. به همین دلیل این روز امکانی برای تقویت یکی بودن در میان کارگران از شاغل تا بیکار و خانواده های آنها علیه نظم موجود است.

اول مه روز اعتراض اقشار مختلف مثل همین جریانات و طیفهای مختلف از روشنفکران و دگر اندیشان و هر معترضی به هر گوشه ای از بی حقوقی نیست، بلکه روز اعتراض و همزمان هم مراسم و جشن طبقه کارگر است. بخشی از کارگران و فعالین کمونیست که در این روز بیکارند، در طول روز چند ساعتی را در مارش خیابانی یا میتینگ شرکت میکنند و از عصر به بعد هم لباس جشن شان را می پوشند در جشن و دور همی و شادی شرکت میکنند. که صد البته هم اعتراض و هم جشن برایشان فقط در این روز خلاصه نمیشود.

بعلاوه و مهمتر این جشن و مراسم ها میتواند امکانی فراهم کنند که در دل روز خود و در دل جش طبقاتی خود، در مورد مسائل خود و هم قطارنشان حرف بزنند، شبکه ارتباطی خود را محکم کنند، پایه های انواع تشکل ها و کلوپ ها و انجمن ها و کمیته ها را بریزند و متحد تر و متشکل تر و آگاه تر از جشن خود بیرون بیایند. با کارگر زن ، افغان ، عراقی، فارس زبان ، کرد زبان ، ترک زبان ، عرب زبان و .... از هر جنسیتی، مذهبی و بی مذهب و بی خدای، بر سر یک چیز آنهم منافع طبقاتی مشترک فارغ از دین و جنسیت و نژاد متحد شوند. به این آگاهی طبقاتی برسند که همه با هم خواهر و برادر های طبقاتی و جهانی هستیم.

اول مه، کارگران چه در ایران و بخصوص در اروپا و امریکا در جلسات و راهپیمایی های اول می، میتینگها و تجمعات خود بهترین لباس های خود را می پوشیدند و جشن می گرفتند و در کنار آن در مورد موفقیت خود، مبارزه خود و تشکل و اتحاد صفوف خود با هم بحث و مشورت میکنند.

و اعمال فشار کارگر به بورژواها و دولت و قدرتشان محل کار و چرخ تولید است. کارگر نفت قدرتش در تولید نفت و شهرداری در تمیز نگهداشتن شهر و آب و برق در تامین آب و روشنایی شهر است. همه اینها در خیابان و در یک اعتراض همه با همی قدرت بزرگی نیستند و مانند بقیه احاد مردم مانند، دانشجو و کسبه و... هستند که در این روز اعتراض کرده اند. اما قدرت این کارگران بسیار عظیم تر از قدرت در خیابان این اتمهای متفرد است. کارگر نفت دست از کار بکشد یکی از منابع بزرگ مالی و... خواهد خوابید و بخشی از مراکز کاری دیگر از کار خواهد افتاد، کارگر شهر داری اعتصاب کند زباله های شهر از کاخ کاخ نشینان بالا خواهد رفت. نفت و برق اعتصاب کنند، زندگی شهر تماما می ایستد. فشار کارگران این مراکز در نقش این کارگران در چرخش زندگی جامعه بشری است. بحث این نیست که کارگر به خیابان نیاید بلکه جایگاه اعتراض کارگری و توان و قدرت او در مقابل حاکمین است. طبقه کارگر بالاخره روزی به خیابان می آید و با تظاهراتهای بزرگ و موج جمعیت، با حاکمیت تعیین تکلیف و قیام میکند، حتی ممکن است برای شکست مقاومت طبقه حاکم و دستگاه سرکوب آن، پادگان ها را بگیرد و مسلح شود و مجبور شود قیام مسلحانه کند و بجنگد. اما این امر روتین کارگر و فقط در یک روز آنهم اول مه نیست.

اول مه اهمیت آن در یک آکسیون سیاسی در خیابان با بقیه ناراضیان نیست. اهمیت اول مه درک این واقعیت است که کارگران بدانند یک طبقه واحد و هم منفعت، هم سرورشت با بقیه کارگران در سراسر جهان علیه نظام حاکم هستند. اهمیت این است احساس یکی بودن و تعلق به خانواده بزرگ کارگری در مقابل بورژوازی حاکم را درک کنند. اهمیت تاکید بر نفس کارگر بودن و تعلق به این طبقه جهانی است و اهمیت منافع مستقل و متفاوت خود از بقیه طبقات و اقشار است.

مهمترین مسئله تجمعات کارگری و خانواده های آنها از جمله در اول می، اعلام یکی بودن و تعلق داشتن به یک طبقه، احساس همبستگی و لزوم اتحاد صفوف این طبقه است. قطعاً نوع ابراز وجود در این روز تابعی از میزان و سازماندهی و آمادگی طبقه کارگر و توازن قوای حاکم بر جامعه، همچنین توازن میان این طبقه و بورژوازی حاکم است. این را خود رهبران و فعالین کارگری تشخیص میدهند و بر این اساس نوع مراسم و شکل و مکان آنرا تعیین میکنند. اما و مستقل از هر اوضاعی اول مه روز کارگران است، روز همبستگی جهانی و روز اعلام یکی بودن کارگرن و روز جشن هبستگی آنها با شاغل و بیکار آن است.

یک حکم مُسلم دیگر کارگری این است که اول می «روز ملی و ملیتها» نیست، روزه همه احاد جامعه نیست، روز تجمعات پراکنده و بی صاحب همه با هم نیست. بلکه روز کارگران است. روز مراسمهای کارگری، تجمعات، میتینگها، سخنرانی های پرشور کارگری و جشن و شادی آنها با هم است. اگر این را از اول مه بگیرد هیچی از این سنت باقی نمی ماند و این چیزی جز مُلاخور کردن این روز به نام کارگر و تبدیل آن به سنت طبقات دیگر و در خدمت امیال آنها و بر دوش روشنفکران ناراضی این طبقات به نام کارگر نیست. همچنانکه شاهد هستیم، کارگران مطالبات و احقاق حقوق خود را در طول سال و با بارها تجمع و اعتراض و اعتصاب می توانند بدست بیاورند نه در یک روز نمادین و صرفا در یک آکسیون خیابانی اول می . تبدیل کردن این روز به چنین اهرم فشاری روی کارگران، هم اول مه را از محتوای خود دور میکند و هم بعد از این روز، طبقه کارگر را بعنوان کسی که به مطالبه اش نرسیده است نا امید و پراکنده میکند.

برای یک کارگر هر روز باید روز برپایی میتینگ، مجمع عمومی و مبارزه با سرمایه و حامیانش بر سر این یا آن خواست در محیط های کار و ایجاد همبستگی طبقاتی بیشتر باشد. اما روز یک می روز اعلام همبستگی طبقاتی در برابر سرمایه بطور جهانی است. این همبستگی فقط شامل جلسات سخنرانی برای همدیگر و راهپیمایی و... که البته مهم اند، نیست. بلکه جشن و پایکوبی، دور هم جمع شدن و پخش شیرینی، گرفتن خبر از شرایط یکدیگر و .... را هم شامل می شود. این کارها جدا از روز جهانی کارگر نیست و بخشی جدایی ناپذیر از آن است.

نتیجه این نگرش به اول می که جشن و .... را نفی میکند، همانی است که در بخشی از اول مه های اروپا میبینیم. بعنوان مثال در لندن که یکی از بزرگترین مراسم های اول مه برگزار میشود مارش خیابانی با صف همه با همی از اقشار مختلف ناراضی از

**اول مه روز** ...

کاش سالی چند فستیوال کارگری در ایران و سراسر جهان برگزار میشد و در کنار این فستیوال ها جلسات و میتینگ های زمینی و کارگری صورت میگرفت، در مورد کمیته کمونیستی کارخانه و دست آوردهایش حرف زده میشد، کمک مالی برای خانواده های فعالین کارگری دربند جمع می شد و دهها ایده و مسئله دیگر مطرح میشد.

کاش سنت های دهه شصت کارگران و فعالین کارگری سنندج در مورد یک مه دوباره زنده میشد و الگوی این مُثد سنتی میشد که رقابت و شلوغ بازی فلسفه اش است. سنتی که یک مه را فقط آکسیون و جلسه نمی دانست. سنتی که در کنار جلسات و فعالیت، چندین هفته قبل و در آستانه و روز یک می، بارها خانواده های کارگری را به پیک نیک و دور هم بودن و جشن و شادی و کنار هم بودن دعوت میکرد که پیوند طبقاتی برقرار شود، که احساس قدرت و اعتماد بنفس با هم بودن را به فعالین و خانواده هایشان میداد و برای حل مشکلات مالی شان صندوق مالی تشکیل میداد. با این مجموعه فعالیت ها در طول سال بود که بزرگترین روز جهانی کارگر در سنندج در اوج اختناق دهه شصت برگزار میشد. ( سالهای ۱۳۶۶، ۶۷ و ۶۸)

اول مه روز یکی بودن و تاکید بر همبستگی کارگران جهان است. اگر در ایران و در این روز مردم ایران شاهد مراسمهای کارگری، میتینگهای کارگری، سخنرانی فعالین کارگری در جمع کارگران و خانواده هایشان باشد، اگر در این روز فضای جشن و شادی این مراسمها، پیام کارگران و آژیتاتور های آنها، ابتکارات کارگران در این روز، در محل کار، در محلات کارگری، در میادین شهرها و هر جا برگزار شوند، به گوش مردم ایران برسد و فضای جامعه را به خود اختصاص دهد، جنبش کارگری در این جامعه پیروزی بزرگی کسب کرده است.

به امید و تلاش برای برچیده شدن نظام سرمایه داری و حامیانش و برگزاری یک مّی های باشکوه و عظیم در میادین شهرها

|  |
|--|
| <b>زنده باد اول مه، روز همبستگی جهانی طبقه کارگر</b> |
| <b>سرنگون باد سرمایه داری و حکومت هایش</b>           |
| <span> </span>                                       |
| <b>آوریل ۲۰۲۱</b>                                    |

|  |
|--|
| <b>هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضا یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.</b> |
| <b>منصور حکمت</b>  |

## به پیشواز اول مه روز همبستگی بین المللی طبقه کارگر

**مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی**

و با وجود تحریمهای اقتصادی گرانی و تورم هر روزه، استبداد و محرومیت کامل سیمای جامعه و مردم آنرا به تصویر میکشد. همزمان در همین جامعه و با همه این مشقات، اقتشار پایین جامعه از کارگر و بازنشسته، معلم، پرستار تا زن و جوان ، حاضر نیستند حتی یک روز هم این حاکمیت را بپذیرند و حاضر نیستند مطلقا و مطلقا جواب آنها را بدهند و تره برای قوانین آنها خرد نمیکند.

طبقه کارگر در این دوره و خصوصا در سه چهار سال گذشته وسیعترین اعتصابات و اعتراضات کارگری را علیه این وضع داشته است. رنگ جامعه ایران مهر اعتراض طبقه کارگر، مهر خواست و مطالبه و حق طلبی آن، نه گفتن این طبقه به جمهوری اسلامی و به همه راه حلهایی که نیروهای بورژوایی تلاش میکنند در نبود جمهوری اسلامی استبداد سیاسی و استثمار طبقاتی ادامه پیدا کند را، خورده است. مبارزات کارگری در این دوره سیمای سیاسی جامعه ایران را عوض کرده است، کل فضای سیاسی جامعه حول خواست و مطالبه کارگران، حول آزادی هایی که این طبقه میخواهد، رفاه و دنیایی که آنها میخواهند، قطبی شده است. اقتشار پایین جامعه ایران به عروج طبقه کارگر و به آلترناتیو سوسیالیستهای این طبقه به هر میزان که شنیده و دیده، عمیقا سمپاتی پیدا کرده است. اکنون در این جامعه بدرست رهبران و سخنگویان طبقه کارگر در میان مردم ایران به عنوان رهبران آینده ایران اسم برده میشوند و به عنوان رهبران صالح سیاسی ایران به آنها نگاه میشود.

بعلاوه بالای حاکمیت به هم خورده است. کم کم شاهدیم رهبران و عناصر بالای حاکمیت زیر فشار فضایی عمومی و از ترس پایین جامعه لباس عوض میکنند، «آزادخواه» میشوند، «طرفدار» حقوق کارگر میشوند و … . این وضع کنونی ایران است که بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی به عنوان نماینده آن، راه حلی برایش ندارد، افقی روشن در مقابل نیست و از حل معضلاتی که در مقابلش هست ناتوان و مستاصل است. طبقه کارگر و مردم آزادخواه هم این وضع را نمیپذیرند، لذا این وضع ادامه دار نخواهد بود، جمهوری اسلامی عمر زیادی نخواهد کرد. طبقه کارگر و بخش محروم جامعه حول مطالبات اساسی خود از جمله آزادی های وسیع سیاسی، رفاه عمومی جامعه و … در حال اعتراضند. من فکر میکنم این تصور را حتی از سخنان رهبران بالای جمهوری اسلامی، از صحبتهای خامنه و …، از روزنامه های جمهوری اسلامی هم میتوان گرفت. این سیمای امروز ایران است!

**شهلا رضایی** با این سطح از پولاریزاسیون که حول پرچم و مطالبات کارگریه و در راس آن وزن و نقش تاثیرگذار رهبران طبقه کارگر است، شما آلترناتیو امروز مطرح طبقه کارگر در برابر دیگر آلترناتیو ها رو در جامعه ایران ، چگونه ارزیابی می کنید؟

**خالد حاج محمدی**: مستقل از موقعیت کنونی و در جه آمادگی در طبقه کارگر، یک حقیقت عیان است، و آن اینکه جنگ و جدال در جامعه ایران، در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی و حتی در زندگی روز مره مردم ایران حول دو پدیده، دو طبقه و آلترناتیوهای آنها برای آینده ایران ، حول آینده ای که طبقه کارگر و اقتشار محروم خواهانش هستند و آن چیزی که طبقه سرمایه دار چه حاکم و چه در اپوزیسیون خواهان آنند و آلترناتیوی که اپوزیسیون بورژوازی در مقابل و به عنوان جایگزینی با جمهوری اسلامی دارد، میچرخد. طبیعتا یک آلترناتیو هم ماندگاری جمهوری اسلامی و ادامه وضع موجود است، که هم خودشان و همه دنیا میگوید ادامه دار نیست.

لذا تا جایی که به بورژوازی برگردد چه حاکم چه اپوزیسیون جوابی برای این جامعه طغیان کرده و معترض، این جامعه که مردمش روی موجی عظیم از نفرت علیه فقر و محرومیت، استبداد و استثمار و زن ستیزی زندگی میکند، ندارد. آلترناتیوهای همیشگی اپوزیسیون راست از همه نوع آن، از شاهی، لیبرال و دمکراسی خواهی تا قومی آن چیزی جز تلاش برای دست بدست شدن قدرت از بالا و بدون دخالت و عرض اندام مردم محروم نیست و این جواب امروز جامعه ایران با وضعی که ترسیم کردم نیست. آنها جوابهای خودشان را دارند اما این جوابها در جامعه خریدار ندارد. آنها تلاش میکنند به کمک دولتهای منطقه و دول امپریالیستی به جامعه استصال تحمیل کنند و از این ماجرا برای تحمیل خود به کمک این دولتها استفاده کنند. تلاش میکنند از سر استصال مردم ایران را از سر ناچاری مجبور کنند که با رفتن جمهوری اسلامی به جریانات راست و آلترناتیوهای آنها قناعت کنند، کوتاه بیایند و احساس کنند راهی دیگر ندارند. اما این راه حلهای راست در جامعه پذیرفته نمیشود و جواب اوضاع و فضای کنونی ایران نیست.

**شهلا رضایی**: امروز بیشتر از هر زمانی پرده‌های ریا و فریب و دروغ نظام سرمایه داری، در سراسر جهان، از قلب جهان متمدن در غرب و در جوامع گل سرسبد کاپیتالیسم، دریده شد و بیشتر از هر زمانی شاهد اعتراض عظیم مردم برای در دست گرفتن سرنوشت خود شان و مدیریت زندگی اجتماعی خود هستیم. امروز بیشتر از هر زمانی عیان تر شد که تامین حداقلی از سلامت امنیت و رفاه شهروندان، از آمریکا تا اروپا، از خاورمیانه و آسیا تا آفریقا و چین و غیره، با رشد و گسترش و کارکرد نظام اقتصادی موجود در تناقض است ! از حوادث طبیعی تا جنگ و بحران کرونا ، نشان داد که تاریخ را ، جدال طبقاتی رقم میزند، نشان داد که طبقه سرمایه دار همه چیز را فدای سودآوری میکند و شعارهای «انتخاب مردم»، «دمکراسی پارلمانی» تا «حقوق بشر» حربه و خرافه ای بیش نبوده و نیست. بر متن این دنیا، به استقبال اول ماه مه روز جهانی طبقه کارگر می رویم. روز اعلام همسرنوشتی و همبستگی طبقاتی کارگران و زحمتکشان و محرومین جهان در راه است.

من شهلا رضائی هستم و با این مقدمه برنامه امروز را شروع میکنیم. در این

برنامه، خالد حاج محمدی از رهبری حزب حکمتیست (خطررسمی) مهمان ما هستند تا در خصوص فرا رسیدن اول می روز جهانی طبقه کارگر با ایشون به گفتگو بشینیم. خالد حاج محمدی ضمن خوش آمد گویی لطفا ابتدا نظر خودتان را در مورد روز جهانی کارگر و فرارسیدن آن بگید؟ خصوصیات اول مه و اهمیت آن در چیه؟

**خالد حاج محمدی**: با تشکر از شما و سلام به شنوندگان و بینندگان برنامه رادیو نینا، همچنانکه شما هم اشاره کردید، اول مه روز همبستگی بین المللی طبقه کارگر است. به این معنا تاریخا در این روز سوسیالیستهای طبقه کارگر و کارگران هوشیار تلاش میکنند، کارگران در سراسر جهان به عنوان یک طبقه واحد جمع شوند، همه بخشهای این طبقه با شاغل تا بیکار و بازنشسته و خانواده هایشان، جمع شوند و در مقابل نظام کاپیتالیستی که مینای آن استثمار و بردگی این طبقه جهانی است، اعلام کنند که ما یک طبقه واحد در مقابل این نظام هستیم.

در اول مه از ایران و ترکیه تا عراق و همه کشور های خاورمیانه، از پاریس، لندن، برلین، واشنگتن و پکن و… کارگران دور هم جمع میشوند، همه مرزهای ملی و مذهبی را بر میدارند، اعلام میدارند انشقاقهایی که به نام کارگر سیاه پوست و سفید پوست، ایرانی و فرانسوی، ملیتهای مختلفی که برای آنها تراشیده و صفوف این طبقه را شکاف انداخته اند، مردود است. اعلام میدارند ما همه مستقل از اینکه زن هستیم یا مرد، کجای دنیا متولد شده ایم و چه رنگی داریم، از چه نژادی هستیم وبه چه دین و آیین و ملیتی منتسب شده ایم، به یک طبقه واحد جهانی طعلق داریم که صاحب این دنیا است و ما همگی زیر حاکمیت نظام کاپیتالیستی با همه مدلهای آن از نوع استبدادی تا پارلمانی و "دمکراسی" و… استثمار میشویم و علیه آنیم. میگویند ما دنیایی را میسازیم که خود صابش نیستیم و امکانات از اولیه زندگی هم بی بهره ایم. لذا در این روز کارگران در سراسر جهان، در جشن کارگری و میتینگها و تجمعات اول مه خود اعلام میدارد که این دنیا را نمیخواهیم، این جهنم را نمیخواهیم و کيفرخواست جهانی خود را علیه کل نظام موجود و بنیادهای آن اعلام میکنند. من فکر میکنم این مهمترین خصلت کلاسیک اول مه در جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است.

**شهلا رضایی**: اگر به طور مشخص در مورد طبقه کارگر ایران صحبت کنیم، در این چند سال اخیر و بالاخص امسال ما شاهد مبارزاتی به شدت متفاوت تر با قبل بودیم، طبقه کارگر، در بسیاری از مراکز کارگری ، اعتصابات و اعتراضات جدی کارگری را پیش برده . کلا ارزیابی شما از فضای کنونی جامعه ایران در این روزها، که به استقبال اول مه میرویم چیست؟

**خالد حاج محمدی**: هر کسی اگرحتی از راه دوره اوضاع ایران را تعقیب کند، حتی اگر به روزنامه های رسمی ایران و سخنان مقامات حکومت نگاه کند، متوجه خواهد شد که جامعه ایران یک جامعه بشدت ملتهب است. یک جامعه معترض که به جمهوری اسلامی در همه ابعاد عملا نه میگوید. جامعه ای که همه دیوار های استبداد و قدرقدرتی و چهره ترسناکی که جمهوری اسلامی از خود نشان داده بود و واقعا هم ترسناک بود، فروریخته است. ما با جامعه ای طرف هستیم که پایین جامعه مطلقا بالا را نمیخواهد و این نه خواستن را بطور روزمره در صف نان و گوشت، در قطار و اتوبوس و تاکسی تا تجمعات خود رسما و علنا اعلام میکنند .

ایران در عین حال یک جامعه بحران زده است که فقر، بیکاری،

**به پیشواز اول مه ...**

در دنیای واقعی تنها آلتزناتیوی که به مردم ایران امکان می‌دهد که ایران سوریه نشود، تنها شناسی که رفاه عمومی جامعه، امنیت عمومی مردم ایران تأمین بشود و شناس دارد که تجربه انقلاب ۵۷ تکرار نشود، اینکه اعتراضات و قیامی توسط کارگران و مردم آزادیخواه صورت بگیرد و فردا قدرت بدست جریانی ارتجاعی مانند ۵۷ بیفتد و این تکرار نشود، آلتزناتیو سوسیالیستی طبقه کارگر است. این آلتزناتیو شناس دارد، بخشی جدی از کارگر و مردم محروم به آن سمپاتی دارند، خواست مطلق طبقه کارگر است، مستقل از درجه آمادی خودش. ما برای توفیق این آلتزناتیو میکوشیم، باید تلاش کرد کل طبقه کارگر و بخش محروم جامعه را حول این آلتزانتیو و زیر پرچم طبقه کارگر به رهبری کمونیسها متحد کرد. این تنها راه نجات جامعه ایران ا است. من فکر میکنم فضای جامعه برای این آلتزناتیو آماده است، فضای درون طبقه کارگر برایش آماده است، طبقه کارگر یک طبقه بزرگ است و حقیقتا هیچ نیروی نجات دهنده ای وجود ندارد، تنها شناس این است، تنها شناس برای بهبود عمومی جامعه، برای رفاه عمومی، برای تأمین حق زن، برای آزادی و زندگی انسانی. این تنها شناس است و لذا باید پرچم این آلتزناتیو را بلند کرد و حول آن متحد شد.

**شهلا رضایی:** با توضیحات و ارزیابی شما از فضای سیاسی و توازن قوای جامعه، توقع شما از اول مه امسال، با در نظر گرفتن فاکتور کرونا، چی هست؟

**خالد حاج محمدی:** اجازه بدهید ابتدا نکته ای با توجه به تجارب قبلی اول ماه مه در ایران، اعتراضات مختلف و تجمعاتی که شکل گرفته است را تأکید کنم و آن اینکه اول مه چه نیست.

مردم ایران، افشار مختلف جامعه، احزاب سیاسی و…، اعتراضات متفاوتی را از سر مطالبات و مسائل مختلفی علیه جمهوری اسلامی پیش میبرند. اما اول ماه روز اعتراض صف رنگین کمان ناراضیان به جمهوری اسلامی نیست، روز اعتراض «خلفها» و هر کس که از جمهوری اسلامی ناراضی است نیست. اوله مه روز یک طبقه اجتماعی، روز طبقه کارگر مستقل از همه افشار مختلف جامعه و همه دسته بندی های سیاسی در ایران است.

اول مه روزی است که طبقه کارگر با شاغل و بیکارش، بازنشستگانش، با زن و مرد و جوانش، اعلام میکنند یک طبقه اند با یک منفعت مشترک. اول مه روز اعلام این یکی بودن و جشن این یکی بودن است، و اعلام اینکه ما کارگران در ایران بخشی از طبقه کارگر در سراسر جهان و اعلام این یکی بودن است.

اگر به بلوک بندی های بزرگ جهان میان دولتها نگاه کنید، جنگ و جدال همگی روی اقتصاد و قدرت است. تلاش برای سهم خواهی از دسترنج طبقه کارگر به عنوان یک طبقه جهانی است. طبقه کارگر هم یک منفت مشترک در مقابل همه اینها دارد، در مقابل طبقه سرمایه دار در ایران را دارد. در این روز مهم، کارگران در ایران هم اعلام میدارند که ما به عرب، کرد، ترک و فارس تقسیم نمیشویم، به کارگر مسلمان و غیر مسلمان، به شیعه و سنی، به زن و مرد، بومی و غیر بومی، ایرانی و غیر ایرانی، شاغل و بیکار تقسیم نمیشویم و اینها را برسमित نمی شناسیم. ما یک طبقه ایم و منافع مشترکی داریم و اعلام میداریم زندگی موجود را نمیپذیریم. من فکر میکنم در اول مه اینها مهمترین مسائلی هستند که در مراسمهای اول مه، در تجمعاتی که شکل میگیرد از زبان کارگر و فعالین آنها بیان شوند. با توجه به فضای سیاسی جامعه ایران و موقعیت جنبش کارگری که به آن اشاره کردیم، تجمعات کارگری با خانواده های آنها و با شاغل و بیکار، هر جا و در هر شکلی که ممکن میدانند، در مراکز صنعتی، تولیدی، خدماتی، در محلات کارگری، در میادین شهرها اگر کارگران آنرا ممکن بدانند، به فراخوان کارگران تجمع و میتینگ و جشن کارگری بر گزار شود. معلوم است در این مراسمهای کارگری در محل کار یا زندگی فعالین کارگری و رهبران آنان، بالای صندلی میروند و رفقای خود و شرکت کنند گان را مخاطب قرار میدهند، آژیتاسیون میکنند، با کارگران سایر کشورها همبستگی بین المللی خود را اعلام میکنند، اعلام میکنند بردگی مزدی و زندگی فلاکتابر تحمیلی به خود را نمیپذیرند.

اگر در اول مه این اتفاق بیفتد، اگر روز اول مه رنگ این تجمعات را بخورد و مردم ایران شاهد چنین مراسمهایی شود، چیزی که فضای جامعه نشان مقدور بودن آن است، جنبش کارگری یک قدم جلو خواهد رفت. اگر در گوشه و کنار مملکت، قطارها و اتوبوسهایی که مثلا چراغهایشان را روشن کرده اند، مراکز کاری و صنعتی، بیمارستانها و هر جا که کارگران هستند، محلات کارگری

نشین و…، همه جا روز کارگر باشد و جامعه ببیند همه جا جشن و شادی کارگری است همه جا به هدیگر اول مه را تیریک میگویند، کارگران و خانواده هایشان لباس جشن پوشیده اند، سخنرانان در این تجمعات در مورد همسنوشتی و ضرورت اتحاد کارگری، در مردود اعلام کردن انواع انشقاقها که بورژوازی به نام مذهب، ملیت، جنسیت و… در صفوف کارگران ایجاد کرده اند میگویند. اگر این اتفاق بیفتد قطعاً طبقه کارگر یک قدم به جلو برداشته است. اگر این اتفاق بیفتد بعد از اول مه اتحادی در میان کارگران ایجاد شده است، احساس همسنوشتی تقویت شده است، ضرورت اتحاد کارگری برجسته شده است، اعتماد به نفس کارگران بالا رفته است و جامعه به طبقه کارگر با اعتماد بیشتر نگاه خواهد کرد. امیدوارم امسال سنگ بنای این سنت کلاسیک کارگری همه جانبه گذاشته شود و این روز، روز نوروژ کارگران همه جانبه برگزار شود.

**شهلا رضایی:** به عنوان آخرین سوال، ارزیابی ها و شواهد عینی امروز جامعه ایران حاکی از نقش تعیین کننده طبقه کارگر و حضور قدرتمند آلتزناتیو کمونیستی در جامعه است. میخوام بپرسم که اگر امروز قدرت در ایران دست طبقه کارگر و شما باشه، زندگی انسانهای اون جامعه را چگونه تعریف میکنید؟

**خالد حاج محمدی:** اگر پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی به شکلی پیش برود که ما برایش تلاش میکنیم، اگر سرنگونی به رهبری طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه به سرانجام برسد، مستقل از کشمکشهای بعد از سرنگونی، بطور قطع قدرت در جامعه حداقل دست مردم پایین جامعه، دست قیام کنندگان خواهد افتاد. اگر چنین اتفاقی بیفتد قطعاً تا جایی که به طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه و به حزب حکمتیست(خطر رسمی) به عنوان حزب کمونیستی این طبقه برگردد قطعاً بعد از اعلام فوری پایان جمهوری اسلامی و انحلا این حاکمیت، اولین اقدامات خود برای تأمین امنیت جامعه، تأمین رفاه عمومی و ایجاد امکان دفاع از این قدرت و دستاوردهای قیام و مقابله با مقاومت ارتجاع در هم شکسته را پیش خواهد برد و به جامعه اعلام میکنیم. در چنین شرایطی انحلال نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، سپاه، ارتش، بسیج همه دارو دسته های مسلح آنها، اعلام انحلال همه مراکز پلیسی، اطلاعاتی و جاسوسی آنها و قابل دسترس کردن همه اسناد جنایت آنها برای جامعه را پیش میبریم. بعلاوه تشکیل شوراهای کارگری و مردمی و متحد کردن کارگران و مردم در این شوراها به عنوان قانونگذار و مجری قانون، تسلیح عمومی و تشکیل ملیس مسلح از مردم انقلاب کرده برای حفاظت از حاکمیت خود و تأمین امنیت جامعه، برای در هم شکستن هر مقاومت و توطئه باقیمانده های حکومت سابق و هر نیروی ارتجاعی و باند سیاهی، جریانات تروریستی و…، هر باند طبهکار و نیرویی حتی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی، از دول منطقه مانند عربستان و اسرائیل، ارتجاع امپریالیستی و هر جریان ضد مردمی که پول خرج کند، دسته جات مسلح ضد انقلاب سازمان دهد و قصد نا امن کردن جامعه را داشته باشد. انحلال همه مراکز مذهبی و حوزه های علمیه و مصادره هم امکانات و دارایی های آنها در خدمت رفاه عمومی جامعه، اعلام آزادی داشتن و نداشتن عقاید مذهبی، جدایی کامل دین از دولت و آموزش پرورش، اعلام برابری کامل زن و مرد، آزادی ها بی قید و شرط سیاسی، آزادی بیان، عقیده، تشکل و تحزب و آزادی اعتراض و اعتصاب و…، همگی بخشی از این اقدامات اولیه ما است.

همزمان اعلام تأمین معیشت شهروندان، افزایش دستمزدها و تأمین بیمه بیکاری مکفی برای بیکاران، تأمین یک زندگی مرفه برای همه و در سطحی که همه شهروندان زندگی انسانی داشته باشند، پایین آوردن حقوقهای نجومی مقامات و… حاکمیت قبلی، اعلام تب و پزشکی رایگان برای همه و تأمین سلامت انسانها، لغو مجازات اعدام و برسمیت شناختن حقوق کودکان و احترام به آن و سرانجام لغو دیپلماسی مخفی، لغو قرار دادهای اسارت باری که جمهوری اسلامی با هر دولتی بسته است و به زیان رفاه عمومی و امنیت شهروندان جامعه است. اینها بخش مهمی از اقداماتی است که فوری باید در دستور جامعه قرار بگیرد و به عنوان قوانین اولیه به جامعه اعلام میشود و پیش میرود و تلاش میشود زمینه های ساختن یک جامعه برابر و انسانی همه جانبه فراهم شود.

در چنین اوضاعی من فکر میکنم باید دروازه های جامعه را به روی همه خبرنگاران و خبرگزاری ها باز شود و تلاش شود دنیا از اتفاقات این جامعه و از اقداماتی که صورت گرفته شده مطلع شوند. هر کس آزاد است بیاید و ایران را ببیند و بداند چه خبر است. سعی میشود اعلام همسنوشتی با مردم محروم در باقی کشورها

شود. سعی میکنیم با همه دولتها اعلام صلح کنیم که بهانه دستشان ندهیم. و از این کانال تلاش میشود همبستگی و سمپاتی و پشتیبانی طبقه کارگر و مردم متمدن جهان را به خود جلب کنیم.

این به نظرم اولین اقدامات برای تأمین رفاه، آزادی و امنیت جامعه است.

قطعاً تا جایی که به حزب ما و به همه کمونیستهای طبقه کارگر مربوط است، ما برای یک جامعه کمونیستی، جامعه ای بدون طبقه، بی دولت و برابر، بدون هر نوع بردگی، هر نوع استثمار و تبعیض تلاش میکنیم و اینها هم اولین قدمها در این مسیر است.

## گسترش اعتراضات و عمیقتر شدن بحران حاکمیت

چند روز گذشته ایران شاهد موج گسترده دیگری از اعتراضات بازنشستگان و مستمری بگیران، اعتراضات وسیع کارگران در هفت تپه و گروه ملی فولاد و اعتراضات و اعتصابات کارگری، به گستردگی تمام ایران بود. اعتصاب برای بهبود شرایط زندگی، اعتراض به پایین بودن دستمزدهای چندین برابر زیر خط فقر، به اخراج و بیکارسازی، علیه قراردادهای موقت یک ماهه و چند ماهه، اعتراض به ناهمسانسازی مستمری بگیران و وضعیت به شدت نازل معیشتی و … تنها بخشی از مطالبات اعتراضات این دوره هستند. فقر و فلاکت، تورم و گرانی و اقتصاد بحران زده و بیمار تنها گوشه هایی از یک تصویر بزرگتر جامعه بحران زده ایران است با حکومتی ارتجاعی و مستبیدی است که سنگینی تمام این بحران را روی دوش طبقه کارگر گذاشته است.

طبقه کارگر به میدان آمده است و دیگر این وضعیت را تحمل نمی کند و فریاد «دولت سرمایه دار، دست از سر ما بردار» بیان عمق اعتراضات کارگران و بازنشستگان و بخش محروم جامعه و خصلت نمای نفرت یک طبقه به وسعت ایران به جامعه طبقاتی کنونی است. شعارهای «انتخابات بی انتخابات» و «ما دیگر رای نمی دیم، عدالتی ندیدیم» و … بیان عبور طبقه کارگر و افشار پایین جامعه، از جمهوری اسلامی و تلاش برای سرنگونی آن به عنوان تنها راه نجات از این وضعیت است.

حاکمیتی که عاجز از تأمین ابتدایی ترین نیازهای جامعه است، حاکمیتی که تمام پلهای پشت سر خود را در طول چهار دهه حاکمیت خود ویران کرده است، حاکمیتی که ارمانش برای جامعه در طول این چهاردهه چیزی جز فقر و فلاکت و گرسنگی و نا امنی نبوده و برای تداوم حیات خود تنها متکی به سرکوب و ایجاد اختناق سیاسی بوده است. ادامه این وضعیت دیگر ممکن نیست و ناکارآمدی این رژیم در تأمین حداقلهای زندگی، جامعه را در جهت یک انفجار عظیم اجتماعی سوق داده است. رژیمی که عاجز از تأمین معیشت جامعه است، راهی جز مصادره انبارهای کالاهای وسیع و تلنبار شده را برای مردم نگذاشته است. مصادره یک مرغداری در نیکشهر تنها نمونه چنین فضای ملتهب در تمام شهرها و شهرکهایی است که شهروندان آن باید روزها در صفهای طویل سهمیه مرغ آنهم با قیمت گزاف به انتظار بمانند. کارگر هفت تپه دفتر امور اداری را کنترل می کند، کارگر فولاد فریاد دفاع از همکاران اخراجی اش را سر می دهد و مستمری بگیران شعار «رژیم سرمایه دار دست از سر ما بردار» را فریاد می زنند.

این سیمای جامعه ایی است با وجود یک سیستم کاملاً پلیسی و مختنق و با وجود گشتار و زندان سیستماتیک، نیروی کارکن و مولد آن تصمیم گرفته است با قدرت خود سهمی از تولیدات خود و ثروت جامعه را برای نجات از گرسنگی از حلقوم سرمایه داران و حکومتش بیرون بکشد. تصمیم گرفته است دیگر فقر و فلاکت و گرسنگی تحمیلی را قبول نکند و خودش راساً برای کنترل جامعه وارد میدان شود. این سیمای جامعه ایی است که حول طبقه کارگر و مطالبات این طبقه که جامعه مرفه و آزاد است، قطبی شده است.

حزب حکمتیست ( خطر رسمی) ضمن دفاع بی اما و اگر از این اعتراضات و از مطالبات کارگران و مردم به ستوه آمده، تلاش میکند اعراضات و مبارزات این دوره همه افشار محروم جامعه را در اتحاد با طبقه کارگر و زیر پرچم جنبش عدالتخواهانه این طبقه متحد کند. جامعه ایران تشنه یک راهی واقعی، یک راهی سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر است. حزب حکمتیست در این مسیر در کنار این طبقه و رهبران و فعالین کمونیست آن از هیچ تلاشی کوتاهی نخواهد کرد و برای تضمین پیروزی این طبقه میکوشد.

**حزب حکمتیست (خطر رسمی)**

۶ آوریل ۲۰۲۱

# زنده باد سوسیالیسم

پس از شش سال رایزنی و مذاکره، قرارداد ۲۵ ساله میان دولتهای ایران و چین امضا شد. این قرارداد عکس‌العملهای بسیاری را در ایران و جهان به همراه داشته است. دولتها و نیروهای سیاسی، میدیا و اتاقهای فکری از جایگاه این قرارداد در رقابتهای جهانی، در نجات اقتصاد ورشکسته و به بن بست رسیده ایران، در نزدیکی استراتژیک ایران به شرق و بی‌نیازی آن به غرب، در ارزیابی از سیاست "فشارهای حداکثری" ترامپ و نقش آن در سوق دادن ایران به نزدیکی با چین و روسیه و .... تصاویر متفاوتی بدست می‌دهند.

این قرارداد برخلاف تبلیغات وسیع جمهوری اسلامی از نقش و وزن سرمایه‌گذاری های "کلان" چین در ایران و در بهبود وضعیت اقتصادی جامعه و باز شدن درِچه‌ای برای حل معضلات اقتصادی و نجات از بحران سیاسی و اجتماعی ناشی از آن، نه‌میتواند و نه قرار است کشتی به گل نشسته اقتصاد ایران را نجات دهد. نه هدف چین، مانند هر دولت کاپیتالیستی دیگری، کمک به رشد اقتصاد ایران و بهبود زندگی طبقه کارگر و مردم محروم آن است و نه جمهوری اسلامی میتواند اقتصاد به بن بست رسیده خود را در دنیایی که هنوز دلار و اقتصاد امریکا و غرب حرف آخر را میزنند، به کمک ین و پیوستن به بازار "اورو-آسیا" نجات دهد.

در اوضاع کنونی اهمیت این "معاهده" و "نقشه راه"، که هنوز تا نهایب شدن بعنوان قراردادی روشن فاصله دارد، نه در وجه اقتصادی آن و سرمایه‌گذاری ۴۰۰ میلیارد دلاری چین در اقتصاد ایران و گسترش معاملات اقتصادی و تجاری طی ۲۵ سال آینده، امری که با مشکلات و موانع متعدد سیاسی و ... روبرو است، که در وجه سیاسی آن و اهمیت آن در پیشبرد کشمکشها و جدالهای سیاسی و اقتصادی دیگری است. طرفین این "معاهده" اهدافی فراتر از اهداف اقتصادی مستتر در آن را تعقیب میکنند.

رقابتها و شکافهای قدرتهای جهانی، تغییر توازن قوا میان قدرتهای امپریالیستی، شکلگیری بلوکها و قدرتهای جدید سیاسی و اقتصادی و جهان چند قطبی، امکانی برای مانور دولتهایی چون جمهوری اسلامی را فراهم کرده است. بر متن این اوضاع و باز شدن

**مقدمه:**

نزدیک به ۱۳ سال از زمانیکه ما ارزیابی کوتاهی از حزب کمونیست کارگری ارائه دادیم میگذرد. سال ۲۰۰۷ ما اعلام کردیم که «خط حاکم بر حزب کمونیست کارگری نه یک انحراف فکری و نظری «بورژوائی» از مارکسیسم بلکه یک جنبش اجتماعی بورژوائی را نمایندگی کرده و میکند. جنبش ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی.»\*\*

با گذشت ۱۳ سال از این ارزیابی عمومی و با پولاریزاسیون در سطح جامعه و احزاب سیاسی ارزیابی دقیقتر از موقعیت اجتماعی-جنبشی و سیاسی این حزب، معنای سیاسی و امروز «تعلق این حزب به جنبش ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی» و همزمان یدک کشیدن نام کمونیسم و کارگر، یک ارزیابی روشن و مارکسیستی از جایگاه این حزب در امتداد سیاست قبلی حزب و برای ممانعت از دامن زدن به اغتشاش در میان کمونیستها، با این توهم که این ها به آن تاریخ و جنبش تعلق دارند و برای جلوگیری از لطمه زدن بیش از این به جنبش ما، نقد این حزب، سیاست و پراتیک آن و نشان دادن تعلق جنبشی آن از جانب کمونیستها را ضروری کرده است.

**هویت سیاسی - جنبشی حزب کمونیست کارگری ایران**

۱- با تشدید پولاریزاسیون سیاسی در صحنه سیاست در ایران، حککا تمام بارقه های چپ و کمونیستی را از خود تکانده است و امروز به عنوان یک جریان تماما بورژوایی در سیاست ایران در حاشیه بستر اصلی جنبش ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب قرار گرفته است.

۲- برای حزب کمونیست کارگری، سرنگونی جمهوری اسلامی نه تاکتیکی در راه قدرتگیری طبقه کارگر و انقلاب کارگری، بلکه استراتژی و هدف نهایی است. از اینرو صرف سرنگونی جمهوری اسلامی، به هر روشی و توسط هر نیرویی، محک تعیین دوستان و دشمنان این حزب و پایه و مبنای نزدیکی و حمایت آن از راه‌لهای ارتجاعی و نیروهای ارتجاعی است.

از این رو حمایت از هر تحرک و نیروی ارتجاعی به صرف ضدیت با جمهوری اسلامی نه یک «اشتباه تاکتیکی» که بخشی از رسیدن به «استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی» است. دفاع از هخا، دفاع از تحرک ناسیونالیستهای ترک، دفاع از جنبش سبز، شعار «حکومت انسانی»، آتش بس با اپوزیسیون راست پرو غرب، دفاع از تحریم اقتصادی ایران، دفاع از دخالت ارتجاعی دول غربی و اساسا امریکا در به خون کشیدن سوریه، لیبی، عراق و ... تحت عنوان «کمک به انقلاب»، تعرض دائمی این حزب به هر تحرک و سیاستی که بویی از چپ و رادیکالیسم کمونیستی و کارگری داشته باشد، و همزمان اعلام رسمی آتش بس با اپوزیسیون راست، اتحاد، همبستگی و حمایت های آشکار و روشن از شخصیتهای راست فعال در پروژه های ارتجاعی و دفاع از آن پروژه ها، همگی تابعی از استراتژی «سرنگونی جمهوری اسلامی به هر قیمتی» است. استراتژیی که این حزب را در کنار نیروهای راست پرو غرب

## طبقه کارگر و قرارداد ۲۵ ساله

## ایران و چین

این امکان و فرصت مانور، سیاست «نگاه به شرق»، تلاش برای نزدیکی سیاسی- اقتصادی به چین و روسیه مدتها است به استراتژی جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

قرارداد ۲۵ ساله برای جمهوری اسلامی، اگر در ابتدا راه حلی برای مقابله با تأثیرات سیاست «فشارهای حداکثری» ترامپ بود، امروز علاوه بر آن اهرم فشاری است برای بازگرداندن هرچه سریعتر دولت بایدن و دول اروپایی به میز مذاکرات برجام.

برای دولت چین این قرار داد علاوه بر اینکه گوشه ای از پروژه ای بزرگتر متحقق کردن استراتژی «جاده ابریشم جدید» بعنوان بخشی از سیاست خود در رقابت با امریکا، اهرم فشاری در رقابت و کشمکش امروز با دولت امریکا و تهدید مناطق سننا تحت نفوذ امریکا و غرب است. اهرم فشاری که در صورت حاد شدن این کشمکش و تهدیدات جدی آن برای دولت چین به راحتی به زمین گذاشته خواهد شد.

سکوت رسمی دولت امریکا و عدم تقابل جدی با این قرارداد نیز بی دلیل نیست. دولت بایدن و میدیای طرفدار آن نیز با علم به ابعاد واقعی این قرارداد و موانع اجرای آن، از این قرار داد برای تأیید سیاست بازگشت به برجام و افشا و نقد تأثیرات مخرب سیاست ترامپ در متحد کردن دشمنان و رقیبای امریکا و لطمات آن به موقعیت جهانی امریکا، استفاده میکنند.

این قرارداد راه طولانی و موانع متعددی را در مقابل خود دارد. جمهوری اسلامی که جامعه را به قهقرای فقر و فلاکت سوق داده است، علیرغم علم به موانع پیشبرد و عملی کردن این «معاهده»، آنرا بعنوان راه حلی «طلایی» در کنار «اقتصاد مقاومتی» برای

## ارزیابی از حزب کمونیست کارگری

**مصوب پلنوم ۴۹ کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)**

قرار داده است.

۳- برخلاف جناح ناسیونالیستی اپوزیسیون راست پرو غرب که «ایرانی» بودن هویت و مبنا است، حککا پرچم سکولاریسم نیم بند «ضد اسلام» بودن را به هویت و شاخص خود تبدیل کرده است.

این حزب با این پرچم «ضدیت با اسلام سیاسی» را به ضدیت با «مسلمانان» تعمیم داده و جدال با جنبش اسلام سیاسی و نیروهای سیاسی این جنبش را به جدال با مردم منتسب به مسلمان تبدیل کرده است. سازمان «اکس مسلم»، کمپین های این حزب علیه پناهجویان با اعتقادات اسلامی به نام دفاع از پناهجویان لائیک و سکولار، دفاع از سیاستهای راست احزاب و دولتهای اروپایی در دامن زدن به ضدیت با مردم منتسب به مسلمان، این حزب را در صیفندی نیروهای سیاسی در غرب در کنار نیروها و احزاب راست قرار داده است. سیاستهایی که غالباً جریانات اولترا راست و ضد خارجی پرچمدارش بوده اند.

۴- امروز چه در افق و چه در سیاست فاصله ای میان این حزب و اپوزیسیون راست پرو غرب موجود نیست. جدالهای لفظی میان این حزب و رضا پهلوی و فرشگرد و ... اساسا جدالی درون خانوادگی نیروهای سیاسی در یک جنبش اجتماعی معین است. امروز نه موضوع کار این حزب طبقه کارگر و آلترناتیو کارگری است و نه نیرویی صاحب نفود و معتبر در جنبش کارگری و جنبشهای اجتماعی و اعتراضی در ایران است.

۵- از زاویه طبقه کارگر این حزب در تحولات آتی در ایران میتواند بعنوان یک جریان راست نقشی مخرب ایفا کند. شناس این حزب برای ایفای نقش در آینده ایران، مانند سایر نیروهای اپوزیسیون راست، نه از سر موقعیت و پایه اجتماعی آن در داخل ایران که از طریق حمایت نیروهای راست در غرب است. پتانسیل این حزب در تقابل با آلترناتیو کارگری، در دل جدالهای جاری امروز و در آینده، غیرقابل اعضاء است.

۶- فاصله ما به این جریان مانند فاصله ما با راست پرو غرب یا جنبش ملی اسلامی (راست تا چپ آن) نه فاصله تاکتیکی، سبک کاری و ... بلکه فاصله ای طبقاتی-اجتماعی و جنبشی است جایگاهی که بیشتر هم به روشنی بر روی آن تاکید کرده ایم. در نتیجه سیاست ما در قبال این حزب تفاوتی با سیاست ما در قبال نیروهای راست و پرو امریکایی ندارد. نقد ما از این حزب هم مانند نقد ما از نیروهای راست پرو غرب یا نیروهای ملی-اسلامی نقدی در ابعاد جنبشی، سیاسی و تئوریک است نه سبک کاری و تاکتیکی. نقد ما

## کمونیست ۲۵۳

نجات از بحران و بن بست اقتصادی خود در بوق و کرنا میکند. تلاش میکند تصویر حاکمیتی با ثبات که قرار است طبقه کارگر و مردم محروم آنرا ۲۵ سال دیگر تحمل کنند و به آن فرصت بدهند که آنان از چاله امروز به چاه فردا بیندازد، از خود بدست بدهد. تبلیغات حول این قرارداد و حول قدرت اقتصادی چین در مقابل امریکا، قرار است جامعه پرتب و تاب، جامعه آبستن خیزشهای توده ای علیه فقر و فلاکت، طبقه کارگر در میدان برای تسویه حساب نهایی با حکومت جهل و فقر و استبداد را با وعده های پر طمطراق «سرمایه گذاری های زیرساختی» و «شغل زایی» و به امید «گشایش اقتصادی» دیگری به خانه بفرستد. از زاویه طبقه کارگر ایران استثمارگر ایرانی، چینی، امریکایی یا اروپایی صف مشترک دشمنان طبقاتی اش را تشکیل میدهند. طبقه کارگر ایران بعنوان گردانی از طبقه کارگر جهانی در مقابل بورژوازی در هر رنگ و لباسی ایستاده است.

طبقه کارگر و مردم محروم در ایران این فرصت و این شناس برای به نابودی کشیدن زندگی خود و نسلهای آینده را به بورژوازی و نماینده تا مغز استخوان مرتجع آنرا نمیدهند. جمهوری اسلامی خرد شده زیر فشار جنبش برای رفاه و آزادی و امنیت زمان و فرصت برای دامن زدن به وعده های «بهبود اقتصادی»، حل معضلات معیشتی مردم و ... را ندارد. اینرا کارگران نفت، کارگران فولاد و هفت تپه، بازنشستگان و زنان و مردان آزادیخواه اعلام کرده اند.

نه قرارداد ۲۵ ساله، نه برجام دیگری قادر به نجات جمهوری اسلامی از بن بست اقتصادی نیستند. این بن بست و این بحران فقط یک راه حل سیاسی دارد. سرنگونی جمهوری اسلامی توسط انقلابی رادیکال و کارگری!

**حزب حکمتیست (خط رسمی)**

**۵ آوریل ۲۰۲۱ ( ۱۶ فروردین ۱۴۰۰)**

از این جریان، نقد سیاسی و نظری تئوری های ضد مارکسیستی رهبری این حزب، سیاستهای راست و ضد اجتماعی منتج از آن و نقد ظاهر چپ و پنهان شدن آن زیر پوشش دروغین کمونیسم حکمت است.

۷- اهمیت ویژه پرداختن و برخورد به این جریان، نه بدلیل وزن و موقعیت اجتماعی آن که صرفا بدلیل القا سیاستهای راست خود به نام کمونیسم کارگری و منصور حکمت است. به این دلیل که دفاع از کمونیسم کارگری و استقلال جنبش طبقه کارگر، بدون نشان دادن فاصله عمیق جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر با تمام شاخه های جنبش های بورژوایی که به نام کمونیسم و کارگر سیاستهای راست و ضدکارگری را اشاعه میدهند ممکن نیست.

**۲۸ فوریه ۲۰۲۱ ( ۱۰ اسفند ۱۳۹۹)**

\* این سند در ژانویه ۲۰۲۱ به تصویب کمیته رهبری حزب رسیده است
\*\* رجوع شود به «سند ارزیابی از حزب اتحاد کمونیسم کارگری، مارس ۲۰۰۷»

## متحد تر شویم، گسترده تر شویم

## منظم و سازمان یافته تر شویم

**حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)**

**Worker-communist Party Hekmatist**

**hekmatist.com**

# International Workers Day

## به مناسبت روز جهانی کارگر

تشکیلات خارج حزب با برگزاری جلسه ای همراه با جمعی از فعالین کارگری از کشورهای گوناگون به استقبال این روز می رود.

سخنرانان تاکنونی:

ابو وطن - رئیس فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگران در عراق  
 دریا کوکا - فعال جنبش دانشجویی و زنان (اس ای پی) - ترکیه  
 تایرون لیبرت - از اتحادیه کارگران برق کمسیون ترانزیت تورونتو کانادا - شعبه ۲  
 مهدی توپچی - فعال کارگری - ایران  
 راجر سیلورمن - شبکه بین المللی کارگران  
 مانوس سکوفگلو - اتحادیه تکنسین های یونان  
 نور احمد - فعال کارگری - افغانستان  
 چاتورا گوناتیلکا - سوسیالیست خط مقدم - سریلانکا  
 امان کفا - دبیر تشکیلات خارج حزب حکمتیست (خط رسمی)

زمان: شنبه اول ماه مه  
 ساعت: ۳ بعد از ظهر به وقت لندن

این گردهمایی به دلیل محدودیت های ناشی از کرونا، در شبکه زووم برگزار می شود.  
 از همه علاقمندان دعوت می کنیم که در جشن روز کارگر شرکت کنند.

اطلاعات بیشتر متعاقبا به اطلاع میرسد.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی)  
 ۱۵ آوریل ۲۰۲۱

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

# International Workers Day

## May Day celebration

International Workers' Day is approaching. This year we celebrate May Day with workers activists from several countries.

Speakers confirmed to date:

- Abo Watan - President of the General Federation of Workers Unions in Iraq (GFWUI)
- Derya Koca - Student and women's movement activist (SEP) - Turkey
- Tyron Liebert - CUPE Local 2 Toronto Transit Commission Electrical Workers - Canada
- Mehdi Toopchi - Workers' activist - Iran
- Roger Silverman (Workers International Network)
- Manos Skoufoglou - Union of salaried technicians - Greece
- Noor Ahmad - Workers' activist - Afghanistan
- Chathura Gunathilaka - Front line socialist party - Lanka
- Aman Kafa - Hekmatist Party (Official Line)

Date: Saturday 1 May 2021

Time: 3pm UK time

Given the current circumstances with the Covid-19, this year's May Day commemoration is being held on Zoom.

Hekmatist Party (Official Line) - Organisation Abroad  
 15 April 2021

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

## نشریہ ماہانہ کمونیست

نشریہ ای از مزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فط رسمی) است  
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی  
khaled.hajim@gmail.com

دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی  
hasara.ebrahimil@gmail.com

### تماس با واحدهای

### تشکیلات خارج کشور

### حزب حکمتیست خط رسمے

انگلستان: بختیار پیر خضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan\_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi\_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

gmail.com@shashasur1917

آمریکا: اسد کوشا

gmail.com@akosha2000

### تماس با حزب

دبیر فانه حزب: هساره ابراهیمی  
dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی  
azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: محمد راستی  
mohammedraasti@gmail.com

تشکیلات فارچ کشور: امان کفا  
aman.kafa@gmail.com

حکمتیست هفتکے نشریہ رسمے حزب،

پنج شنبہ ہا منٹشرے نشود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com